ادبیات انقلاب در شیعه

جلد اول

صادق آیینه وند



ادبیات انقلاب در شیعه

جلد اول

صادق آئینه وند

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

کتاب:	ادبیات انقلاب
نوشته:	صادق آئینه‌وند
ناشر:	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
تعداد:	۱۰۰۰۰ جلد
تاریخ نشر:	مرداد ۵۹

فهرست مندرجات

سرسخن ۷-۱۲
منابع ۱۲
مقدمه ، معنی ادبیات وشمول‌آن ۱۳-۱۴

۱ـ ابوالاسود دئلی (۱۵-۲۴)
اقوال دیگران دربارهٔ ابوالاسود ۱۸-۲۰
کارهای او ۲۰
شاگردان ابوالاسود در علم نحو ۲۱
مقام شاعری ابوالاسود ۲۱-۲۲
ارتباط او با انقلاب ۲۲-۲۳
منابع ۲۴

۲ـ کثیرعزه (۲۵-۴۰)
تعهد ۲۷-۲۸
اوضاع سیاسی عصر شاعر ۲۸-۳۵
نام ونسب شاعر ۳۵-۳۶
خصایص ادبی وهنری او ۳۶-۳۸
رابطه او بارهبری ۳۸-۳۹
منابع ۴۰

۳ـ فرزدق	(۴۱-۵۶)
نام ونسب شاعر	۴۳-۴۴
مقام او در ادبیات عرب	۴۴
تولد و وفات شاعر	۴۴-۴۵
ارتباط او با ائمه علیهم السلام	۴۵-۴۸
متن قصیده	۴۸-۵۱
ترجمهٔ قصیده	۵۱-۵۵
منابع	۵۶
۴ـ کمیت بن زید اسدی	(۵۷-۷۰)
اخلاق وصفات شاعر	۵۹-۶۲
ارتباط شاعر بارهبری انقلاب	۶۲-۶۴
شهادت شاعر	۶۴
هاشمیات کمیت	۶۴-۶۷
قصیده بائیه	۶۷-۶۹
منابع	۷۰
۵ـ سید حمیری	(۷۱-۸۴)
ولادت شاعر	۷۳-۷۵
صفات جسمي	۷۵
اعتقادات وتطورات فکری شاعر	۷۵
نقش سیاسی شاعر	۷۵-۷۹
رابطه با رهبری (امام صادق عایهالسلام)	۷۹-۸۱
اشعاری از او	۸۱-۸۳
منابع	۸۴
۶ـ منصور نمری	(۸۵-۹۶)
موضعگیری شاعر در برابر عباسیان	۸۷-۹۱
ارادت شاعر به خاندان پیامبر	۹۱-۹۵

منابع ۹۶

۷ـ دیک الجن (۹۷-۱۰۸)
دیك الجن وابوتمام ۱۰۰-۱۰۱
دیك الجن وشعوبیگری ۱۰۱-۱۰۷
منابع ۱۰۸

۸ـ دعبل خزاعی (۱۰۹-۱۳۸)
بررسی اجمالی روزگار شاعر ۱۱۱-۱۱۴
امام موسی کاظم «ع» وحکومت عباسی ۱۱۴-۱۱۶
تضیهٔ ولایتعهدی امام رضا «ع» ۱۱۶-۱۱۸
مقام شعر وشاعری نزد ائمه «ع» ۱۱۸-۱۱۹
نام ونسب شاعر ۱۱۹-۱۲۶
رابطهٔ دعبل باائمه «ع» ۱۲۶-۱۲۷
تعهد ومسوولیت در شعر دعبل ۱۲۷-۱۳۱
قصیدهٔ تائیه ۱۳۱-۱۳۳
شهادت شاعر ۱۳۳-۱۳۵
ترجمه قصیده ۱۳۵-۱۳۶
منابع ۱۳۷-۱۳۸

۹ـ ابن رومی (۱۳۹-۱۶۰)
نام ونسب شاعر ۱۴۱-۱۴۲
رابطهٔ او بابنی‌هاشم ۱۴۲-۱۴۵
مقام او در شعر ۱۴۵-۱۴۹
استادان وشاعران عصر او ۱۴۹
شهادت شاعر ۱۵۰-۱۵۱
ابن رومی وشورش یحیی بن عمر ۱۵۱-۱۵۳
جیمیهٔ ابن رومی درشهادت یحیی علوی ۱۵۳
ترجمه قصیدهٔ جیمیه ۱۵۳-۱۵۹

منابع ۱۶۰

۱۰ـ حمانی علوی (۱۶۱-۱۷۱)

نام ونسب شاعر ۱۶۳

مقام علمی وشخصیت شاعر ۱۶۴-۱۶۹

مقام ادبی شاعر ۱۶۹-۱۷۰

تولد و وفات ۱۷۰

منابع ۱۷۱

۱۱ـ شیرزنان سخنور (۱۷۳-۱۸۷)

زینب «ع» ۱ـ درکوفه ۱۷۶-۱۷۸

۲ـ درشام ۱۷۸

سخنرانی حضرت زینب در شام ۱۷۹-۱۸۰

زرقاء همدانی ۱۸۰-۱۸۲

دارمیهٔ حجونیه ۱۸۲-۱۸۴

هندهٔ انصاری ۱۸۴-۱۸۶

دختران عقیل ۱۸۶

منابع ۱۸۷

فهرست اعلام ۱۸۹-۲۰۴

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

سرسخن

دراین مقالات که یادی خواهدبود از نام‌آوران ومبارزان و سنت شناسان مکتب ارجمند علوی ، برآنیم که اگر خدایمان یاری‌دهد ، هرچه کوتاهتر ، طرحی از یك انقلاب فرهنگی - اگرچه شتابان - پیش‌افکنیم . آنگاه بانگاهی ژرف‌تر وانصافی پرمایه‌تر ، به‌سراغ پیکارگران خطهٔ آزادی رویم ، تا دریابیم که آنچه خوبان همه دارند آنها به‌تنهائی دارند ! از اینجاست که درمی‌یابیم : تاریخ در برشی طولی ، نمایشگاهی از فضیلت انسانی را تدارك دیده است ، و درنبرد همیشه‌ای که باستم وفقر ونابرابری وزشتی و پلشتی آغاز کرده است ، بهترین و شایسته‌ترین و پرمایه‌ترین فرزندان نوع بشررا به‌فنا سپرده تابقاء را به‌ارمغان آرد .

*

چون دم‌از ادب متعهد شیعی می‌زنیم ، نخست باید دانست که این ادب ازجهت آنکه بلندگوی انقلاب رهائی‌بخش و عزت‌آفرین تاریخ بوده است ، به‌نحوی بارز از ویژگی‌هائی برخوردار

است . به‌اقرار ادیب بزرگ عرب «جاحِظ» ، اولین بار شاعران شیعه بودند که تعهدرا پذیرفتند و ادب متعهد را پی‌ریختند .

این ادب پر بار که نام‌آورانی چون ، «فَرَزدَق» و «کمیت» و «دِعْبِل» و «دیکُ‌الجِن» و «سَیدحِمْیَری» و «مِهیار دیلمی» و «سیدرضی» و «ابوتَمام» ، درآن داد سخن داده‌اند ، ادبی است درخدمت فرهنگ قرآنی[1] . از این‌رو پشتوانهٔ محکم انقلاب ما خواهدبود. همانگونه‌که به درازای دوقرن‌ونیم پشتیبان‌نهضت‌های اصیل اسلامی بود و معارض سرسخت اسلام ابوسفیانی .

تیغ زبان کمیت ، و شمشیر فرزندان امام سجاد (زیدبن علی وحسین‌بن‌علی ودیگران) هردوخالصانه درخدمت قرآن بود. واین‌کتاب و تیغ و ادب ، انقلابی‌را پی‌ریخته بودکه ، نسل بعد از نسل ، حیات قانونی خودرا ادامه می‌داد و می‌دهد .

امروزکه تلاشی برای شناخت اسلام آغاز شده است ، جا داردکه به‌موازات این تلاش گامی‌درشناخت ادب انقلابی‌اسلام، فرا پیش‌نهیم . باشدکه زبان‌انقلاب‌را بازشناسیم، و باپاسداران فضیلت و حریت و آزادی از نزدیك ، آشنا شویم .

زبان صریح این شاعران ، هیچ مصلحتی را مراعات نمی‌کرده و در دفاع از حق مهر سکوت برلب نمی‌زده است . و اگر چنین می‌کردند چرا آرام و محترم نمی‌زیستند ! بلکه یا در فراربودند ، ویا درتبعید ویا طعمهٔ ناوك دژخیمان روزگار .

مگرنه این بودکه چکمه‌پوشان اموی وعباسی از جزیره تا اَندَلُس ، و از آفریقا تا خراسان ، را درهم کوبیده بودند و در

زندانهای بی‌سقف « حَجّاج‌بن یوسف ثَقَفی » و «یزیدبن مُهَلّب» ، هزاران انقلابی نا آرام را می‌خواستند با زنجیر رام‌کنند! کارها ظاهراً برمرام و روزگار آرام بود ، شورش خوارج هم فروکش کرده بود . دربار امــــوی و عباسی ، عالمان و ادیبـان را گردآورده و در دارالاماره‌ها و بیت الحکمه‌ها ، به مهر زرین ، برجگر داغ زده بود . فریادها خاموش وبانگ‌ها فروکش‌کرده بود . اما پاسداران مکتب علوی‌که بارسنگین رسالت وتعهد دمی از تـلاششان بازنمی‌داشت ، و تعهد کرده بودند تا برگـرسنگی ستمدیده وسیری ستمگرهرگزتمکین نکنند[۲]ـهمانگونهٔ که امام‌علی نکردـبااشعار روشنگرانه ، پیوسته‌درجام پرازمدام عربده‌کشان ستمگر ، شرنگ‌فرومی‌ریختند . آن زمان‌که بزرگ‌ترین شاعران در دربارها به ملاحظهٔ کسب لقمه‌ای نان ، ایمان فروخته و بردر ارباب قدرت گرد آمده بودند ، کمیت‌بن زیداسدی ، آن هفت چکامـه پرآوازه را بسرود ، کـه هنوز شنیدنش‌بـر گوش زمان گران می‌آید !

۱ـ الاهل عم فی‌رایه متأمل
و هل مدبر بعد الاساءة مقبل
۲ـ وهل امة مستیقظون لرشدهم
فیکشف عنه‌النعسة المتزمل
۳ـ فقد طال هذا النوم و استخرج الکری
مساویهم لوکان ذا المیل یعدل
۴ـ وعطلت الاحکام حتی‌کاننا
علی ملة غیر التی ننتحل

۵- کلام النبیین الهداة کلامنا
و افعال اهل الجاهلیة نفعل[۳]

۱- آیا وقت آن نرسیده است که این گم کرده راهان به خودآیندو چشم باز گشایند ؟ آیا گاه آن نیست که آگاهانه از قهقراء به درآییم و گام فرا پیش نهیم ؟
۲- گاه‌آن نرسیده است که امت اسلام از خواب گران برخیزد و آثار چرت و خواب‌آلودی را از خود بزداید؟
۳- چه اندازه این سکوت باید به طول انجامد، آیا گمان می کنند که این سکوت ستمکاران را از ستمگری بازخواهد داشت؟ !
۴- برنامه‌های دین‌مبین به فراموشی وتعطیل کشیده شده،آنگونه که گوئی ما بر دینی جز اسلام هستیم .
۵- سخن پیامبران راهبر، سخن ماست ، حال‌آنکه جمله کارهایمان بر منوال جاهلیت پیش می‌رود.

این هشدار که دراین ابیاتِ کوبنده‌چنین درقالب شعر درآمده است ، به‌روزگاری برمی‌گردد که زبانی سالم و آزاد نبود ، بلکه زبانها یا به زر بسته و یا به خنجر کنده و یا به هرزه درائی واداشته شده بودند . مملکت زبان نداشت و اگر هم داشت دعاگوی... جهان بود !

دراین کشاکش‌ها شاعری ازسلالهٔ شورشگران وازاردوگاه مستضعفان تاریخ ، چون «دعبل خزاعی» چهرهٔ زیستن پرتلاشی‌را چنین در جمله‌ای بیان کرده است :

انا احمل خشبتی علی کتفی منذ اربعین سنة ولست اجد احدا یصلبنی علیها[۴]

- چهل سال است که چوبهٔ دارم را بردوش می کشم،وکس‌نمی‌یابم که مرا سرآن به دارآویزد .

وچون مأمون ، به‌حیله ، امام‌رضا را درطوس ، در جوار هارون ، دفن کرد ، دعبل از این‌عمل مزورانه که مأمون به قصد رفع تهمت از خود انجام داده بود ، به شدت انتقاد کرد ، و در قصیده‌ای چنین‌سرود :

۱ـ قبران فی‌طوس خیرالناس کلهم
و قبر شرهم هذا من العبر
۲ـ ماینفع الرجس من قرب الزکی ولا
علی‌الزکی بقرب الرجس من ضرر[5]

۱ـ در طوس دو قبر هست ، قبر بهترین مردم «امام رضا» و قبر بدترین مردم «هارون» و این امر مایهٔ عبرت است .
۲ـ آدم پلید ازجوارانسان پاك سود نخواهد برد، وشخص پاك از همسایگی ناپاك زیان نخواهد دید .

وهموست که فریادش درتاریخ بلند است‌که :

الم ترانی مذثلاثین حجة
اروح و اغدو دائم الحسرات[6]

ـ آیا نمی‌بینی‌که سی سال است به جرم دفاع ازخاندان پیامبر، شب و روز را ، با رنج و اندوه به سرمی‌آورم ؟

به مدد الطاف الهی برآنیم که چهره‌های تلاشگر متعهد را یك‌به‌یك معرفی‌کنیم[7] . واین هنروران میدان پیکار عقیده‌را به‌مات مسلمان ایران‌نشان‌دهیم ، باشدکه تلفیق خون وهنر باردگرکارها کند ، که‌کرد .

ـ والسلام علی المستضعفین و المحرومین
تهران : ۱۳۵۸/۶/۱۲ ـ صادق آئینه‌وند

منابع:

۱ــ به عقیدهٔ نگارنده، آنچه از تلاش فکری که درتاریخ اسلام درقالب تعهد صورت می‌گیرد واسلام راستین را تداوم می‌بخشد فرهنگ قرآنی، وآنچه که به اسلام به عنوان مجموعه‌ای از اندیشه می‌نگرد و تعهد و مسئولیت در آن دیده نمی‌شود، فرهنگ‌اسلامی نام دارد. کمیت و ابن سِکّیت در حوزهٔ فرهنگ قرآنی‌اند، و زکریای رازی و خیام در حوزهٔ فرهنگ اسلامی.

۲ــ خطبهٔ سوم«نهج‌البلاغه» (شقشقیه) «... و ما اخذالله علی‌العلماء أن لایقاروا علی‌کظة ظالم ولاسغب مظلوم».

۳ــ ابیاتی از قصیدهٔ چهارم هاشمیات «شرح‌الهاشمیات»، محمد محمود الرافعی، ص ۶۷ ـ ۶۶.

۴ــ «المجانی‌الحدیثه»، فواد افرام‌البستانی، ج۳، ص ۶۵.

۵ــ «المجانی‌الحدیثه»، فواد افرام‌البستانی ج۳، ص ۷۱.

۶ــ بیتی از قصیدهٔ تائیهٔ معروف دعبل با این مطلع:

مدارس آیات خلت من تلاوة ــ و منزل وحی مقفرالعرصات

۷ــ لازم به تذکر است‌که استاد محمد رضا حکیمی درشناخت ادب شیعی همانگونه که از استادی چون او می‌زیبد تلاشهاکرده وکوشش‌ها داشته و ما بنا بر اصل ـ الفضل‌لمن سبق ـ این‌پیشگام سخت کوش را«رائد» می‌شناسیم.

مقدمه:

معنی ادبیات و شمول آن

کلمهٔ «ادب» ، نزد عرب بر معـانی گوناگون دلالت دارد . در جاهلیت این کلمه برای دعوت به‌مهمانی بکارمی‌رفت . به روزگار جاهلیت و اسلام این واژه بر خلق کریم وشریف و اثرات آن در زندگی عام وخاص اطلاق می‌شد . سپس این واژه بر تهذیب نفس وآموزش معارف و شعر اطلاق شد . در قرن نهم و بعد ازآن ، این لفظ ، شامل همهٔ علوم و فنون از فلسفه و ریاضی و نجوم و شیمی و طب و اخبار و علم انساب و معـارف می‌شد . در قرن دوازدهم لفظ ادب ، بر شعر و نثر و نحو و علم لغت و عروض و بلاغت و نقد ادبی، مشتمل بود .

امروز، مراد از لفظ ادب دوچیز است : فن نویسندگی و آثاری که این فن درآن نمایانگر می‌شود . باعنایت به‌این حدود ، ادب را چنین تعریف می‌کنیم : «ادب مجموعـهٔ آثار نگارش یافته ای است که عقل انسانی درآن به وسیلهٔ انشاء و نویسندگی نمایان می‌شود .

(نقل از: تاریخ الادب العربی، حناءالفاخوری ، ص۳۴)

نیز گفته‌اند :

ادب ، ورزیدنهای ستوده‌ای(و دگرگون ساختن حالت نفسی بد به حالت نیك) است که انسان درپی‌آن، صاحب یکی‌ازفضیلتها(ی اخلاقی و نفسی) گردد . و این ریاضت (ورزیدن، رام ساختن و دگرگون کردن اخلاق و حالات نفسی) چنانکه با تمرین و تأمل

ـ خردوری و چیزیـابی ـ و شباهت به همرساندن (با دارندگان ملکات خوب و تقلید از آنان) تواند بود ، با خواندن و بررسی سخنان حکیمانه‌ای که در زبان هر قومی هست ، نیز تواند بود. ادبیات هر قوم ، گنجینهٔ نثر و شعرآن قوم است .

(ادبیات وتعهد در اسلام ،محمدرضاحکیمی،ص ۳۹و۴۰ بنقل‌ازالوسیط)

انواع علوم ادبی ـ علوم ادبی ، شانزده نوع است، بدین شرح:
۱ـ علم لغت ۲ـ علم‌اشتقاق ۳ـ علم صرف ۴ـ علم نحو(اعراب) ۵ـ علم معانی ۶ـ علم بیان ۷ـ علم بدیع ۸ـ علم انشاء ۹ـ علم نقدالنثر(نثرشناسی، و ازفروع آن سبك شناسی) ۱۰ـ علم‌عروض ۱۱ـ علم قافیه ۱۲ـ علم‌قرض‌الشعر ۱۳ـ علم نقدالشعر۱۴ـ علم خطابه (آیین سخنوری) ۱۵ـ علم‌خط، املاء،رسم‌الخط ۱۶ـ علم تاریخ(تاریخ ادبیات)

(ادبیات وتعهد در اسلام،ص۴۵و۴۶)

ازتعاریف فوق استنباط می‌شودکه ادبیات دو مفهوم عام وخاص دارد . قصد مادر این‌کتاب، ادب به معنای خاص‌آنست‌که شامل شعر و نثر می‌شود.
ادبی که در این نوشته ازآن‌سخن می‌رود ، ادبی است متعهد و سیاسی که ما عنوان«ادبیات انقلاب» را برآن نهاده‌ایم . سعی‌بر آن است که در این ادبیات ، شاعران شیعه ، که بلندگویان و سخنگویان انقلابهای علوی‌اند، دررابطه با استمرارامامت شیعه مطرح‌کنیم . بدین منظور خواننده درمی‌یابد که این ده تن شاعر هریك با ائمه بزرگوار شیعه درارتباط بوده وپیام‌رهبری رابگوش مردم رسانده‌اند . هدف اصلی از طرح این ادبیات شناسائی‌چهرهٔ انقلابهای مکتبی شیعه در تاریخ است .
امید آنکه، پس از طرح بعد فرهنگی آن، ابعاد سیاسی و نظامی این قیامها را، در خط امامت و استمرار آن از قیام مرج‌العذراء (۵۱هجری) تاانقلاب بهمن‌ماه (۱۳۵۷)،درآینده، شرح وتوضیح دهیم .

اَبُواَلْاَسْوَدِدُئَلی

(۶۹ هجری)

اشعار شیعه، با الهام از روح انقلابی علی (ع) شاعر
راازخواری ودنائت‌طبع رهانیده، درآسمـــان عزت
نفس و بلند همتی، به پرواز در می‌آورد.

جرج جرداق

کنیهٔ او اَبوالأَسوَد، ونام اوظالم پسرعَمرو بود.[1] درجاهلیت بزاد، سه سال قبل از بعثت پیامبر . مورخین نوشته‌اند که وفاتش به سال ۶۹ هجری اتفـاق افتاد . قول دیگـریست که وفاتش را به روزگار خلافت عمربن عبدالعزیز ذکر می کند ،[2] ولی قـول اول درست‌تراست . برطبق روایت ابوعُبَیده، وی درجنگ بَدرشرکت کـرد .[3]

در زمان خلافت عمربن خَطاب به بصره هجرت کرد و در آنجا سکنی گزید .

ابوالاسود ، از دوستداران امام علی و فرزندان او بود. با امام درجنگ «صِفّین» شرکت کرد . در بحبوحهٔ تکوین یافتن غائلهٔ «جَمَل» وی ازطرف عثمان بن حُنَیف، فرماندار بصره، جهت گفتگو با طَلحه و زُبیر مأموریت یافت .

این مأموریت بنابه تعبیرطبری[4] به‌ملاحظهٔ‌خصوصیات‌اخلاقی وویژگیهای فکری او بود . همچنین گفته‌اند، او در رأس سپاهی بودکه به امرعبدالله‌بن عباس‌برای سرکوبی‌خوارج‌بصره مأموریت یافته بود .

مورخین او را قاضی بصره و فقیه ومحدث و از گروه «تابِعین» * شمرده‌اند.

مؤلف کتاب «اَغانی» او را در مقام فرماندار بصره نیز یاد کرده است.

اقوال دیگران در باره ابوالاسود

ضیاءالدین درکتاب «نَسْمَةُالسَّحَرِ فِی ذِکرِمَنْ تَشَیَّعَ وَ شَعَر» در شرح حال او آورده است که از بزرگان شیعه بود.[۵]

راغِب در کتاب **«مُحاضِراتُالأُدباء»** گفته است: از مردان کمال یافته بود، هم از نظر رأی و هم از نظر خرد. شیعی بود و شاعروحاضرالذهن. درگفتار وحدیث ثِقَه بود. از **ابوذروابن عباس وعلی** (ع) و دیگران نقل قول کرده است.[۶]

عَسقَلانی درکتاب **«الإِصابَة»** به‌نقل از **مَرزبانی** چنین ذکر کرده است: ابوالاسود در خلافت عمر به بصره مهاجرت کرد، و امام علی در دوران خلافت خود او را به‌جای ابن‌عباس به فرمانداری آن شهر برگزید. او علوی بود.[۷]

یافِعی در**«مِرآتُالجِنان»** نقل می کند که: ابوالاسود، از بزرگان و اعیان تابعین بود. جزء یاران امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب بود و در نبرد صِفین شرکت کرد. وی از کامل ترین وزبده‌ترین یاران امام بود، در رأی و خرد وهمو نخستین کسی است که براهنمائی

* تابعین به کسانی گویندکه اصحاب پیامبر(ص) را درك کرده‌اند نه خود پیامبر را.

امام، علم نحو را تدوین کرد.[۸]

ابن الانباری درکتاب «**اَلنُّزهَة**» چنین نقل‌می‌کند: ابوالاسود ازکسانی است‌که با امیرالمؤمنین‌علی‌مصاحبت داشت و ازیاران مشهور و دوستداران امام و فرزندان او بود.[۹] چون خبر شهادت امام به او رسید، آنقدر بگریست تا تعادل خود را از دست دادو آنگاه اشعاری سرود که مطلع آن چنین است:

الا ابلغ معاویة بن حرب
فلا قرت عیون الشامتینا

قاضی نورالله شوشتری در «**مَجالسُ المؤمنین**» نقل می‌کند: معاویه هدیه‌ای همراه حلوائی پرورده با زعفران برای ابوالاسود فرستاد. دختر ابوالاسود به‌پدرگفت: این هدیه‌ازکیست؟ ابوالاسود گفت این را معاویه فرستاده است تاباخدعه ما راازدینمان‌خارج کند. دختر فی‌البداهه چنین سرود:

۱ـ ابالشهد المزعفر یا بن حرب
نبیع علیك احساباً و دینا
۲ـ معاذالله، کیف یکون هذا؟
و مولانا امیرالمؤمنینا[۱۰]

۱ـ ای پسر حرب(معاویه)! میخواهی باحلوای پرورده بازعفران شرف و حسب و دین ما را بخری؟
۲ـ پناه برخدا! چگونه این آرزوی تو برآورده خواهد شد، با اینکه مولا و رهبرما امیرالمؤمنین علی است.

ابوالعباس مُبَرِّد، در«الکامل»اورا منشی ونویسندهٔ امام‌علی

ذکر کرده است [۱۱]

جاحظ او را چنین توصیف می‌کند : مردی حکیم، ادیب ، هوشمند و خردمند بود. نیز گفته‌اند: او ازشمار تابعین بودکه فقیه ومُحَدِّث وکریم وسوارکاروشجاع وزیرك ونحوی وحاضرالذهن و شیعه بود .

ابوعَمرو، در بارهٔ او گفته است : مردی دیندار و خردمند و زبان‌آور بود، با فهم وحزم فراوان [۱۲]

کارهای او:

اولین کارابوالاسود نقطه‌گذاری قرآن بود.[۱۳] در کتب تاریخ آمده‌که سی‌تن را برای این‌کار برگزید و از میان‌آن سی‌تن،ده‌تن و سپس از میان آن ده‌تن‌کسی از**عَبدالقَیس** رابرگزید و به‌او گفت: مُرَکبی مخالف نوشتهٔ قرآن برگیر. هرگاه هنگام قرائت لبانم را ازهـم گشودم نقطه‌ای بالای حرف، وهرگاه لبان را رو به پائین آوردم نقطه‌ای زیر حرف، وچون حرکتی از این‌حرکات را باغُنَّه (میان دماغی) تلفظ کردم ، دو نقطه برآن بگذار. او اینکار راتا به‌آخر قرآن انجام داد.[۱٤]

کار دیگر اوتدوین علم نحو است، بنا به‌گفته‌اکثر مورخان و نویسندگان اسلامی . اوواضع علم نحو است و به دستور امام علی به این‌کار پرداخت وکتابی در نحوبنوشت . همهٔ روایات در علم‌نحو به او منتهی می‌شود، واو نیزبه علی‌بن‌ابیطالب«ع» استناد می‌کند .

شاگردان ابوالاسود در علم نحو

علمای نحو زبان عربی که شاگردی ابوالاسود کرده و ازاو نقل کرده‌اند اینهایند : **میمون اَقرن ،عَنبَسَة‌بن مِعدان‌الفیل ، یَحیی‌بن یَعمَر ، نَصرِبن عاصِم ، عبدالرحمن بن هُرمُز ، ابو حَرب بن ابی‌الاسود ، عطاءبن ابی‌الاسود ، سَعدالزّابِیَة ، حَمران بن‌أعیَن ، عبدالله بَریدَه، عُمر مَولی عَفرَه ، سَعیدبن عبدالرحمن بن رُقَیش.** [۱۵]

مقام شاعری ابوالاسود

درمقام شاعری او، تمام مورخان ادبیات و نقادان، بدون خلاف همرأیند . اینان به ذکر شرح حال و اشعار او پرداخته‌اند، وکسانی چون اَصمَعی، وابوعَمرو سُکَّری احوال و آثار اوراثبت کرده‌اند . [۱۶]

مدائِنی در «کتاب أبی‌الاسود الدئلی» زندگی او را به بحث کشیده است . **ابن جِنّی** (ابوالفتح عثمان) نسخه‌ای از اشعارش رابرای خودتهیه کرده وشروحی برآن نوشته است . همهٔ این‌تلاشها که بوسیلهٔ دانشمندان قدیم صورت گرفته است بیانگر آنست که ابوالاسود درشعرمقامی داشته است . خصایص اشعار اودرسلاست وروانی واستحکام و برخورداری ازبافت استوار است. به‌همین علت درکتب نحو و لغت و علم قَراءات مورد استدلال و استشهاد قرار می‌گیرد .

شعرابوالاسود شعرمناسبات است و دررابطه با موضوعات سروده شده است. دلیل اینکه در دیوان او شعر طولانی به چشم

نمی‌خورد همین است . عمدهٔ اشعار او برگرد این مسائل دور می‌زند : حَماسه، شَجاعت، قهرمانی، بزرگداشت دانش ، مقام صبر و صداقت و برادری.

ارتباط او با انقلاب

ابوالاسود در بیتی چنین گوید:

بنوعم النبی و اقربوه
احب‌الناس کلهم الیا

عمو زادگان پیامبر و نزدیکترین کسان به او
محبوبترینِ همهٔ مردمانند نزد من.

نیز در اشعاری، در رثای امام‌حسین، خطاب به سرزنشگر خویش، پیکارگران و مجاهدان راه «الله» راچنین توصیف میکند:

۱- اذا انت لم تبصری ما اری
فبینی ، وانت لنا صارمه
۲- الست ترین بنی هاشم
قد افننتهم الفتیة الظالمه
۳- وانت تظنینهم بالهدی
و بالطف هام بنی فاطمه
۴- فلوکنت راسخة فی‌الکتاب
بالاحزاب خابرة عالمه
۵- علمت بانهم معشر
لهم سبقت لعنة حاتمه

۱- چون آنچه من می‌بینم تو نمی‌توانی دید، ازمن جدا شو،

بروکه بین من وتو هیچگونه رابطهٔ فکری نیست.

۲ـ آیا فرزندان هاشم را نمی‌بینی که همگی قربانی ستم گروه ستمگر شدند.

۳ـ آیا بنی امیه را به هدایت توصیف می‌کنی؟ چگونه چنین می‌کنی، حال آنکه سرهای فرزندان فاطمه ـ سلام‌الله علیها به جرم حمایت‌ازدین مبین، در سرزمین طف، به خون وخاك افتاده است.

۴ـ اگر در فهم کتاب خدا راسخ و استوار بودی، از چگونگی احزاب حق و باطل آگاه می‌شدی.

۵ـ آنگاه بحتم درمی‌یافتی که امویان وقاتلان اولادرسول، گروهی هستندکه لعنت پیوستهٔ خدا شامل حال‌آنان است.

ابوالاسود، در ابیاتی دیگر، که ما ترجمهٔ آنها را می‌آوریم روی در روی تاریخ به دفاع ازآل علی فریاد می‌کشد، و مردم‌را به یاری حق پرستان و آزادگان فرا می‌خواند:

آیا شگفت نیست که فرزندان علی (ع)، آل محمد «ص» در طف قربانی ستم آل نَزار شوند؟
فرزندان قُشیر، من قبل ازآنکه زیانی متوجهتان شود، شما را به دفاع از حق فرا می‌خوانم.
برای یاری‌آل پیامبر، نیك به دفاع برخیزید، تادر مبارزه درراه خدا همچون انصار سهیم شوید. چون سپر، برگرد سرهای آنان حایل شوید، و منافقان و ستمگران و یارانشان راءاز آل پیامبر دور کنید.

منابع:

۱ــ «الاغانی» ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۲ ، ص ۲۹۷. نسب او به این ترتیب است ، «ظالِم بن عَمرو بن سُفیان بن جَندل بن یَعمُر بن حَلْس بن نَفاثَة بن عَدِی بن دُئل بن بَکر بن عَبدمَناة بن کَنانَة بن خُزَیمَة بن مُدرِکَة بن اِلیاس بن مُضَر بن نَزاری

۲ــ «تاریخ الادب العربی» کارل بروکلمان ، ج ۱ ، ص ۱۷۲.

۳ــ «الاغانی»، ج ۱۲ ، ص ۲۹۷.

۴ــ «تاریخ الطبری» ج ۴، ص ۴۶۱ ـ ۴۶۲ ـ و ج ۵، ۷۶ـ۷۷ـ۷۹.

۵ــ «تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام» سید حسن صدر، ص ۴۳ـ۴۴

۶ــ همان مدرك ص ۴۴

۷ــ همان مدرك ص ۴۴

۸ــ همان مدرك ص ۴۴

۹ــ همان مدرك ص ۴۴

۱۰ــ همان مدرك، ص ۴۵ .

۱۱ــ «الکامل»، ج ۱، ص ۳۴۱.

۱۲ــ «الاِصابَة» ج ۲، ص ۲۳۳.

۱۳ــ رجوع شود به «معجم الادباء» ، ج ۱۲ ص ۳۴ و ج ۱۶ ص ۱۴۷ و «صُبح الاَعشیٰ» ، ج ۱، ص ۴۲ .

۱۴ــ «الفِهرست»، ابن نَدیم ، ص ۶۰ و «وَفَیات الاَعیان» ابن خَلِّکان، ج ۲، ص ۲۱۷ .

۱۵ــ رجوع شود به «اخبار النحویین» ص ۱۷ و «طبقات النحویین» ص ۲۲ و ۲۴ «الفهرست» ص ۶۲ و «معجم الادباء» ج ۱۲، ص ۳۴.

۱۶ــ رجوع شود به مقدمهٔ محمد حسن آل یاسین، مصحح دیوان ابی الاسود، ص ۱۶.

۱۷ــ دیوان ابی الاسود الدئلی، تحقیق محمد حسین آل یاسین، ص ۱۲۲ .

كُثَيِّرعَزَّه

(١٠٥ هجری)

وان تكن الابدان للموت أنشات
فقتل امرء بالسيف فی الله افضل

اگر بدنها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس به شمشیر کشته شدن در خدا برای مرد، برترین انتخاب است.

امام حسین (ع)

تعهد

تعهد درادب که ازتعهد درعقیده مایه می گیرد ، ازبارزترین خصیصهٔ شاعر یانویسنده‌ای است ، که حرف را با عمل مقرون کرده است ، و حکم آیهٔ «**اِنَّهُم یَقُولُونَ مٰالاٰیَفعَلُونَ**» شامل حال او نیست. چون درآیات کتاب‌خدا ، تدبر کنیم ، **مفهوم تعهد ومسئولیت** اجتماعی وانسانی به وضوح نمایان وقول وعمل باهم توامان‌اند. درکمتر آیه‌ای است‌که کلمهٔ ایمان آمده و پس از آن کلمهٔ عمل یا مفهومی‌که دال برعمل است ، نیامده باشد . برای نمونه ، آیات زیر را می‌توان برشمرد :

اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتَ

اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَجاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللهِ

یا اَیُّهَاالنَّبِی حَرِّضِ الْمُؤمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ

بامروری به‌کتاب‌وسنت وسیرهٔ پیامبروامامان ، درمی‌یابیم که اسلام دین تعهد ومسئولیت وعمل است ، وامام علی ، صدای عدالتِ انسانیت ، بانگ برمی‌آورد که :

آی مردم ! امامتان در دنیابه‌دوپاره‌جامه کهنه ودوقرص

نان بسنده کرده است . شما نمی‌توانید چون من باشید ، ولی به چهار خصلت انسانی مرا یاری دهید : **وَرَع** در دین ، **اِجتِهاد** در قول و عمل ، **عِفَّت** در دنیا ، **واستواری** در راه.

اوضاع سیاسی عصر شاعر

شاعر ما به سال ۲۳ هجری دیده به جهان گشود ، سالی که **عمربن‌خطاب** در آن درگذشت و **عثمان** به خلافت رسید .[۱]

مرگش حدود سال ۱۰۵ هجری ، اتفاق افتاد ، سالی که ، **یزید بن عبدالمَلِك** مرد و برادرش هشام به قدرت رسید . اگر فرض کنیم که او در بیست سالگی ، یعنی حدود سال ۴۰ هجری گام در میدان سیاست نهاده باشد ، تا بیست سال ، یعنی حدود سال ۶۳ هجری ، و ورود **محمدبن‌حَنَفِیَّه** به صحنهٔ سیاست ، شعری سیاسی که حاکی ازنظریه‌ها و گرایشهای‌سیاسی او کند ، در دست‌نیست. سال ۴۱ هجری تا ۶۳ هجری ، از پرحوادث ترین و حساس ترین برهه‌ها درتاریخ اسلام است . شهادت **امام علی** و در نتیجه سقوط حکومت عدل اسلامی او ، زمینهٔ فعالیت را برای آشوبگران آنارشیست (مارِقِین) و ستمگران و یاغیان و طاغیان و مستکبران (قاسِطِین)، و فرصت طلب‌ها و محافظه کارها و میانه‌روها (ناکِثِین) ، نیک فراهم کرد ، و همانگونه‌که امام در خطبهٔ شِقشِقِیَّه ، اشاره دارد این گروهها تنها در برابر حکومت او قد برافراشته بودند : وآنهم درمقابل مردمی که به‌تعبیر امام، چون موی انبوه گردن کفتار (عُرفُ الضَّبُع) پس از۲۵سال تحمل نابسامانیها ودردهاورنجها،

خود آگاهانه به در خانۀ علی رفته برسراو ریخته بودند وبه اصرار وابرام از او می‌خواستند تا دست عدالت برسرشان بکشد ، وبرق شمشیر برانش‌رابار دیگر به‌نفع همۀ مستضعفان ومحرومان‌بجهاند، وکفر وشرك واشرافیت ونفاق را به وحشت افکند .

و تو برادر و خـواهـر متعهد من ، تو عزیز مؤمن به **استمرار امامت تاریخ**نمی‌بینی که چه اندازه بین انتخاب سال**۳۵**هجری مردم مسلمان آن روزگار و انتخاب سال ۱۳۵۷ از هجرت آن‌پیام‌آور آزادی ورحمت،مشابهت است. آن روز مردم ،**طلحه‌ها** و **زبیرها** را رهاکردند،**ابوسفیان** هاراکنارزدند،**سعد بن ابی وقاص** وهمگنان را ترك‌گفتند و یکراست به در خانۀ **علی** ریختند . ایـن خانه‌ای‌که به تعبیر شاعرآزاده ومتعهد،**کمیت زید اسدی**، **«مَاوىٰ حَواضِنِ الاَیتَامِ»**

پناهگاه بی پناهان تاریخ است .

وبه تعبیر معلم بزرگوار ، دکترعلی شریعتی ، ازهمۀتاریخ‌بزرگ‌تر است . واین روز ، ماهم‌فارغ از هیاهوی نوحه‌گرانِ بامدادِفتح ، و تعزیه گردانانِ روزگارِ پیروزی (طُلَقاء) ، دست بیعت به سوی « امام خمینی » دراز کرده‌ایم ،که اگر مسلمانان سال ۳۵ هجری ۲۵ سال انتظار کشیدند ، ما هـم ۱۵ سال در انتظار چنین روزی بودیم . آنروز که مستضعفین چونان سیل به خانه علی هجوم‌بردند امام می‌گفت :

اگر حضور شما مردم نبود و هم تعهد و میثاقـی نبودکه خدا ازآگاهان وعالمان (انبیاء ، امامان ، مصلحین) گـرفته تـا برسیری ستمگر و گـرسنگی ستمدیده ، دمی

ساکت‌نمانند ، هرگز زمام‌امور را به‌دست نمی‌گرفتم.

آن روز علی بزرگ می‌دانست که جامعهٔ مسلمین به‌چهار صفت شرک‌آلود دچار آمده است و دشوار توان آن را زدود ! او می‌دانست که مردم آن روزگار به انحراف از خطِ توحید ، خَبْط و دور افتادن از جاده حق ، شِمَاس وسرعت در رنگ پذیری و عدمِ‌ثبات شخصیت ، تَلَوُّن و به‌حرکت درپهنای راه به‌جای سیر برخط مستقیم توحید ، اِعْتِراض ، دچارشده‌اند:

فَمُنِيَ اَلنّاسُ لَعَمْرُاللهِ بِخَبْطٍ ، وَ شِماسٍ ، وَتَلَوُّنٍ ، وَ اعْتِراضٍ[۲].

او خود درنامه‌ای‌که به استاندارش‌عثمان بن حنیف نوشت، از وی خواست تا به او اقتداء کند ، و اگر چون او نمی توانـد باشد ، با رعایت چهاراصل وکسب چهارخصلت همراه او و در خط او گام نهد :

اَلا وَ اِنَّ لِكُلِّ مَأْمُـومٍ اِماماً يَقْتَدِى بِهِ ، وَ يَسْتَضِئُ بِنُورِعِلْمِـهِ ، اَلاوَاِنَّ اِمامَكُمْ قَدِاكْتَفى مِنْ دُنْياهُ بِطِمْرَيْهِ ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ، اَلا وَ اِنَّكُـمْ لا تَقْدِرُونَ عَلى ذلِكَ ، وَ لٰكِـنْ اَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اَجْتِهادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدادٍ[۱]

ـ بدان که هر رهبری شونده‌ای (آنکه رهبری را پذیرفته باشد) را رهبری است که از او پیروی می‌کند ، و از چـراغ دانش او روشنی می‌جوید ، بدان ! که امـام شما از تمام دنیای خود به دوتن‌پوش کهنه و از همهٔ خوراکش به‌دو گردهٔ نان بسنده‌کـرده است . شما را یارای چنین‌کاری نیست ولی مرا به پرهیزگاری (ورع) ، وکوشش و همگامی دائم در قول وعمل (اجتهاد) ، و و پاکدامنی (عفة) و درست اندیشی و درستکاری وتعهد(سداد)، یاری دهید .

و امروز هم در خط امام خمینی بودن ، جز به‌داشتن این چهار صفت میسر نیست ، چرا که ما تجربه تاریخی داریـم . ما کسی چون **ابن عباس** ، این «حَبرُ الأُمهٔ» مفسر و محدث وصحابی را دیده‌ایم که درآخرچگونه امام‌علی را تنها گذاشت، وحریصانه بیت‌المال‌مسلمین‌رابه‌کابین‌کنیزکان‌زیباروی‌ریخت. وهم **عَمّاریاسِر** این پیر عزیز را دیـده‌ایم کـه به‌سن ۹۴ سالگی رَجَـز خوانان ، صف **قاسطـین** را از هم می‌درید ، و درآخر با شهادتش ، و نثار تنهاسرمایه و هستی‌اش ، آنچنان صف‌حق‌پرستان‌را نیرو بخشید، که **شکاکان و محافظه‌کاران** را نیز به‌نفع امام،واردکار زارکرد .

آری برگردیم برسر موضوع . پس‌از شهادت امام علـی و نبردهای‌امام‌حسن باقاسطین ، سرانجام‌باخیانت بعضی‌ازمنافقین و فرصت‌طلب‌های کم مایه ، و درآخر باتنهاماندن امام ، زمینهٔ سیاسی کم‌کم به‌نفع قاسطین آماده شد. امام‌را به‌زهر شهیدکردند. پس‌از شهـادت او ، رهبری امت بـه‌امام حسین رسید . **قیام کربلا** و یکسال پس‌از آن **وَقعَـهٔ حَرَّه** در مدینه‌رخ داد . **سنگباران کعبه** ، **کشتار شیعیان در عراق**، **قیام تَوّابین** ، **خروج مختار** ، و کشمکش بین **زُبیریان وَمَـروانیان**، همه از حوادثی بود که دراین زمان‌کوتاه، رخ داد .°

روزگار شاعـر ، مقارن با سفاکیها و ددمنشی‌هـای **حَجّاج بن یوسُف ثَقَفی** ، و **مُسلم بن عُقبَه** ، بود . اینان خانـهٔ خدا و حرم پیامبر را بـه‌خاك و خـون کشیدند و عـراقیان آزاده را بـه‌جرم طـرفداری از آل علی به‌شمشیر کشتند و به‌زنجیر بستند . سرزمین

عراق ، همان خاکی بود که شاهد وقوع آن صحنهٔ پیروزمند ، یعنی قیام قهرمانانهٔ امام حسین و یاران آزاده‌اش بود . دشوار می‌نمود در زمینی که آن گلگون کفنان ، شرف آفرین ، به‌خاك افتاده باشند ، مردم جز به‌درخانهٔ علی و فرزندانش ، جای دیگر روند .

به‌ملاحظهٔ همین‌شورش‌ها و جو ضد اموی که برعراق‌حاکم بود ، عبدالملك مروان ، سفاکی چون حجاج را به‌فرمانداری عراق فرستاد . حجاج کسی بود که برای خوشرقصی و رضایت اربابان مروانی‌اش ، عراق را به‌عزای بهترین انسانها فروبرد . کشتار و ستم و فجایع او از وصف خارج است . نوشته‌اند که سوای آنچه درجنگهای او کشته شدند ، شمارکسانی‌که به‌امراو کشته شدند ، بالغ برصد وبیست هزار تن می‌شود . در زندانهای او ، متجاوز از ۵۰ هزار مرد و۳۰ هزار زن بی‌گناه شیعه ، دربند بودند . مردان وزنان ، بدستوراو دریکجا ودر زندانهای بی‌سقف نگهداری می‌شدند .

درچنین وضعی انصاف باید داد که سخن از آل‌علی گفتن ، و به صراحت اظهار تشیع کردن ، جز مرگ و آوارگی و دربند افتادن ، چیز دیگر به‌همراه نداشت . مگر خودکثیر ندیده بود که چگونه دوستش ، **خَندَق بن مُرَّه اَسدی** ، را به‌جرم‌دفاع ازآل علی درسرکوی کشتند و بدنش را تکه‌تکه کردند .[1] مگر او خود خیل شیعیان مبارزی را نمی‌دید که در بند مروانیان با وحشیانه‌ترین شکنجه‌هاشهید می‌شدند ، ولی بااین‌همه‌چگونه می‌توانست ساکت

باشد . مگرنه این بود که تعهد داشت و پذیرفته بود که ستمی را که برهادیان و رهبران رفته است به‌قدرت تمام‌فریاد بکشد . مگر در زیارت عاشورا نخوانده بود :

« ای حسین و ای یاران حسین باهمراهانتان همراهیم و باجنگ افروزانی که برشما آتش جنگ افروختند بی‌محابا نبرد خواهیم کرد . با دوستانتان دوستیم و بادشمنانتان دشمن . از خدا می‌خواهیم که لیاقت خونخواهی شما را به ما ارزانی دارد ، و در پیروی از شما بیش از آنکه از مصیبتتان ، اندوهگین شویم ، از درستی راه و قیامتان بهره برگیریم .[۷]

اندوه شاعردراین بیت‌صادقانه و ازسرعاطفه نمایان است :

یامن الطیر والحمام ولا یا
من آل الرسول عند المقام

پرندگان وکبوتران همه درامان‌اند ، جز خاندان پیامبر که‌روی امنیت به خود ندیده‌اند ! ودر بیت بعد گوید :

رحمة الله والسلام علیهم
کلما قام قائم الاسلام

رحمت خدا و سلام برهمهٔ آنان باد ، تا آنگاه که اسلام پایدار و برقرار است .

او به یاد قهرمان دشت شهادت ، حسین عزیز ، چنین سوکمندانه ناله سر می‌دهد :

۱ـ یاعینی بکی للذی عالنی
منك بدمع مسبل هامل

۲ـ یا جعد بکیه و لاتسامی
بکاء حق لیس بالباطل

۱ـ ای دیدگان من ! برمصیبتی بزرگ بتو تکیه‌کرده‌ام ، سیل اشك جاری‌کن .
۲ـ ای جُعدَه ! گریه‌کن وبیم مدار، گریه برحق را به باطل‌راهی نیست .

کثیر که‌خوداز‌متعهدان علوی‌ومتعقدان به **فرهنگ قرآنی**بود، باید گام به صحنه نبرد می‌نهاد ، و درگیر و دار نبرد حق و باطل حاضر می‌شد .

شاعری چون او جوان که درکشاکش رقابت احزاب و جناح‌های سیاسی روز ، برآن بود تا باتکیه برتقیه ، این سلاح همیشه موفق علویان درجوخفقان واستبداد ، وسود جستن ازنقاط ضعف واختلاف احزاب سیاسی‌آن روزگار ، درحرکت مکتبی ، دمی جا نماند،بعید نیست که بنابه تجربه کم و درجوی ناشی از تشتت آراءِ وبیانیه‌های سیاسی وعملکرد جناحها ، به نیکی نتواند از عهده تاکتیك تقیه ، برآید . به همین لحاظ **امام باقر** این امر را به او یادآوری کرد ، و به او آموخت که در این مقطع آنگونه باید عمل‌کندکه امام علی‌گفت :

در فتنه‌ها باید به بچه شترمانی،نه از شیرت بدوشند و نه بردوشت سوار شوند .

این چپروی وعملزدگی،بعداً یکبارهم شاعر آزاده‌ای‌چون **سَید حِمیَری** دچار آن شد که بارهنمود **امام‌صادق** ، شاعر جوان‌به خطِ امامت بازآمد .

نام و نسب شاعر

نام او کَثِیر بود بروزن اَمیر ، ولی به لحاظ کوتاهی قدش او را کُثَیِّرَ نامیده‌اند . پدرش عبدالرحمن بن اَسوَد بود ، که بیشتر مورخین به اشتباه عبدالرحمن بن اَبی جُمعه گفته‌اند .

به سال ۲۳ هجری در کُلَیَّه ، یکی از قراءِ حجاز بین مکه و مدینه ، بزاد . در جوانی، شتر و گوسفندان عمویش را می‌چراند، وهرسال در ، جار ، بازار مدینه در ساحل دریای سرخ ، برای فروش شتر حاضر می‌شد . پس از چندی این‌شغل را رها کرد وبه عطاری پرداخت و در مدینه دکانی برای این کار اختیار کرد . گفته‌اندبسیارکوتاه‌قدبود وپوست صورتش به سرخی می‌زد. خلقی نیك داشت‌و از شجاعتی‌بی‌مانند برخوردار بود. در « اغانی » آمده است که چون **حَزین‌کَنانی** ـ که شاعری بلند بالا ونیرومند بود و سوار برالاغ می‌شد ـ کثیر را هجو کرد ، او را باالاغش برزمین غلطاند .[۹]

حاضر جوابی وبدیهه‌گوئی و تیز فهمی وزبان برنده‌اش را نیز باید برجسارت وشجاعتش افزود .

سُیوطی در « المُزهِر » آورده است که **ابن‌اَبی‌الحَق** عالم و ناقد وپیشرو علوم ادب ، گفته است که کثیر ازبزرگترین شاعران دورهٔ اسلامی است[۱۰].

درتشیع صریح بود ، و باآنکه **مروانیان** از مذهبش آگاهی داشتند ، او هیچگاه بـه ملاحظات سیاسی بـرمیل آنها نـرفت .

ابوالفرج اصفهانی در کتاب «**الاغانی**» شرح زندگی او را به‌تفصیل آورده و مواردی که دال برتشیع و براعت ادبی او تواند بود، بیان کرده است.

بروکلمان در تاریخ ادبیاتش، او را راویهٔ**جَمیل** و پروردهٔ دائی‌اش برشمرده، و وفاتش را به‌سال ۱۰۵ ذکر کرده‌است[11].

دکترطه حسین در «**حَدِیثُ‌الاَرَبعاء**»، او را چنین توصیف می‌کند: شکی نیست که کثیر، شاعری خوش طبع بود و از آن بهره کافی داشت. من نمی‌پندارم که **محمدبن سَلام جُمَحی**، به‌عبث او را با **فرزدق و جریر**، مقایسه کرده باشد[12].

پاره‌ای از مورخین قدیم و به‌تبع آنها بعضی از مورخین جدید، به‌تعصب بر او تهمت‌های بیجا زده‌اند. اینگونه تهمت‌ها گرچه، بیشتر جنبهٔ سیاسی دارد و هیچ شاعر سیاسیِ‌علوی از آن در امان نبوده است، ولی گاه از ناآگاهی همین مورخین نیز حکایت می‌کند.[13]

در «**مُعجم الشعراء**» آمده است که اهل حجاز، او را شاعر خود می‌دانستند و کس‌را براو برتری نمی‌دادند[14] در «**طبقات‌الشعراء**» از، قول **یونس‌بن حبیب** نحوی، او را بزرگترین شاعراسلام‌ذکر کرده است. **حضرت‌سکینه**، دختر امام حسین(ع) او را گاهی از **جَمیل**، گاهی از **نصیب** و گاهی از**فَرزدَق**،برتر شمرده است.

خصایص ادبی و هنری او

کثیر آخرین شاعر **راویه** از **مکتب شاعران‌راوی** است. این

سلسله از **اَوس‌بن حَجَر**، شروع می‌شود. او راوی **جَمیل‌بُثَینَه** بود.[۱۵]
این مدرسه را به‌نام شاعرحکیم، **زُهیربن اَبی‌سُلمیٰ**، **مکتب زُهیر**،
نیز نامیده‌اند.

چون شعر زهیر را بـاشعر کثیر مقایسه کنیم، به‌خوبی برما
روشن می‌شودکـه کثیر در روش و اسلوب، متأثر از زهیر است.
از خصایص شعری کثیر، وصف تفصیلی و بیان منظم موضوعی،
در شعر است. بـه‌گونه‌ای که از موضوعی به‌سادگی نمی‌گـذرد
تا آنکه تمام ابعاد و خصوصیات آنرا با دقت و نظم و بـه‌ترتیب
برشمارد[۱۶]. روشن است که استقصای معانی و بـرشمردن تمام
اجـزاء و خصوصیات یـك مـوضوع بـه‌صورت منظم و مرتب از
خصایص «**مکتب زهیر**» است.

وحدت موضوع درقصیده، نیز قبل‌ازابن **رومی**، از جانب
عُـذریون، چون**جمیل** و **کثیر** عزة درشعر رایج شد[۱۷].

بیشتر قصایـدش را در بحور طولانی سروده، چنانکـه در
بَحرطَویل حـدود پنجاه قصیده و هشت قطعـه، و در **بحرسَریع** تنها
یك‌قطعه دارد.

دربکارگرفتن الفاظ، مداراشعارش برحسب‌موضوع، گاه
به**غرابت** وگاه به**وضوح** می‌چرخد. هرگاه چکامه‌هایش را در غزل
و مدح و فخر و هجا، بررسی کنیم، به‌خوبی وضـوح الفاظ را
دربیان معانـی‌ایٰ کـه براو بارشده است، درمی‌یابیم. قصایـد
توصیفی‌او که به‌امور طبیعی مربوط می‌شود، برمحور بداوت‌دور
می‌زند و الفاظ و کلمات مشکل ودشوار درآن به‌چشم می‌خورد،

که‌گاه لغت‌نامه‌هاهم از جوابگوئی ما ناتوانند . ولی در قصاید سیاسی یا اجتماعی او ، هیچگونه تعقید لفظی بکارنرفته‌است[۱۸].

کیثر درمدح، بر سبک **فرزدق و جریر و اخطل** می‌رفت ، و درهجا روش‌بزرگان دیگرعرب را پی می‌گرفت . پیوسته ازفحش و بدزبانی دوری می‌کرد، و از شتم اعراض دیگران برحذر بود. عیب دشمن‌را می‌پوشید وهرگزچون **اخطل و جریر** درافشای عیوب اصرار نداشت ، و این روش **«مکتب عذری»** بود.

رابطهٔ او بارهبری

ابن شهرآشوب در **«معالم‌العلماء»** آورده‌است که **کثیر** ازاصحاب **امام‌باقر** علیه‌السلام بود . روزی امام به او گفت : «تومی‌پنداری که ازشیعیان مائی، ولی **آل مروان** را مدح میکنی ؟» کثیر گفت : «من آنها را به سخریه می‌گیرم و اموالشان را می‌ستانم»[۱۹]

سید مرتضی در **امالی** (الغرروالدرر) آورده که **ابوجعفرمحمدبن علی باقر علیهما السلام** به کثیر گفت : «آیا **عبدالملك** مروان را مدح کرده‌ای؟» او گفت : «من در مدح ، او را به صفت **امام‌الهدی** ، پیشوای هدایت ، نیاورده‌ام(یعنی این صفت راخاص شما میدانم) بلکه او را بالقب **شجاع** آورده‌ام،وشجاع صفت ماراست[۲۰]

گویند روزی او سواره در راهی که **امام باقر(ع)** درآن پیاده طی‌طریق می کرد، می گذشت. کسی به او گفت : درحالی که امام پیاده می‌رود تو سواره راه می‌سپری؟» **کثیر** گفت : «امام مرادستور به سوار شدن فرموده است و من سرپیچی از دستورش را مجاز

نمی‌دانم».

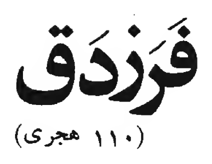
در دوستی با بنی‌هاشم و آل علی(ع) صادق بود. بی پیرایه به آنها عشق می‌ورزید. فرزندان بنی‌هاشم را، بسیار دوست میداشت وآنها را، **پیامبران خردسال** می‌نامید. هرگاه آنها را میدید، این جمله را برزبان می‌راند: «جانم فدای پیامبران خردسال باد» بیشتر صله‌هایش را به اطفال بنی‌هاشم می‌بخشید[21]

در رابطه با مروانیان به **توریه** و **تقیه** عمل می کرد. مروانیان چون می‌خواستند از حقیقت کاری ازاو باخبر شوند. او را به **ابوتراب**(لقب حضرت امیر) سوگند می‌دادند. هنگام وفات **امام باقر** (ع)، جنازهٔ او را تشییع کرد و بر او نمازخواند[22]

درود خدا نثار همهٔ قرآنیان قربانی ستم تاریخ باد!

منابع :

۱ـ «کثیرعزه ، حیاته و شعره ، احمدالربیعی ، ص ۱۰۱.
۲ـ «النجوم الزاهره»،ج۳ ، ص۱۶۶.
۳ـ «نهج البلاغه» خطبهٔ شقشقیه .
۴ـ «نهج البلاغه» ج ۵ ، نامهٔ ۴۵ .
۵ـ «المستطرف» ج ۱ ، ص ۶۲ .
۶ـ «الاغانی» ج ۹، ص ۱۷ ، ج ۱ ص ۱۷۷ .
۷ـ ترجمهٔ قسمتی از«زیارت عاشورا» .
۸ـ کثیر عزه، حیاته و شعره»
۹ـ «الاغانی» ج ۱۵ ، ص ۳۳۲ .
۱۰ـ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» ص۱۹۰
۱۱ـ «تاریخ الادب العربی» ،کارل بروکلمان ، ترجمهٔ دکتر عبدالحلیم النجار ج۱ ص ۱۹۵
۱۲ـ «حدیث الاربعاء» طه حسین،ج۱،ص۲۸۵
۱۳ـ «کثیرعزه حیاته و شعره» ص ۵۷ .
۱۴ـ «معجم الشعراء» مرزبانی ، ص۳۵۱ .
۱۵ـ «الشعر والشعراء»ابن قتیبهٔ دینوری،ص۵۷.
۱۶ـ «کثیر عزه حیاته و شعره»، ص۲۲۱.
۱۷ـ همان مدرک،ص۲۳۴.
۱۸ـ همان مدرک ، ص۲۳۹.
۱۹ـ «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام،ص۱۹۰
۲۰ـ همان مدرک،همان صفحه .
۲۱ـ «حدیث الاربعاء»،ج۱ .
۲۲ـ «کثیر عزه ، حیاته و شعره» ص۶۷ .


فَرَزدَق
(۱۱۰ هجری)

گاهی می‌بینیم که اندوه وخشم ، وفا وغضب، گریه وانقلاب دریك‌قصیده، باهم‌ظهورمی کنند ، چنانکه‌دربسیاری از قصایدی که شاعران به‌یاد مصائب علی و اولادش و دیگر ستمدیـدگان سروده‌اند ، این حقیقت ، جلوه‌گـری می‌کند .

جرج جرداق

نام و نسب شاعر

نامش هَمّام ، و پدرش غالب ، وکنیه‌اش ابوفِراس بود.

سیدمرتضی در امالی **«اَلغُرَروَالدُّرَر»** آورده است که فرزدق برمذهب شیعی بود و به‌بنی‌هاشم عشق می‌ورزید . در آخر عمر از کارهای ناشایست دست شست و هتك و هجو را ترك گفت ، و به‌دین روی‌آورد . در ایام قبل‌هم به‌تمامی‌ازدین برکنار نبود ، و هرگز امر دین را مهمل نمی‌شمرد .

ملاعبدالله اَفَندی در **«ریاض‌العلماء»** گوید: ابوفراس‌شاعرماهر معاصر جَریر ، معروف به‌فرزدق ، شاعری شیعی و امامی است . او همان کسی است که قصیده‌ای در فضل **امام علی‌بن‌الحسین«ع»** انشاءکرد . اصحاب رجال‌اورا درشمار‌یاران امام‌آورده و ازاو به‌نیکی یادکرده‌اند . ازبنی‌دارم بود، بطنی‌ازقبیلهٔ‌تمیم‌پدر و نیایش به‌مجد وبزرگی شهره بودند.**صَعصَعَه** جدش به‌نجات دهنده‌دختران زنده‌بگور (مُحییِ‌المَوؤُدات)معروف‌شد، گفته‌اند سیصدوشصت تن از دختران را از مرگ رهانید . پدرش درآغاز حکومت معاویه مرد . او با قصیده‌ای پدر را رثا گفت . و از این تاریخ چون

بنی‌نَهْشَلرا هجو کرده‌بود، از بیم **زیادبن ابی سفیان !**، والی عراق، به‌**بصره** گریخت و سرانجام به‌کوفه آمد. درآنجا نیزازگزند زیاد، درامان نبود. سرانجام به‌مدینه رفت. پس‌از چندی **مروان‌بن‌حَکَم** به‌فرمانداری آنجا برگزیده شد، و چون فرزدق قبلا او را هجو کرده بود، به‌دستور مروان از مدینه تبعید شد. فرزدق در راه خروج از مدینه به‌مکه خبرمرگ زیادرا شنید واز همانجابه‌عراق برگشت وبی‌هیچ بیمی به‌زندگی خود ادامه‌داد.

مقام او در ادبیات عرب

ادیبان عرب اززیبائی تعبیر وتنوع اسلوب او درشگفت‌اند. **یونس بن حبیب نحوی** گفته است: «اگر شعر فرزدق نبود یک‌سوم زبان عرب ازمیان می‌رفت». نظیر همین گفته را نیز **ابوعبیده** در وصف **فرزدق** آورده است. **جلال الدین سُیوطی** در«**اَلمُزْهِر**»به‌نقل از **حَمّی** و او از **جَریر**، **فرزدق**را بزرگترین‌شاعر اسلام دانسته‌است.

قصیده «میمیه» او بلندترین چکامه‌ای‌است که در آن عاطفه وصداقت موج می‌زند،و روشن‌ترین دفاعی است از کسی دربارهٔ بزرگی. به قول دکتر **زکی مبارک**، شاعر دراین **قصیده**، ستایش وشکر خداوند راباسپاس از خاندان پیامبر مقایسه می‌کند.دوستی آل محمد را دین، وبغضشان را کفر می‌شمارد.

تولد و وفات شاعر :

او به سال ۲۰ هجری در اواخر خلافت عمر در **بصره** بزاد.

ومرگش را به سال ۱۱۰ یا ۱۱۲ و یـا ۱۱۴ هجری ذکرکرده‌اند . عمری طولانی کرده است که به حدود صدسال می‌رسد .

ارتباط او با ائمه علیهم السلام

گوینـد پدرش او را پیش **امام علی** (ع) بـرد و گـفت : این شاعر مضر است . امام سفارش کرد تا او را قرآن بیاموزد که از شعر برای او بهتر است . گویند پس از آن فرزدق پاهای خودرا در زنجیر نهاد وسوگند یادکرد تاقرآن را از برنکند ، بند از آنها نگشاید . درملاقاتش با **امام حسین** (ع) ، در جواب سؤال امام در بارۀ مردم عراق گفت: « دلهایشان باتو و شمشیرهایشان درخدمت بنی امیه است » (**قلوب الناس معك وسیوفهم مع بنی امیه**) .

مورخان نقل کرده‌اند که به روزگار **ولید بن عبد الملك**(مروانی) ، ولیعهد وبرادرش **هِشام بن عبدالملك** به قصد زیارت خانۀ خداوارد مکه شد، وبه‌برای طواف گام در مسجدالحرام نهاد . چون خواست که حجرالاسود را استلام کند ، فشار جمعیت مانع از این کار شد، ناگزیر برگشت و برمنبری کـه برایش نصب کرده بودند نشست . بزرگان شام جملگی دراطرافش به‌تماشای مطاف پرداختند. ناگهان **امام سجاد علی‌بن الحسین** (ع) ، که سیمایش از همه زیبـــــاتر و لباسش از همه مردان پاکیزه‌تر بود ، از افق مسجد بدرخشید وبه مطاف آمد . چون به نزدیك حجرالاسود آمد ، مـوج جمعیت در برابر هیبت وعظمتش کنار رفت ومحل را برایش خالی کردند، تا به آسانی دست به حجر بسود وبه طواف پرداخت .

تماشای این منظره، موجی از خشم در دل هشام برانگیخت. آتش حسد در درونش شعله کشید. یکی از بزرگان شام با حیرت گفت: این کیست که اینگونه مردم از او تجلیل می کنند؟ هشام‌در حالی که امام را نیکو می‌شناخت به تجاهل پاسخ داد و گفت اورا نمی‌شناسم!

روح حساس فرزدق از این حقکشی بیازرد، وآتش غیرت از درونش شعله کشید، وحربهٔ سخن وتازیانه شعر به هوا رفت، و درجواب آن مرد، آن چکامه بلند را بسرود، وسیل سخن رااز منبع دل به قدرت ایمان سرازیر کرد. چون شعر به پایان رسید، هشام به او گفت: چرا تاکنون در مدح ما چنین شعری نسرودی. فرزدق جواب داد: جدی به مانند جد او، و پدری هم شأن پدر او، ومادری به پاکیزگی گوهر مادر او بیاور، تا تو را نیزچون او بستایم.

هشام پس از این واقعه نام فرزدق را از دفتر جوائز ستردو در سرزمین «عَسْفان» بین مکه ومدینه او را به زندان انداخت.

چون خبر به امام سجاد (ع)، رسید، دوازده هزار درهم، به رسم صله، برای او فرستاد. فرزدق نستاند وگفت: «من ترا به خاطر خدای متعال ستودم نه برای بخشش». امام پیام فرستاد که: «ما اهل بیت چون چیزی به کسی بخشیم از او بازنخواهیم گرفت».

می‌دانیم که ستایش او ازپیامبر وآل، جز صدق واخلاص‌او به این خاندان از چیز دیگر حکایت نمی کند. زیرا اگر حسان

بن ثابت به روزگاری می‌زیست که شعر وشاعری وسخن ازپیامبرو خاندانش گفتن، کمتر دردسر داشت ، ولی روزگار فرزدق سوای آن زمان و موقعیت بود . سخن از خانـدان پیامبر و علی ، جـز محرومیت وزندان و شکنجه چیزی بدنبال نداشت ، وجز برخشم و کین بنی‌امیه نسبت به شاعر نمی‌افزود و اینجاست کـه شجاعت و صداقت شاعری چون او به خوبی آشکار می‌شود . وتازیانه‌سخن به هـوا می‌رود و در آنجا کـه طاغوت برمنبر تکبر ، به تجاهـل می‌پردازد محکم برسرش فرود آید ، آنچنان محکم ، که فرصت واکنش را از او می‌گیرد . و این همه نیست مگر به ایمان و تعهد ومسئولیت . وکیست که نداند چرا دعبل چهل سال چوبه‌دارش را بدوش می‌کشد ، و**عَمْرِوبنِ حَمِقْ** سرش بر نیزه می‌رود و **میثم تَمّار** بربالای‌درخت‌مثله‌می‌شود، و **حُجر** در **مَرجِ عَذْراء** به خون می‌غلطد، و **کُمیت بن زید اسدی** را به شمشیرشکم می‌درند، و **فرزدق**به‌زندان می‌رود ، وزید **بن علی** هفت‌سال‌بربالای‌دارمی‌ماند ، و**عَمّار یاسِر**، این پیر نود ساله، این بیداردل (**ابویَقْظان**) در **صِفین** به دست گروه **باغی** شهید می‌شود. آری کیست که نداندشهادت اینان بیش‌ازهمه، حجتی است بردرستی و حقانیت مکتب اسـلام . و اکنون پس از چهارده قرن ، پس از آن منادیان آزادی، فرزند برومند آن‌سلاله پاك، شورشگر پرخروش، سرخیل مستضعان تاریخ ، ورائدکاروان نجات وهدایت ، آن‌قائدقیامگر قم ، امام خمینی ، روحی فداه، بارگران این مبارزه‌چهارده‌قرنه‌را درخط توحید بدوش می‌کشد ، و درود براو باد !

واینک این قصیدهٔ (میمیه) فرزدق، درفضایل امام سجاد(ع)، با ترجمهٔ آن، که به دوستداران مکتب علوی تقدیم می‌شود.

توضیح: ترجمه‌ای راکه می‌آوریم از آقای صدر بلاغی در مقدمه صحیفهٔ سجادیه، گرفته‌ایم. از سابقه وتقدم ایشان در این کارکه بگذریم، مزایائی چشمگیر در ترجمه قصیده ملاحظه شد، دریغمان آمد ازآن بگذریم، وخود جداگانه به ترجمه‌ای دیگر دست بزنیم.

متن قصیده

۱- **یاسائلی این الجود و الکرم**
عندی بیان اذاطلابه قدموا

۲- **هذا الذی تعرف‌البطحاء وطاته**
والبیت یعرفه و الحل و الحرم

۳- **هذا ابن خیرعباد الله کلهم**
هذا التقی النقی الطاهرالعلم

۴- **هذا الذی احمد المختار والده**
صلی علیه الهی ماجری القلم

۵- **لویعلم الرکن من قدجاء یلثمه**
لخر یلثم منه ما وطاالقدم

۶- **هذا علی رسول‌الله والده**
امست بنورهداه تهتدی‌الامم

۷- **هذا الذی عمه الطیار جعفر وال‍**
مقتول حمزة لیث حبه قسم

۸- **هذا ابن سیدة النسوان فاطمة**
و ابن‌الوصی‌الذی فی سیفه نقم

۹- اذا راته قریش قال قائلها
الی مکارم هذا ینتهی‌الکرم

۱۰- یکاد یمسکه عرفان راحته
رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم

۱۱- ولیس قولك من هذا بضائره
العرب تعرف من انکرت والعجم

۱۲- ینمی الی ذروة العز التی قصرت
عن نیلها عرب الاسلام والعجم

۱۳- یغضی حیاء و یغضی من مهابته
فلایکلم الاحین یبتسم

۱۴- ینشق ثوب الدجی عن نور غرته
کالشمس ینجلب عن اشراقها القتم

۱۵- ما قال لا قط الافی تشهده
لولا التشهد کانت لاؤه نعم

۱۶- مشتقة من رسول الله نبعته
طابت عناصره والخیم والشیم

۱۷- حمال اثقال اقوام اذافدحوا
حلو الشمائل تحلو عنده نعم

۱۸- هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله
بجده انبیاء الله قد ختموا

۱۹- الله فضله قدما و شرفه
جری بذاك له فی لوحه القلم

۲۰- من جده دان فضل الانبیاء له
و فضل امته دانت له الامم

۲۱- عم البریة بالاحسان فانقشعت
عنها العمایة والاملاق والظلم

۲۲- کلتایدیه غیاث عم نفعهما
یستوکفان و لایعروهما العدم

۲۳- سهل الخلیقة لاتخشی بوادره
یزیده الخصلتان الحلم والکرم

۲۴- لایخلف الوعد میمون نقیبته
رحب الفناء اریب حین یعترم

۲۵- من معشر حبهم دین وبغضهم
کفر وقربهم منجی و معتصم

۲۶- یستدفع السوء و البلوی بحبهم
ویستزادبه الاحسان والنعم

۲۷- مقدم بعد ذکر الله ذکرهم
فی کل فرض ومختوم به الکلم

۲۸- ان عداهل التقی کانوا ائمتهم
او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

۲۹- لایستطیع جواد بعد غایتهم
ولا یدانیهم قوم و ان کرموا

۳۰- هم الغیوث اذاما ازمة ازمت
والاسد اسد الشری والباس محتدم

۳۱- یابی لهم ان یحل الذم ساحتهم
خیم کریم وایدبالندی هضم

۳۲- لایقبض العسر بسطا من اکفهم
سیان ذلك ان اثروا وان عدموا

۴۳- ای القبائل لیست فی رقابهم
لاولویة هذا اوله نعم

۳۴- من یعرف الله یعرف اولیة ذا
فالدین من بیت هذا ناله الامم

۳۵ـ بیوتهم من قریش یستضاء بها
فی النابئات وعندالحکم اذ حکموا

۳۶ـ فجده من قریش فی ارومتها
محمد و علی بعده علم

۳۷ـ بدرله شاهد والشعب من احد
والخندقان و یوم الفتح قد علموا

۳۸ـ وخیبرو حنین یشهدان له
و فی قریضة یوم صیلم قتم

۳۹ـ مواطن قد علت فی کل نائبة
علی الصحابه لم اکتم کما کتموا

ترجمهٔ قصیده

۱ـ ای‌که مرا از سرمنزل جود وکرم همی پرسی، مرا از نشان‌آن سخنی است‌که چون جویندگانش فرا رسند باز خواهم‌گفت.

۲ـ این ـ‌که تو او را نمی‌شناسی ـ همان کسی است که سرزمین «بطحا» جای‌گامهایش را می‌شناسد، وکعبه و حل وحرم در شناسائیش همدم و همقدمند.

۳ـ این، بهترین بندگان خدا است، این، همان شخصیت منزه از هرآلودگی و رذیلت، وپیراسته از هرعیب و علت، و مبرااز هر ندمت و منقصت و کوه بلند علم و فضیلت، و نور افکن عظیم هدایتست.

۴ـ این ،کسی است‌که «احمد مختار» پدر اوست ،که تا هرزمان قلم قضا بر لوح قدربگردش باشد، درود ورحمت خدا برروان او روان باد.

۵ـ اگر«رکن» بداند‌که کدامین کس ببوسیدنش‌گام فرانهاده، هرآینه فرو خواهد افتاد، تا جای پای او را بوسه‌باران سازد.

۶ـ این همان «علی» است‌که پدرش پیامبر خداست، همان پیامبر که اقوام و امم در پرتـو هدایت او رهسپار سرمنزل هدایت

گشته‌اند .

۷ـ این همان کسی است که «جعفرطیار» و «حمزهٔ شهید» اعمام اویند حمزه همان قهرمان نامدار و هژبردشمن شکاری که محبتش را با جان و وجدان هر انسان آزاده پیوندی دقیق و پیمانی وثیق است .

۸ـ این، فرزند فاطمه، سرور بانوان جهانست، و پسر پاکیزه‌گوهر وصی پیامبر است که آتش قهر وشعلهٔ انتقام خدا اززبانهٔ تیغ بیدریغش همی درخشد .

۹ـ هرزمان که قبائل قریش به سوی او بنگرند ، شعرا و خطبای ایشان به مدح وثنایش زبان همی گشایند ، و بی‌اختیار اذعان و اقرارمی‌کنندکه : هرگونه جود واحسان به او همی پیوندد وکاروان کرم در منزلگاه مکارم او رخت همی کشاند.

۱۰ـ جود و عطای کف بخشای او چنان است که چون به‌آهنگ دست سودن بر رکـن « حطیم » گـام فرا نهد ، گوئی که رکن می‌خواهد تا او را نزد خود نگاهدارد و از جود و عطایش برخوردار گردد !

۱۱ـ اینکه تـو گفتی «این کیست؟» رونق عظمت و جلوه جلال و شکوه شخصیت او را فرو نمی‌کاهد ، زیرا آن‌کس راکـه تو نمی‌شناسی عرب و عجم از رسیدن آن فرو مانده وبه زانو درآمده‌اند .

۱۳ـ او از فرط آزرم ، دیدگان فرو می‌پوشد، و حاضران حضرتش تحت تأثیر هیبت وعظمتش دیدگان فرو می‌پوشند، و جز به هنگامی کـه لب به تبسم بگشایـد، سخنی در حضور او بر زبان نمی‌آید .

۱۴ـ پرده‌هـای ظلمت از برابر نور جبین و فروغ ظلمتش شکافته می‌شود، بمانند خورشیدکه از درخشیدن طبقات فشرده«مه» پراکنده می گردد .

۱۵ـ او نیاز نیازمندان و خواهش سائلان را ـ همیشه ـ با چهره گشوده و منطق مثبت استقبال‌کرده است، و هیچگـاه ، جز بهنگام«تشهد» کلمه«لا» برزبان نرانده‌است واگر ذکر تشهد

نمی‌بود «لای» او نیز «نعم» همی بود.

۱۶- شاخهٔ نیرومنـد شخصیت او از پیکره شخصیت پیامبر (ص) بردمیده است ، ازاینرو عناصر وجودش و اخلاق وسجایایش پاك و پاکیزه است .

۱۷- اوبدوش کشندهٔ بارمشکلات اقوامی است، که زیر سنگینی آن بار بزانو درآمده‌اند، چنانکـه خوئی ستوده و روئی گشوده دارد ، و اعلام پـذیرش حوائج مستمندان در مذاق جانش شیرین و خوشایند است .

۱۸- این، فرزند «فاطمه» است . اگـر او را نمی‌شناسی، اوکسی است که پیامبران خدا به جد امجدش ختم شده‌اند و طغرای رسالتهای آسمان بنام‌پربرکت اوحسن ختام و زیبائی فرجام یافته است .

۱۹- خدای او را برتـری داده ، و تشریف بخشیده، و قلم قضا، در تحقیق این مشیت بر لوح قدر روان گشته است .

۲۰- این، فرزندکسی است که فضل پیامبران دون فضل اوست ، و فضل امتهاشان دون فضل امت اوست .

۲۱- خورشید فروزان احسان او، گرمی وروشنی برهمگان‌افشانده و از اینرو دربرابر اشعهٔ نیرومندش ، تاریکی لجاج وضلال از فضای اندیشه ودل گمراهان وظلمت فقراز محیط زندگی مستمندان ، و تیرگی ستم از آفاق حیات ستمزدگان، رخت بربسته و به یکسو رفته است .

۲۲- هر دو دستش ابری فیاض ورحمت گستراست ، که رگبارفیض فرو می‌بارد، ومادهٔ جود وعطایش ـ هیچگاه کاستی نمیپذیرد

۲۳- خوئی نرم و سازگـاردارد، و مردمـان، هر زمان از حدت خشمش در امانند، و همیشه دوخصلت حلم وکرم جوانب شخصیت او را همی‌آرایند .

۲۴- هیچگاه خلف وعده نمی‌کند،ونهادش‌آمیخته با خیروطبیعتش سرشته با یمن و برکت است ، وسیاحت کرمش برای واردین آماده ، و خوان احسانش پیش روی وافدین نهاده است،و چون با شدت و صعوبتی روبرو شود، خردمنـد و حاذق و

چاره‌جوی و بصیر است .

۲۵- او از گروهی است که دوستیشان دین است، ودشمنیشان کفر است،وقرب جوارشان ساحل نجات وپناهگاه امن‌وامان‌است.

۲۶- ناگواریها وگرفتاریهابه یمن محبتشان دفع‌می‌شود،واحسان نعمتها ببرکت‌آن محبت فزونی همی‌گیرد .

۲۷- پس از نام خدا، نام ایشان برهمگان مقدم است، و هر کلام بنام ایشان زیب فرجام وحسن ختام همی پذیرد .

۲۸- اگر اهل تقوی شمرده شوند ، ایشان پیشوایانشانند، واگر از بهترین اهل زمین بازپرسند، نام ایشان بمیان همی‌آید.

۲۹- هیچ بخشایگر به قلهٔ‌کرم و منتهای جود ایشان نمی‌رسد، و هیچ قوم، بهر پایه‌ازکرم‌که باشد،قدرت همسری وهمسنگی ایشان ندارد .

۳۰- بزرگان این خاندان بروزگارسختی وقحط سالی‌باران‌رحمتند و بهنگام اشتعال جنگ شیران بیشهٔ شجاعتند .

۳۱- خوی بزرگواری ودستهای بخشای ایشان مانع ازآنست‌که نکوهش و مذمت درساحت مجد و عظمتشان فرودآید .

۳۲- عسر معیشت وسختی زندگی ، دستهای بخشایشان را ازجود وعطا نمی‌بندد ، واین‌گشوده دستی درهردوحالت توانگری ودرویشی،برای ایشان یکسانست .

۳۳- کدامین قبیله از قبایل بشر است‌که از نیاکان این شخصیت عظیم،یا از خوداین شخص‌کریم،منتی ونعمتی بر ذمهٔ خود نداشته باشد.

۳۴- هرکه خدا را بشناسد ـ بحکم ضرورت ـ نیاکان این امام را همی شناسد، زیرا مردم جهان دین خدا راازخانهٔ او بدست آورده و درپرتو هدایت این خاندان ازکفر وشرك رسته‌اند.

۳۵- در تاریکیهـای مصائب و مشکـلات و ظلمات مشاجرات و منازعات ، تنها خانه این خـاندان درمیان خانه های قریش است، که نور امید در برابر دیدگان امیدوار همی افشاند ، وبه حل‌مشکلات وفصل‌خصومات مردمان همت‌همی‌گمارد.

۳۶- زیرا محمد(ص) جد امجدش نشان عظمت و جلالت، و جد

دیگرش علی«ع» مظهر قدرت و شجاعت است .

۳۷- میدان کارزار «بدر» و درهٔ «أحد» وصحنهٔ پر اضطراب جنگ «احزاب»، گواه فداکاری و جانفشانی اوست، و سرگـذشت روزپیروزفتح مکه برای دوست ودشمن معلوم‌ومفهوم‌است.

۳۸- و عرصهٔ معرکـهٔ «خیبر» و «حنین» ، دو شاهد دلیــری و سلحشوری اویند ، و درکنار دره های نیرومند و قلاع بلند یهود«بنی قریظه»، روز وحشتناك تاریك و دشواری‌هست، که ازقوت قلب و نیروی ایمان وزوربازوی او بازمیگوید.

۳۹- این صحنه‌های پرهیجان ، پایگاههائی است‌که دربرابرهریك از حوادث و نوائبش چارهٔ کار و تدبیر کـارزار از دسترس «صحابه» بیرون بوده است . واین حقیقتی است‌که من‌آنرا - به مانند اهل حقد وحمیت و حسد و عصبیت درپردهٔ‌لجاج وعناد جاهلیت پوشیده نداشته‌ام .

منابع :

۱ـ « وفیات الاعیان » ، ج۳ ص، ۱۴۲ .
۲ـ « تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام » ، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷ .
۳ـ « الاغانی » ، ج ۱۹ ، ص۲ و ۴۸ .
۴ـ « طبری » ، ج ۲ ص، ۹۴ ـ ۱۰۸ .
۵ـ « المدائح النبویة فی الادب العربی » ، زکی مبارک ، ص ۵۳ـ۵۶ .
۶ـ « ابوالشهداء ، الحسین بن علی » ، عباس محمود العقاد، ص ۷۳ .
۷ـ مقدمهٔ « صحیفه سجادیه » ، صدر بلاغی .

کُمَیت بن زَید اَسَدی

(۱۲۶ هجری)

بنی امیه را هرجا هستند بگو ، اگر چه
از شمشیر و نیزه‌هایشان بیمناك باشی ،
خداوند ، گرسنه کند هرکه را شما سیر
کردید و سیر کند آنرا که شما گرسنه
گردانیدید ! کمیت

کمیت بن زید اسدی (شهید به سال ۱۲۶) از لحاظ نسب به مضربن نزار بن عدنان می‌پیوندد. لغوی بود و به علم ایام[1] عرب آشنائی داشت. از شاعران قرن نخستین ودهه‌های آغاز قرن‌دوم هجری بود، که در روزگار امویان ودرسال شهادت امام‌حسین دیده به جهان گشود. و به گاه خلافت مروان به سال۱۲۶ هجری شهید شد[2]. به جانبداری از تشیع زبانزد و در دفاع ازآن همواره درتلاش بود.

در شهرت، بدان درجه‌گام نهاده بودکه گفته‌اند: «انتساب کمیت به **بنی اسد**[3] برای‌آنان افتخاری‌است کافی‌ودرخوراعتنا، اگر نخواهند به فخر دیگر پردازند.

ابوعِکْرِمَه ضَبِّی گفته است: «اگر شعر کمیت‌نبود، زبان‌عرب ترجمان نمی‌یافت وبیان به ابهام می‌رفت.»

اهل قبیله‌اش گفته‌اند: «از برکت دعای پیامبر در حق کمیت وقبیله، او پیوسته ما را خیر وبرکت می‌رسیده است.»

اخلاق وصفات شاعر

کمیت درکودکی بسیار زیرک بود. تاریخ ادب نویسان

برآنند : که هیچکس چون کمیت ازدانش انساب ومناقب عرب، در خود جمع ندارد.وی ده خصلت نیکو داشته است : ۱ـ خطیب[1] بنی اسد بوده است . ۲ـ فقیه شیعه بوده است . ۳ـ حافظ قرآن بوده است . ۴ـ خطرا خوش می‌نوشته‌است . ۵ـ در نسب‌شناسی تسلط داشته است . ۶ـ متکلم و آشنا به علم اعتقادات و استدلال دینی‌بوده‌است. (نخستین کسی که‌در شیعه‌باب جدل گشود، اوست)
۷ـ تیراندازی ماهر بوده ، و در بنی اسد همتا نداشته است .
۸ـ سواری چابك بوده است . ۹ـ شجاعتی بی‌مانند داشته است .
۱۰ـ بی‌اندازه سخاوتمند ومتدین بوده است .[4]

چون کمیت **خالدبن‌عبدالله قَسری**فرماندارکوفه وبصره‌ویکی از مهره‌های اصلی باند اموی‌راهجوکرد ونکوهید ، خشم‌انتقامش را شعله‌ور ساخت ، از اینروخالد کنیزکی را برانگیخت تا اشعار انتقاد آمیز کمیت را با آهنگ خوش ، پیش **هِشام** بن عبدالملك بخواند . خود نیز گزارشی‌ازکمیت‌تهیه کرد وبرای هشام فرستاد.

قصیده در اصل ، در رثای **زید بن علی** و فرزند او، دوتن از رهبران انقلاب علوی بود ، که در آن ، خاندان پیامبر وانقلابیون مدح ، **و باند اموی** نکوهش وهجو شده بودند . هشام چون از جریان امر آگاه شد به خالد نوشت ، که : «زبان و دستان کمیت را قطع کن» . پس از صدور حکم ، خانه‌شاعر به محاصره درآمد و تحقیقات دامنه‌داری جهت‌کسب اطلاعات پیرامون رابطه او باانقلابیون ورهبری انقلاب ، شروع شد .

سرانجام‌کمیت دستگیر و راهی زندان شد .

پس از مدتی ، همسرش حُبَیّ که از بانوان طرفدار مکتب علی و از زنان انقلابی عصر خویش بود وارد زندان شد و طبق نقشه‌ای که قبلاتوسط **ابان بن‌یزید بَجَلی** ، یکی از دوستان کمیت ، طرح شده بود ، کمیت توانست باپوشیدن لباس او ، خودرا ازخطر مرگ حتمی نجات‌دهد . شاعر این‌واقعه‌را چنین توصیف می‌کند:

علي ثياب الغانيات وتحتها
عزيمة امر اشبهت سلة النصل

در حالی از زندان خارج شدم‌که برتن لباس زنان داشتم ،
و در زیرآن ، اراده‌ای به برندگی شمشیر آهخته .

پس از فرار از زندان مدتها متواری شد .

اگر بلوك بندیهای سیاسی روزگار شاعر را به دقت‌بررسی کنیم ، به فراست درمی‌یابیم‌که شاعر نیك توانست از اختلافات فکری‌وگروهی‌وجبهه‌بندیهای سیاسی که صرفاً برای‌مقام ومنصب ، دامنگیر جاه طلبان روزگارش شده بود ، سودها برگیرد . چقدر غیر منصفانه قضاوت کرده‌آنکه گفته است : پاره‌ای ازهاشمیات کمیت به تحریك و تشویق **عبدالله بن معاوية** بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب سروده شده و در این میان **خالد بن عبدالله** قسری نیز ـ که تنها می‌خواست درمقابل بلوك‌های اموی وعباسی وهاشمی ، بلوك یمنی را قوت بخشد وبدان چهره واعتبار سیاسی دهد ـ سهیم‌بوده است[۶]. حال آنکه به نقل **ابوالفرج اصفهانی** در « الاغانی » ، کمیت در محاجه‌های شعری ، بیشتر به زبان همان عصر وبه حربه همان

زمان متوسل می‌شده‌است. چون شاعری ازیمن هاشمیان راهجو می کند ، برای کمیت بهتر از آن چه بود تاهمان هجویه راقاطعانه با همان شیوه معمول زمان پاسخ گوید ، و هم حساسیت خاص بنی امیه و یمنیان را نسبت‌به خود برنینگیزد برای شاعری چون او که خائفاً مترقباً (در حال ترس و گریز) می‌زیسته ، بهترین شیوه مبارزه ، انتخاب همین تاکتیك بوده است . این است موضوع ، نه آنکه دکتر **داودسلوم** گفته است[۷].

ارتباط او با رهبری انقلاب ، **امام سجاد** ، **امام باقر** ، **امام صادق** ، و همکاری مداوم او با انقلابیون ، چون **زید بن علی** وفرزندش در سه جبهه سیاسی ـ نظامی ـ ایدئولوژیکی ، زندگی‌اش را از حوصله یک حیات‌معمولی خارج کرده بود . به همین علت یاشبانگاهان ـ دور از چشم دشمن ـ در مدینه با امام بود ، ویا در راه نشر پیام انقلاب ، ویا در زندان ، و یا در نبرد فکری باجناحهای رقیب مدعی‌رهبری‌امت ، ویا سرانجام بااشاره و رمز (**أُخْرُجْ مَعَنايا أُعَيْمش**)[۸] به‌سوی جبهه نبرد فرا خوانده می‌شد . اگر چه موفق نشد پای در میدان نبرد نهد وبازیدبن علی همگام مبارزه کند .

ارتباط شاعر بارهبری انقلاب

مورخان نوشته‌اند : در ایام تشریق کمیت برامام صادق‌وارد شد وگفت ، فدایت شوم ، شعری در قدردانی از شما آل محمد گفته‌ام ، اگر اجازه‌فرمائید درمحضرتان قرائت کنم . امام‌فرمود:

کمیت در این روزهای خاص خدا را به یاد آر . کمیت دوباره سؤال را تکرار کرد ، سرانجام امام اجازه قرائت داد و خانواده را برای استماع گردآورد. چون کمیت شعر را برخواند ، خانوادهٔ امام به گریه افتادند ، وامام دستان نیایش به آسمان برداشت ، و چنین گفت :

اللهم اغفر للکمیت .

خدایا کمیت را بیامرز.

نوشته‌اند : روزی کمیت به محضر امام باقر وارد شد، امام هدیه‌ای همراه لباس به او داد ، کمیت گفت: «سوگند به خدا من شما را به خاطر مسائل دنیوی انتخاب نکرده‌ام. اگر چنین می‌خواستم به کسانی روی می‌آوردم که مال دنیا در چنگ دارند ، بلکه شما را به ملاحظه ارزشهای عالی انسانی ودینی برگزیده‌ام ازاینرو لباس شما راکه نمونه‌ای از معیار انتخاب شماست ، برمی‌گزینم» **صاعِد** مولای کمیت گفته است که با کمیت به محضر امام سجاد واردشدیم ، کمیت به امام گفت : «شعری در مورد شما گفته‌ام و می‌خواهم وسیله تقربی پیش پیامبر باشد» آنگاه **قصیدهٔ میمیهٔ**:

من لقلب متیم مستهام[۹]

را تاآخر بخواند . چون قصیده به پایان رسید ، امام فرمود : « ما پاداش تو را نتوانیم داد ، امید است که خداوند به تو پاداش دهد » .

کمیت گفت: «می‌خواهم بعضی از لباسهائی که بدنتان رالمس

کرده به من عطا فرمائید .» امام پاره‌ای ازلباسهایش را به او داد و در حق او چنین دعا کرد :

خدایا ، کمیت نسبت به خاندان پیامبر نیك انجام وظیفه کرد ، آنگاه که اغلب از اینکار بخل ورزیدند وتن‌زدند. آنچه از حق را که دیگران پوشیده داشتند ، او آشکار کرد. خدایا به‌اوزندگی سعادتمند ببخش‌وشهیدش بمیران وجزای نیکش ده که ما از پاداش او ناتوانیم[۱۰]

کمیت بعدها گفت : « پیوسته ازبرکت این دعا بهره‌مندبودم »

شهادت شاعر

لشکریان **یوسف بن عمر** که نسبت به **خالد قسری** تعصب می‌ورزیدند (البته با تحریك امویان) سرانجام کمیت را شهید کردند . از پسرش **مُستَهل** بن کمیت نقل کرده‌اند که هنگام مرگ بربالین پدرش حاضر بود ، در حالیکه جان تسلیم می‌کرد چشم گشود وسه بار گفت :

« اللهم آل محمد ! اللهم آل محمد ! اللهم آل محمد! وسپس جان سپرد[۱۱] .

هاشمیات کمیت

هاشمیات کمیت ، یا بهتر بگوئیم اشعار سیاسی ـ اجتماعی او ، که انعکاس وسیعی در جوغالب ومسموم دوران سانسور و اختناق امویان، به‌وجودآورد، هفت چکامه‌است درموضوعات‌زیر :

بررسی انقلاب‌های اصیل اسلامی ،
معرفی پیامبر وخاندان علی از نو ،
ارزیابی ویادآوری از انقلابیون شیعی ، چون **زید بن علی و حسین‌بن زید** ،
طرح حکومت عدل اسلامی درزبان شعر،
برشمردن فجایع بنی امیه واثبات بی‌لیاقتی آنها در رهبری مسلمانان ،
افشاگری همه جانبه و معرفی اسلام راستین .

آنچه بیش از هرچیز درهاشمیات بچشم می‌خورد : تکیه‌بر توزیع‌عادلانه ثروت براساس اسلام ومساوات کامل اسلامی‌است.

این مطالب زمانی‌به‌همت‌کمیت درقامت شعر قد می‌کشید، که اختناق وبدآموزی بنی‌امیه علیه خاندان پیامبر وچپاول اموال عمومی به وسیلهٔ حکومت اموی به اوج خود رسیده بود . طبیعی بود که در چنین فشار و خفقانی نطفه‌های پنهانی مبارزه هم بسته شود ، ونیروهای مبارز به اشکال مختلف با نظام طاغوت به ستیز برخیزند .

انقلابهای پیاپی علوی‌ازسال۴۱ هجری به بعد ، چه درشکل سیاسی و چه درشکل فرهنگی و یا نظامی ، نتیجهٔ طبیعی و مولود منطقی چنین‌عملکردی‌بود. گفتیم‌که کمیت در رابطه با انقلابهای علوی بود وهم در ارتباط‌بارهبری انقلاب‌وامامت‌امت، پس باید، با تکیه برسوابق ادبی و نفوذکلامی، به عنوان سخنگوی انقلاب ، آرمان واهداف‌انقلاب‌را در سطحی‌گسترده در میان امت‌منعکس

کند ، تا بتواند بین هسته مرکزی رهبری **(امام)** وپایگاه انقلاب یعنی ناس ، بررغم فشارهای پلیسی اموی پلی‌بزند . شرایط‌زمانی ومناسبات جغرافیائی‌عربستان ایجاب می‌کرد تابهترین وسیله‌مؤثر در انجام مهم، بکارگرفته‌شود. باتوجه به نقش شعردرعرب وپیوند سنتی آن بابافت حیاتی مردم ، ضرورتاً می‌بایست به عنوان تنها وسیلۀ مطلوب ارتباط جمعی بکار گرفته شود . این بود که‌کمیت شعر را برگزیده‌بود. واین‌خود آغاز دوره‌ای بود که ادب سیاسی یا متعهد ، باکمیت پس‌از مدتی‌کوتاه پا به عرصۀ حیات می‌نهاد.

بنی‌امیه شعر را از تعهد به ابتذال برده و صحنه‌های نقش‌آفرینی اجتماعی را ازآن بازستانده بودند . سیاست مطلوب‌آنها شعر را درموضوعات تفننی و تغزل بی‌محتوا ـ که نه‌پیامی داشت ونه رسالتی ـ سخت مهار کرده بود . مقایسه‌ای بین اشعار **حَسّان بن ثابت** و **هِنده** بااشعار**اَخطَل** و **جَریر** شاهدی‌است برصحت‌این ادعا . اینجاست‌که نقطه شروعی در ادب پیدامی‌شود ، ومسائلی بی‌سابقه از پیش ، درمجموعه‌ای به‌نام «هاشمیات» ، باکمیت پا به‌صحنۀ زندگی می‌گذارد .

حکومت اموی به محض‌آنکه از نشر هاشمیات آگاه شد ، به‌سرعت و شدت تمام به‌جمع‌آوری آن پرداخت ، و **اَصمَعِی** یکی‌از وابستگان دستگاه خود را مأمور سانسور کرد . نیز برای خنثی‌کردن اثر اجتماعی هاشمیات وبدنام‌کردن شخصیت شاعر ، دست به‌پراکندن اراجیف و اباطیل زد باشد ، که تا باآن بتواند از رشد و آگاهی مردم جلوگیری‌کند و هم پیام‌آوران آزادی و

عدالت را بدنام جلوه دهد.

انعکاس هاشمیات تاآن اندازه گسترده وفراگیر شد که حتی در عصرعباسیان ، ادیب نامدار و لغوی شهید شیعی «ابن سِکّیت» ، جان برسر حفظ آن نهاد. چه او یکبار دیگر هاشمیات سانسور شده دستگاه حاکم را کامل کرد و به اصل برگرداند و آنچه را اصمعی حذف کرده بود دوباره در متن اشعار جای داد. بعدها بازمینه سازیهای قبلی و در ظاهر به جرم صراحت لهجه، درحضور خلیفه ، ابن سکیت را شهید کردند. آری همانگونه که کمیت در هاشمیات گفته بود،[۱۲] عشقی در دل نهان داشت که ، جدای ازتمام عشقهای معمول روزگار، نه باماهرویان کارداشت و نه مه پیکران رامی شناخت ، بلکه عشق سینه گداز او به سوی خاندان بنی هاشم ، شاخه های درخت آزادی وانسانیت شعله می کشید. وهمین شعله ها بودکه درخرمن هستی طاغوتیان روزگار درگرفته بود.

قصیدهٔ بائیه

از قصاید مشهور هاشمیات ، قصیدهٔ بائیه است ، ۱۴۰ بیت. اینك چند بیت ازآن قصیدهٔ والا وفریادبزرگ حق وعدالت را باترجمه استاد محمد رضا حکیمی دراینجا می آوریم.

۱- طربت و ما شوقاً الی البیض اطرب
ولالعباً منی ، و ذوالشیب یلعب

۲- ولم یلهنی دار ولا رسم منزل
ولم یتطربنی بنان مخضب

۳ـ ولا السانحات البارحات عشية
امر سليم القرن ام مراعضب
۴ـ ولكن الى اهل الفضائل والتقى
و خير بنى حواء والخير يطلب
۵ـ الى النفر البيض الذين بحبهم
الى الله فيما نالنى اتقرب
۶ـ بنی‌هاشم رهط النبی فاننی
بهم ولهم ارضي مراراً واغضب
۷ـ فمالی الا آل احمد شيعة
و مالی الامشعب الحق مشعب
۸ـ وقالوا ترابی هواه ورأيه
بذلك ادعی فيهم والقب
۹ـ الم ترنی من‌حب آل محمد
اروح واغدو خائفاً اترقب
۱۰ـ فان هی لم تصلح لحی سواهم
فان ذوی‌القربی‌احق و اوجب

۱ـ جانم از شور و شادی آکنده است ، اما نه از وصل سیمین بدنان ، و نه از سربازیچه ، که سالخوردگان را با بازیچه کاری نیست .

۲ـ همچنین مرا آثار دیار ویار دل مشغول نساخته است، و نه انگشتان حنا بستهٔ دخترکان زیبا .

۳ـ حوادث گران شبهای حادثه خیز نیز مرا مشغول نمی‌دارد ، هرگونه که‌آن حوادث پیش‌آید و بگذرد.

۴ـ پس من شیفتهٔ چه‌ام ، شیفتهٔ خاندان فضیلت و تقوا ، شیفتهٔ بهترین فرزندان آدم و حوا .

۵ـ آن گروه فرشته گون پاک که همواره محبت آنان درهرچیز،وسیلهٔ قرب به‌درگاه خداقرار می‌دهم.

۶ـ بنی‌هاشم ، خاندان پیامبر ، همانان که من
ایشان را به پیشوایی برگزیده‌ام ، وپیوسته
در دفاع از مقام والای آنان درگیر وخشمگین می‌شوم .

۷ـ من فقط وفقط پیروآل محمدم ، وتنها وتنها
راهسپر راه روشن حقم .

۸ـ مخالفان مرا « ابوترابی » لقب
داده‌اند ، یعنی که عاشق وپیرو ابو ترابم علی ،
و می‌پندارند که این برای من سرزنش است .

۹ـ آری ، من اینچنینم ، منم که از عشق آل محمد ،
وشیفتگی به حکومت حقه و عادل آنان ، شب و روز
باجباران درگیرم و درحال جنگ وگریز.

۱۰ـ حکومت اسلامی وجانشینی محمد ، جز درنزد آل محمد
ـ که شایستگانند ـ نمی‌تواند باشد . زیرا که آن کس
که به پیامبر نزدیک است و دست پروردهٔ او باید راه
او را ادامه دهد ، نه دیگری.

منابع :

۱ــ آشنائی با وقایع و حوادثی را که درعرب اتفاق می‌افتاده، با ضبط تاریخ دقیق‌آن، علم ایام عرب‌گویند .
۲ــ برای توضیح بیشتر به‌کتاب «الاغانی» ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۶، ص ۳۵۹ و « الکامل فی‌التاریخ»، ابن‌اثیر، ج ۵،ص۳۲۰ رجوع‌شود .
۳ــ قبیله شاعر .
۴ــ « شرح الهاشمیات » للشاعر الشهیر الکمیت‌بن زیدالاسدی ، محمد محمود الرافعی ، مقدمه ص ۱۶ .
۵ــ «طبقات الشعراء» ، ابن‌السلام الجمحی ، ص۲۶۸ .
۶ــ نظری است از دکتر داود سلوم در مقدمه کتاب « شعر الکمیت‌بن زید الاسدی ».
۷ــ رجوع‌شود به «الاغانی» ، ج ۱۶،ص ۳۵۶ .
۸ــ «الاغانی» ، ج ۱۶ ، ص ۳۵۴ . معنی جمله‌اینست : « ای‌کسی که درچشمانت کم‌سوئی است هان ، زمان فرارسید به‌سویمان بشتاب» ، رمزی بوده است که بین انقلابیون و زید به‌عنوان فن مخفیکاری رعایت می‌شده است .
۹ــ نخستین قصیده از هفت قصیده هاشمیات است .
۱۰ــ «شرح‌الهاشمیات» ، محمد محمود الرافعی ، مقدمه ص۱۹ .
۱۱ــ همان مدرك مقدمه ، ص ۲۰ .
۱۲ــ مضمونی از قصیدهٔ نخستین از هاشمیات با این‌مطلع:
من لقب متیم مستهام ــ غیرما صبوة ولااحلام .

سَیِّدِ حِمْیَری

(۱۷۳ هجری)

هر کس فضیلتی از علی «ع» بیاورد که
در بارهٔ آن شعری نگفته باشم . یك دینار
بگیرد !

سید حمیری

در سلسله نسب او بین مورخان اختلاف است . مؤلف **« اغانی »** اورا چنین معرفی می‌کند: «اسماعیل پسر محمدپسریزید پسر رَبیعه پسر مُفَرَّغ حِمیَری . »

مرزبانی او را اسماعیل پسر محمد پسر یزید پسر وداع حمیری ذکر کرده است .

« حِمیَر » نام قبیله‌ای است یمنی که دارای مجد و سروری بود ، واز مکانت اجتماعی قابل‌توجهی درعرب برخوردار بود . از صفات این قبیله شجاعت و بزرگواری و دفاع از حقوق همسایه بود . حمیری ازطرف مادر به‌قبیله **«اَزْد»** منسوب است که از نظر شهرت و احترام در عرب زبانزد بود . شاعر درشعر خود به‌این دونسب اشاره‌کرده است .

ولادت شاعر

سیدحمیری ، درسال ۱۰۵ هجری در عمان متولد شد . نام **« اسماعیل »** و کنیهٔ **«ابوعامر»** و لقب **«سید»** ، قبل‌از هرچیز ذوق و حسن انتخاب والدین شاعر را می‌رساند . پدر و مادرش هردو از خوارج اباضیه بودند . شاعر ما تا زمانیکه به‌سن بلوغ نرسیده

بود، تحت‌تأثیر خانواده، بی‌شک پیرو چنین افکاری بوده است. بنابه‌گفتهٔ مورخان، نشو ونمای شاعر دربصره بوده است. دراین موقع، بصره، محل اجتماع گروهها وفرقه‌ها ومذاهب مختلف اسلامی بود، خارجی و اموی و سنی وشیعی همه درآن یافت می‌شد. آنچه‌که بیشتر دراین شهر جلب‌توجه می‌کرد، نهضتی‌بود سری‌که برعلیه‌باند اموی واستبدادسیاسی آنها واردعمل شده‌بود. گردانندگان‌این نهضت بیشتراز‌شیعیان بودند[1]. دوراز نظرنیست، که از این‌گروه مخفی، تنی‌چند درمجاورت این خانواده بوده، و به‌تدریج شاعر جوان ما را به‌اصول مذهب شیعه ومبارزات‌حقهٔ آل علی آشناکرده باشند. بعداً وقتی‌از شاعر پرسیدندکه چگونه به‌این مکتب آشنا شدی؟ بیش‌از یك‌جمله نگفت: «رحمت خدا مرا درخود فروبرد چه فروبردنی!».

دیری نمی‌گذرد که شاعر با والدین درمی‌افتد و باسلاح ایدئولوژی جدید، باافکار غیر منطقی آنان به‌مبارزه برمی‌خیزد. این کار آنقدر ادامه می‌یابد، تا منجر به‌کناره‌گیری شاعر از خانواده می‌شود. زندگی مخفی‌شاعر دراین‌موقع بیشتر درمساجد و درحلقه‌های بحث عقیدتی می‌گذشت. حلقه‌های درسی که‌دراین زمان درشهر بصره درمساجد دایر بود، ودروس اسلامی‌ازتفسیر وفقه وحدیث وادب وکلام را دربرمی‌گرفت، شاعر کنجکاو را برآن می‌داشت تا بیش‌از همه به‌حدیث توجه‌کند و آل علی را از خلال آن بشناسد. وچه بهترکه خاندان پیامبر را از زبان پیامبر بازشناسد. گذشته از آن، شاعر می‌توانست این معلومات را

به‌عنوان حربه‌ای قاطع علیه افکار والدین خود بکار گیرد ، و ذهنیات آنها را زیر ضربات کوبندهٔ کلام وحدیث درهم‌شکند.

صفات جسمی

در ویژگیهای جسمی او گفته‌اند : بلند قامت بود و زیبا چهره وسبزگونه که‌اندکی به‌سیاه متمایل بود . ملیح بود وپیشانی‌ای گشاده داشت . درشت‌اندام بود بادندانهایی منظم‌که برزیبائی‌او می‌افزود[۲].

اعتقادات و تطورات فکری شاعر

گویند در آغاز بر مذهب کیسانِیّه بوده است و اشعاری بر اثبات این ادعا اقامه می‌کنند . در ایام حج با **امام‌صادق** « ع » ملاقاتی می‌کند و پس‌ازآن به‌مذهب امامیه درمی‌آید و باقصیدهٔ معروف بامطلع زیر اعلام موضع می‌کند:

تجعفرت باسم‌الله و الله اکبر
وایقنت ان‌الله یعفو و یغفر

بانام خدا واردمذهب جعفربن محمد شدم بااینکه می‌دانم خدا بزرگتر ازهمه چیز است ، وبه‌یقین دانستم‌که خداوندمی‌بخشد و می‌آمرزد[۳].

نقش سیاسی شاعر

باتوجه به اهمیت شعر و ادب در عرب و استفاده از آن به‌عنوان یك وسیلهٔ تبلیغی ، می‌توان ، نقش شاعر را در سیاست

آنروز بازشناخت ازجهت گیری و برخوردی که با امویان داشته و وسایلی که برای خنثی کردن آثار فکری و سیاسی و نظامی آنان در قبال اسلام بکار می گرفته ، به‌خوبی می‌توان تعهد و مسئولیت اجتماعی او را دریافت . ازآنجاکه شاعر بابرخورداری ازبینش درست اسلامی و با تکیه بررهنمودهای انقلابی رهبران اسلامی به‌معیارها وضوابطی درست‌دست یافته بود ، غیرممکن بودبتواند حکومت امویان را گردن‌نهد . گذشته از آن ، شاعر ما با تکیه براصل رهبری و ولایت ، و با ارتباط و تماسی که باسازمانهای مخفی انقلابی همچون زیدیان و علویان داشت ، برای احقاق و اعاده و استمرار امامت و عدل اسلامی ، هرگز نمی‌توانست ولایت طاغوتیان غاصب را گردن نهد . لذا طبیعی بود که ، به‌عنوان سخنگوی انقلاب وارد میدان شود ، و در اشاعهٔ افکار رهبری انقلاب وانقلابیون سخت کوشاباشد . با تکیه برضعف‌های دولت اموی سعی برآن می کند ، تا افشاگری را تاسرحدامکان ادامه دهد . شهادت زیدبن علی ، انقلابی نامدار . در کوفه ، و سوزاندن جسد و آویختن سرش ، فرصتی مناسب به‌دست داده بود ، تا شاعرآزادهٔ ماباتیغ‌زبان‌به‌پیکار باباندام‌وی قد برافرازد، واین صحنهٔ جانسوز و مغتنم‌راکه می‌رفت تانقطهٔ آغاز انقلابهای اثربخش اسلامی باشد ، هرچه‌بیشتر شرح و توضیح‌دهد . باشدکه مشعل فروزندهٔ انقلاب اسلامی همیشه روشن باشد و نوردهد . شاعر ماهمیشه سعی‌داشت **«قیام کربلا»** را دریاد خلق زنده‌نگاه‌دارد و با سروده‌های پرمحتوای خویش انگیزه‌های ارجمند قیام را

روشن کند. موضع شاعر درقبال بنی‌عباس همانند بنی‌امیه بود، نهایت، در آغاز که عباسیان تحت لوای اسلام و باعلم کردن بنی‌هاشم وشعارفریبندهٔ «أَلرِّضَامِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» واردمیدان شده‌بودند، کمی درنگ به‌خرج‌داد، تاببیندکه‌کار این گروه به‌کجامی کشد. سرانجام، چون سیاست اینان را نیز همچون امویان در مسیر انحراف از اسلام و درافتادن باانقلابیون و فرزندان راستین قرآن دید، باردیگر مرد مردانه واردعمل شد، وخنجر زبان برکشید.

در اشعار او حاصل این عمر پراز مبارزه و تلاش به‌خوبی نمایان است. در قصیده‌ای پس‌از حمله به بنی‌امیه، به ناگاه از باب‌التفات، بنی‌هاشم را موردخطاب قرارداده‌چنین گوید:

۱ـ یا رهط احمد ان من اعطاکم
ملك الوری و عطاؤه اقسام
۲ـ رد الوراثة و الخلافة فیکم
و بنوامیة صاغرون رغام[٥]

۱ـ ای خاندان احمد! آنکس که فرمانروائی مردم و نعمت‌های بسیار به شما داده است.
۲ـ شما را وارثان امامت و خلافت قرار داده‌که بنی‌امیه ازآن‌بر کنار و خوار و ذلیل‌اند. وبعد گوید:
«به خاطر شما آزارها و سرزنش‌ها می‌کشم و از اقوام جفاها و ملامت‌ها به من می‌رسد.»[٦]

در زمان هارون‌رشید خبرچینان و جاسوسان به‌اورساندند که سید از دوستداران بنی‌هاشم است و این اشعار را برادعای خود برخواندند:

علی و ابوذر
و مقداد وسلمان
و عباس و عمار
و عبدالله اخوان

در اشعاری گوید :

عشق‌های بیهوده از دل برون وخواب آلودگی از چشمان دورکن که سودی ندارد . جز پیامبر و خاندانش هیچکس را مستای و درمعرفی این‌خانواده نیك داد سخن ده .

بازهموست که در روزگار اختناق ، حامیان راستین اسلام وخاندان پیامبررا به مردم معرفی می‌کند، تامباد که چهرهٔ منحوس فرهنگ اموی و عباسی فرهنگ عدالت پرور شیعه راآلوده کند:

الیس عجیباً ان آل محمد
قتیل و باق هائم و اسیر

ـ آیا شگفت نیست که بیشتر خاندان پیامبرکشته شدند وآنانکه باقی مانده‌اند همه سرگردانند و اسیر ؟

این مضمون ، ابیات «**کُثَیِّر عَزَّه**» را برای ما تداعی می‌کند که‌گوید: «پرندگان ووحوش صحرا نیز آرام گیرند جزآل پیامبر که هیچگاه روی آسایش به خود نبینند!».

ونیزگفته «**دِعْبِلْ**» همین معنی رابه ذهن میرساند:

خداوند دهان روزگاررا اگر قصد خنده کند ، به خنده نگشاید ، چراکه آل پیامبر قربانی ستم‌های تاریخ شدند ، گوئی جنایتی کرده‌اند که غیر قابل بخشش است!»

رابطه با رهبری (امام صادق علیه‌السلام)

در بیماری که بر او عارض شده بود با وساطت محمد بن نعمان معروف به «مؤمنِ طاق» امام به عیادت او رفت . در این ملاقات مناظره‌ای درگرفت که منجر به توبهٔ سید شد. حاصل این ملاقات قصیدهٔ معروف رائیهٔ زیر شد:

تجعفرت باسم‌الله و الله اکبر
و ایقنت ان‌الله یعفو و یغفر [۷]

شیخ صدوق آورده که سید حمیری گفته است : پیوسته در امامت محمدبن‌حَنَفِیَّه و اینکه اوست امام غایب موعود، غلو می‌کردم، تاجائی که کارم به گمراهی کشید وزمانی به بیراهه افتادم خداوند بر من منت نهاد و بدست **جعفربن محمد صادق علیه‌السلام** مرا ازآتش نجات داد و به راه درست رهنمونم کرد، و مسائل غیبت را برایم توضیح دادو گفت: این غیبت در ششمین فرزندمن واقع خواهد شد ، که بعد ازآنکه سراسر زمین را ستم فرا گیرد ظهورکند و جهان را پراز عدل و دادکند» [۸] پس از این ملاقات ، دیگر هیچگاه شاعر برگرد ارباب قدرت دیده نشد و مالی ازکس به عنوان صله نپذیرفت .

گویند از امام صادق اجازه گرفت و مرثیه معروف خودرا با مطلع زیر براو خواند:

أمرر علی جدث‌الحسین
ن فقل لا عظمه الزکیة

امام چون این مرثیه را شنید خود بگریست و خانواده‌اش نیز بگریستند.[۹]

مهدی خلیفهٔ عباسی‌را غرور وقدرت چنان به طغیان کشانده بود که خود را مهدی موعود معرفی می‌کرد. این ادعای بی‌معنی، سید را می‌آزرد. این‌بود که تصمیم گرفت تااورا به مسخره گیرد، و در ضمن امام زمانی که در احادیث گفته شده بود و صفاتش را بشناساند:

تظنـا انه المهدی حقـاً
ولم تقع‌الامور کما تظنا
ولا والله ماالمهدی الا
امام فضله اعلی وأسنی

گرچه این قصیده سید را متواری کرد ولی او نتیجهٔ مطلوب را بدست آورده و در واقع جوی راکه مهدی عباسی می‌خواست باقداست تصنعی ایجادکند، زایل کرد. سید بـا تمام نیرو به تدارك زمینهٔ مساعد برای انقلاب مسلحانه برضد نظام اموی می‌کوشید، و مردم را به ظهور امام غایب که جهان را بعد از ظلم و جور پراز عدل و دادکند، وعده می‌داد.

هنالك تعلم الاحزاب انا
لیوث لاینهنهها لقاء[۱۰]

احزاب بدانندکه ما بگاه نبرد هژبرانی هستیم‌که هیچ مانعی مارا از رسیدن به‌هدف باز نتواند داشت.

سید با انگشت نهادن بر نقطه‌های خاصی از رفتار و کردار

بنی امیه، نیک دریافته بود که چگونه موضوع بسازد و آنرا بپرورد، و از خلال فشار و خفقان دستگاه حاکم به گوش مستضعفین و محرومین برساند. محرومینی که به انقلابهای نوپای فرزندان امام سجاد به رهبری امام باقر و امام صادق علیهما السلام، امید بسته و با طیب خاطر از هرگونه کمک از جای دادن گرفته تا تاکمکهای مالی و تهیه سازو برگ و همکاری لازم درراهنمائی و خبررسانی واطلاعات دریغ نداشتند. شهادت زیدبن‌علی وبردار کشیدن او از جانب امویان، بهترین زمینه را برای تبلیغ فراهم ساخته بود. مگرچیزی بهتر از این شاهد ملموس می‌توانست برای سید حمیری حربهٔ تبلیغاتی فراهم آورد؟ سید نیک دریافت که برای خنثی کردن اثرات تبلیغی باند اموی و خالی کردن اذهان مردم از سمپاشی های مغرضانه و سؤال آفریدن، نمایش این صحنهٔ دردناک، بسیار مغتنم و ضروری است.

کوبندگی شعر سید تاآنجا بود که به قول دکترطه‌حسین، بیشتر اشعاراو به علت سانسور و بیم تفتیش دستگاه اموی ازبین رفت [۱۱]

سرانجام شاعر به سال ۱۷۳ هجری دار فانی را وداع گفت.[۱۲]

اشعاری از او:

۱ـ ان کنت من شیعة الهادی أبی حسن
حقاً ، فاعدد لریب الدهر تجفافا

۲ـ ان البلاء مصیب کل شیعته
فاصبر ولاتك عندالهم مقصافا

۱ـ اگر براستی از پیروان امام ، هدایتگر ابوالحسن علی هستی، برای مبارزه با تهاجم روزگار، لباس رزم برتن کن.

۲ـ بدان که پیروان مکتب او را هرمصیبتی دررسد ، پس با مشکلات بستیز! مبادکه به گاه نبرد باآنها بشکنی ومیدان مبارزه را رهاکنی .

* * *

۱ـ یا بایع‌الدین بدنیاه
لیس بهذا أمرالله

۲ـ فارجع الی‌الله و ألق‌الهوی
ان‌الهوی فی‌النار مأواه

۱ـ ای دین بدنیا فروش، کی خدا چنین فرمان داده است.

۲ـ به سوی خدا بازگـرد و هوا پرستی را رها کن که سرانجام هوا پرستی آتش است !

خطاب به خاندان پیامبر :

۱ـ . . . اهل‌التقی و ذوی‌النهی و أولی الـ
علی والناطقین عن‌الحدیث المسند

۲ـ الصائمین القائمین القانتـ
ین‌الفائقین بنی‌الحجی والسؤدد

۳ـ الراکعین الساجدین الحامدیـ
ن‌السابقین الی صلاةالمسجد

۴ـ الفاتقین الراتقین السائحیـ
ن العابدین الاههم بتودد

۱ـ خاندان پیامبر همه مردان تقوا و خرداند و در انسانیت بس بلند مرتبه ، آنان چون لب به سخن گشایند ، کلامشان حدیث مسند است .

۲ـ اینان ، روزه داران ، نمازگـزاران ، قنوت داران و سرآمد
خردمندان وبزرگان‌اند .

۳ـ پیوسته در رکوع‌اند و پیشانی بر خاك می‌سایند
و در حالیکه به ستایش خدا مشغول‌اند ، پیش
از همه برای ادای نماز ، رهسپار مسجد می‌شوند.

۴ـ گشودن وبستن کارها بدست آنهاست .
وآنان با عشق و محبت روزه می‌دارند .
و خدا را به نیایش می‌نشینند .

منابع :

۱ــ «دیوان السیدالحمیری»، بتحقیق شاکرهادی شکر، به نقل از مقدمه سید محمد تقی حکیم، ص۱۰

۲ــ همان مدرك، ص۱۴ .

۳ــ «تاریخ‌الادب‌العربی» ، دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی‌الاول ، ج۳، ص ۳۱۴ .

۴ــ «جهادالشیعه»، دکتر سمیره مختار اللیثی ، ص ۹۹.

۵ــ «دیوان‌السیدالحمیری»، ص۳۷۴ .

۶ــ اوذی و اشتم فیکم و یصیبنی
من ذی القرابة جفوة و ملام .

۷ــ «دیوان السیدالحمیری»، مقدمه سید محمد تقی حکیم . ص ۱۸ .

۸ــ «اکمال‌الدین»، شیخ صدوق ، ص ۲۰ .

۹ــ «تاریخ‌الادب‌العربی»، دکتر شوقی ضیف . العصر العباسی‌الاول . ج ۳، ص ۳۱۴ .

۱۰ــ «دیوان السیدالحمیری»، ص ۵۰.

۱۱ــ «حدیث‌الاربعاء»، دکتر طه حسین ، ج ۲. ص۳۰۸ــ ۳۰۹

۱۲ــ «تاریخ‌الادب العربی» ، کارل بروکلمان ، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار ، ج۲ ، ص ۶۸.

منصور نَمِرّی

(قرن دوم)

أين الطالب بدم المقتول بكربلاء ؟!

کجاست آنکه به خونخواهی شهید کربلا به پاخیزد ؟!

نامش منصور بن زبـرقان بن سَلَمه است ، از قبیله نَمِرّ بن۔ قاسِط ، از جزیره . نزد **عَتّابی** متکلم وشاعر معروف تلمذکرد واز محضر او دانش اندوخت . گفته‌اندکه از طریق **عتابی** به **یحیی بن۔ خالد بَرمَکی** معرفی شد. وی‌درشعر به شهرت رسید ورقیبی سرسخت از برای **مروان بن اَبی حَفْصَه** شاعر عباسیان شد .[1]

درکتاب « نسمة السحر فی ذکر من تشیع وشعر » شرح حال اوآمده است. او ازشاعرانی بودکه بررغم اختناق وفشارعباسیان تشیعش را با صراحت اعلام می‌کرد .

موضعگیری شاعر در برابر عباسیان

عباسیان برخلاف ماسکی که درآغاز برچهره زدند و مردم را باآن فریفتند، دیری‌نپائیدکه رسوا شدند . موضعگیری ائمه«ع» در مقابل‌آنها وافشاگریهای همه جانبه ازقِبل دوستداران‌آل‌علی ، به زودی چهرهٔ حقیقی‌آنهارا به‌مردم شناساند. ارائه خطوط‌مبارزه در جهت رشد اسلامی ، و در مسیر واقعی اسلام ، از جانب ائمه اطهار وپیروانشان راه واقعی را به مردم نشان داد وتمام‌تلاشهای فریبکارانه‌وژست‌های‌دغلبازانه آنهاراخنثی کرد. قرآنیان باردیگر ،

دریافتندکه در برابر بنی عباس چاره‌ای جز دست بردن به سلاح ندارند . سلاحی که دستمایه‌اش تقوی بود و به قول امام علی بینش اسلامیشان رابر آن حمل می کردند : «**وَحَمَلُوا بَصٰائِرَهُمْ عَلىٰ اَسْيٰافِهِم**»[۲].

مبارزات مستضعفان مسلمان در مقابل مستکبران وشرح و بسط این شورشها با آن همه خلوص وتقوی و عدالت که در آنها به چشم می‌خورد ، شگفت‌ترین وشکوهمندترین نمونه ازمبارزه‌در تاریخ بشر است . امید است به یاری خدا و به مدد انفاس قدسی آن پاك باختگان پیکارگرراه‌الله ، بتوانیم این صحنه‌های‌شکوهمند از درخشش را ، در آن شب‌های روی شسته‌به‌قیرزمان، به‌این‌نسل پرخروش‌نشان‌دهیم‌واین‌خونهای خوانخواهی‌نشده(اَلوِتْرُ المُوْتُور)[۳] را در آئینه شهادت و در سیمای نجابت تاریخ به هم پیونددهیم‌تا هرروزمان عاشورا وهرجایمان از تاریخ به خون‌خفتگان ، کربلا باشد. آنچه بیش‌ازهرچیزنویسنده این سطور رامی‌آزارد، بیگانگی نسل جوان مسلمان است با تاریخ مبارزات خود ، تاریخی که به گواه مورخـان دوست و دشمن به ارزشمندی وعدالت گستری و حریت و شرف ، نمونه وممتاز است . و درست‌گفته‌اندکه : این تاریخ را به خون نوشته‌اند و خون شهادت چه زیبا مرکبی است !

آری باچنین سلاحی باردیگر، قرآنیان به نبرد با مستکبران برخاستند . از فحوای نامه‌ای که **محمد بن عبدالله** (**نَفْسِ زَكِيَّهْ**)[۴] در جواب منصـور پادشاه عباسی می‌نـویسـد ، مستضعفان و منطـق نیرومندشان‌به خوبی‌درمیدان‌عمل ودر پیکار عقیده ، رخ می‌نماید. ما اینك بخشی از آن نامه را با ترجمه می‌آوریم:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ .
طٰسٓمٓ ، تِلْكَ آيٰاتُ ٱلْكِتٰابِ الْمُبِينِ ، نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَ فِرْعَونَ بِٱلْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً ، يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ ، يُذَبِّحُ أَبْنٰاءَ هُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسٰاءَهُمْ ، إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٠ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِينَ ، وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهٰامٰانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَحْذَرُونَ .

به نام خداوند بخشنده مهربان. طسم. اینست آیات کتاب خدا که آنها را از داستان موسی و فرعون به حق برتو می‌خوانیم . ازبرای عبرت گروهی که ایمان دارند ، فرعون در زمین سرکشی کرد و مردم روی زمین را گروه گروه کرد ، دسته‌ای را به استضعاف کشید. فرزندانشان راسرمی‌بریدو زنانشان را برجای می‌گذاشت. براستی که او از مفسدین فی‌الارض بود . اراده کرده‌ایم تا برمستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان آن گردانیم . آنها را در زمین مکنت دهیم و به فرعون و هامان وسپاهیانشان بنمایانیم ، آنچه را که از آن بیم داشتند .

*

من همانگونه که‌تو به‌من امان داده‌ای ، ترا امان می‌دهم. امان دادن حق ماست و شما آن را تنها ادعا می‌کنید ، و با آن باپیروان ما برخورد می‌کنید . و ازبرکت چنین وسیله‌ای سودمی‌برید. پدر ما علی «ع» وصی و امام است. شما چگونه باآنکه فرزندانش حاضرند این حق راغصب کرده‌اید. . . شما خوب می‌دانید که‌مانه ازلعنت‌شدگانیم ونه از رانده‌شدگان ونه از اسیرانِ مشركِ به منتِ اسلام

آزاد شده «طُلَقَاء» . . . اما گفتی که ترا امان میدهم ، کدام از امان‌ها را به من می‌دهی! امانی که به پسر هُبَیْرَه دادی ، امانی که به عمویت عبدالله بن علی دادی و یا امانی که به **ابومسلم**!°

نفس زکیه این آیات را در جواب آیهٔ ۳۲ سوره مائده که منصور بامهارت ، امان نامه‌اش را با آن شروع کرده بود آورده است . **منصور** می‌خواست بااین آیه نفس زکیه را مُحارب ومفسد معرفی کند ونفس زکیه باتکیه برآیات سوره قَصَصْ منصور را از تیرهٔ فرعونیان تاریخ وآغازگران استضعاف و مفسدان فی‌الارض وعاملان طبقاتی کردن مردم در زمین می‌شناسد . و از اینرو خود را محق می‌داند تا باتکیه براراده بی‌چون و وعده حتمی خداوند ، و باتکیه برحمایت مستضعفان ، به نبرد با او برخیزد . و این نبرد دو اندیشه وجنگ دو فکر است .

درچنین اوضاعی ، شاعران شیعه باجانبداری از آل محمد«ص» دربرابر غاصبان وجباران می‌ایستادند ، وارکان ظلم آنان را متزلزل می‌ساختند . وهمچنین مبارزان را به ادامهٔ مبارزات تشویق می‌کردند . پس از شهادت **زید بن علی** فرزندش **یحیی** به خراسان گریخت وزندگی مخفی آغاز نهاد ، در اشعاری خطاب به بنی هاشم ، بار دیگر آنها را به مبارزه ، فرا خواند :

۱ـ خلیلی عنی بالمدینة بلغا
بني هاشم أهل النهى والتجارب
۲ـ فحتى متى مروان يقتل منكم
خياركم والدهر جم العجائب

۳ـ وحتی متی ترضون بالخسف منهم
وكنتم أباة الخسف عند التجارب
۴ـ لكل قتيل معشر يطلبونه
و ليس لزيد بالعراقين طالب [۶]

۱ـ ای دو دوست من، از من به مدینه پیام برید . و بنی‌هاشم ، خردمندان وآزمودگان را بگوئید .
۲ـ تاکی مروان‌نیکانتان‌را می‌کشد و روزگار شگفتی می‌آفریند.
۳ـ تاکی به خواری‌تن‌می‌دهید و به آن راضی می‌شوید ، باآنکه شما در تاریخ نشان دادید که هرگز خواری را نمی‌پذیرید !
۴ـ کشته راه حق را گروهی به خونخواهی برمی‌خیزند ، آیادر عراقین‌کسی نیست‌که در طلب خون زید بپاخیزد .

همین یحیی به سن چهارده سالگی در خراسان قیام کرد ، و پس از شهادت به نقل مسعودی : « خراسانیان هفت روز بر او نوحه‌کردند . و هرطفلی‌درآن‌سال بزاد ـ برای جبران‌اندوه وتسلی دردی که برآنها وارد آمده بود ـ نام یحیی یا زید براو نهادند [۷].

به‌ملاحظهٔ همین خلوص و فضیلت و پایداری درحق بود که بزرگی چون شافِعی می‌گوید:

لوكان رفضاً حب آل محمد
فليعلم الثقلان اني رافضي

اگر دوستی خاندان پیامبر موجب‌خروج ازدین (رفض)می‌شود، جن و انس بدانندکه من رافضی‌ام .

ارادت شاعر به‌خاندان پیامبر

شاعر متعهد ما پیوسته ، مصیبت وستمی را که برآل محمد

می‌رفته ، فریاد می‌کشیده است . از اشعاری که در فضایل این خاندان دارد ، صداقت ، صراحت‌لهجه وخلوص و بی‌باکی او ، دربیان‌عقیده به‌خوبی‌پیداست . هموست‌که در روزگار چاپلوسی و به‌زمان ناسپاسی ، که کس قدرت فریاد و جرأت افشاگری و جسارت حق‌گوئی را درخود نمی‌دید ، حق را اگرچه به‌زیانش بود می‌گفت . چراکه تعهدداشت ، واگر نمی‌گفت شیطان‌اَخْرَس بود ، و این را در مکتب اسلام و در تشیع سرخ آموخته بود . او می‌دانست که بهترین مبارزه و برترین جهاد سخن حقی است در برابر سلطان ستمگری ، از اینرو زبان در کام نمی‌کشید و چون همگنان نبودکه درخدمت پادشاهان ، طمع نان‌کند وازبیم جان لب فروبندد ، وبه‌تماشای ستم‌ها ونابرابریها بنشیند ، و هارون را برمنبر پیامبر بستاید وبراعمالش صحه‌گذارد . او نیك انتخاب کرده بود و به‌قول **کُمیت** عشق و امیدش همه به‌آل علی بود ، واز آنجا نیروی زیستن و توان رفتن می‌گرفت . او به خاندانی عشق می‌ورزیدکه شهادت را والاترین آرمان می‌دانست و آن را در راه رشد و کمال و برومندی مکتبش به‌آسانی به‌عنوان تنها حربهٔ مؤثر و نهائی بکارمی‌برد .

در شب سیاه استبداد ، که صدای پای گزمه‌ها و همهمهٔ شحنه‌ها ، گوش‌را خراش‌می‌داد ومبلغان تمدن‌طلائی **هارون‌الرشید** هرروز شهادت شورشگری از یورش بران برکفر وجهل وجور ، و درهم شکستن هستهٔ مقاومتی و حلقهٔ مبارزه‌ای را به جشن می‌نشستند ، تو برادر و خواهر من باور نمی‌کنی که خیل‌چاکران

حلقه‌به‌گوش وشاعران‌چاپلوس ، چگونه صف‌می‌کشیدند وبه‌مدح این بی‌هنران فرومایه زبان می‌گشودند .

درایـن میان تنی چند ، از ستیهندگان متعهـد ، دردمندان خـردمند ، تنهایان شب تنهائی ، تنها بـا تازیانـهٔ شعر ، شمشیر همیشه بران ، آل‌علی را پاس‌می‌داشتند و زبان بُرانشان‌بررغم‌آن همه‌کذب وافتراء وبهتان ، انقلابیون را بهـین یاربود ونیکوترین یاور . حال با او همآوا می‌شویم :

۱ـ تقتل ذرية النبی وير
جون جنان الخلود للقاتل
۲ـ ويلك يا قاتل الحسين لقد
بؤت بحمل ينوء بالحامل
۳ـ ما الشك عندی فی کفر قاتله
لکننی قد أشك فی‌الخاذل
۴ـ و عاذلی أننی أحب بنی
احمد فالترب فی فم العاذل
۵ـ قددنت مادينكم عليه فما
وصلت من دينكم الی طائل
۶ـ دينكم جفوة النبی وماالـ
جافی لآل النبی کالواصل

۱ـ وای برشما ! نواده‌های پیامبر کشته می‌شوند ، آنگاه برای قاتلانشان آرزوی بهشت جاودان می‌کنند .
۲ـ بدابر تو ای قاتل حسین ! بـار گناهی به‌دوش می‌کشی کـه این‌بار برکشندهٔ آن سخت‌گران وتحمل‌ناپذیر است .
۳ـ من در کفر قاتل او شکی ندارم ، شکم در کفر آنهاست که تنهایش گذاشتند و او را درنبرد با باطل رهاکردند .

۴ـ مرا سرزنش می‌کنندکه آل‌محمد را دوست‌دارم ، خاك بردهان سرزنش‌گر باد !
۵ـ من از نزدیك با مسلك و آئین شما تماس‌گرفتم ، ولی ازآن طرفی نبستم و سودی نجستم .
۶ـ آیین شما ، بدرفتاری باآل پیامبر است ، ومن می‌دانم آنکه باآل پیامبر درافتد ره به‌جائی نبرد.

درشعر پیام را زیرکانه جا می‌داد و به‌توریه‌سخن می‌گفت . جوری‌که جزهارون که غرور و عجب از خودبیخودش کرده بود، همه‌کلامش را می‌فهمیدند و منظورش را درمی‌یافتند . او درشعر نام هارون می‌آورد ، ولـی‌منظورش **امام علی**«ع» بود . ودراین مورد به‌حدیث مشهور «أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسیٰ» استناد می‌کرد :

آل الرسول خیار الناس کلهم
و خیر آل رسول الله هارون

دراشعار او چهرهٔ هارون باهاله‌ای ازقدس پوشیده‌می‌شود وبرتمام‌خاندان‌پیامبر برتری می‌یابد . به‌عقیدهٔ اوهرکه ازهارون خشم و کین در دل داشته بـاشد نمازهـای پنجگانـه‌اش پـذیرفته نخواهد شد .

ای امریء بات من هارون فی‌سخط
فلیس بالصلوات الخمس ینتفع

دربیت بعد ، هارون‌را بعداز پیامبران بهترین درگذشتگان و برجای ماندگان توصیف می‌کند :

یا خیر ماض و خیر باق
بعد النبیین فی الا نام

واضح است که هارون جز امیرالمؤمنین علی«ع» کس دیگر نمی‌تواند باشد . سیدمرتضی درامالی گوید : «او باهارون صافی نبود، هارون‌را دراشعار می‌آوردودر باطن ، منظورش‌ازهارون، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ـ علیه السلام بود ـ که در حدیث پیامبر ـ درود خدابر او و خاندانش باد ـ چنین‌آمده است .

« أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَیٰ »

پیامبر اکرم «ص» درمقام معرفی علی«ع» حدیث بالا را فرموده است :

یعنی : علی نسبت به من مانند هارون بن عِمْران است، نسبت به موسی بن عمران . همانطور که هارون وصی و جانشین موسی‌بود ، علی وصی وجانشین من‌است . شاعر درگیر شیعی‌ما، از این حدیث ، با تشابه لفظی هارون ، درزمان سلطهٔ هارون ، چنانکه یادشدء‌استفاده می‌کرد . عشقی که او به خاندان خون و شهادت و فرزندان وحی می‌ورزید خارج‌از وصف بود . حُصری در « زهرالآداب » آورده است که « برتربت پاك حسین شعر می‌سرود ومنقلب می‌شد وچونان‌سیل ازدیده اشك‌فرومی‌ریخت»[۸] و آخرجان برسر عقیده نهاد وبه‌مقام شهادت مفتخر شد .

گویند رشیدکسی را مأمور کرد تا او را در رَقّه از میان بردارد و چنین شد . پس‌از آن به‌دستور هارون قبرش بشکافتند و دیوان شعرش را بسوزاندند .[۹]

منابع:

۱ـ «تاریخ الادب العربی»، دکترشوقی ضیف، ج ۳، ص ۳۱۴ـ۳۱۷.
۲ـ « نهج‌البلاغه » .
۳ـ «زیارت عاشورا» .
۴ـ محدث قمی ، در «تتمة المنتهی»آورده است‌که : « محمد را ازجهت کثرت زهد و عبادت ، نفس زکیه لقب‌دادند».
۵ـ «طبری» ، ج ۶ ، ص ۱۹۵ـ۱۹۶ .
۶ـ « نشأةالفکرالفلسفی فی‌الاسلام » ، دکتر علی‌سامی النشار ، ج۲،ص ۱۷۴ .
۷ـ «مروج الذهب» ، ج ۲ ، ص ۱۸۵ .
۸ـ «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام»، ص ۲۱۸ .
۹ـ « اعیان الشیعه » ، ج ۱، ترجمه دکترکمال موسوی ، ص ۶۸.

دِيكُ الْجِنْ

(۲۳۵ هجری)

غداً ضربناکم علی تنزیله
والیوم نضربکم علی تاویله
ضرباً یزیل الهام عن مقیله
و یذهل الخلیل عن خلیله
او یرجع الحق الی سبیله

ـ دیروز هنگام نزول قرآن ودفاع از آن با شما نبرد میکردیم .
و امروز بر سر تفسیر کتاب خدا باشما مبارزه می‌کنیم .
چنانتان بزنیم که خوابتان از سر بپرد ودوست از یاددوست غافل ماند وحق دوباره به راه خود بازگردد.

از سرودهای «ابوالیقظان» عمار یاسر، فرمانده امام علی در نبرد صفین . پیر مجاهدی که بگاه جنگ عمرش از نود وچهار سال در گذشته اما گامش از حق هرگز نلغزیده بود .

ابو محمد ، عبدالسَلام‌بن رَغْبان بن عبدالسلام بن حبیب بن عبدالله‌بن رَغبان بن یزیدبن تَمیم کَلْبی حِمْصِیّ[1] ، ودر اَعیانُ الشیعه[2] مَزیدبن تمیم ، از شاعران نامدار قرن دوم هجری است. در وجه تسمیهٔ او به«دیکُ‌الجن» مورخان نظرهای مختلف دارند. گفته‌اند: او با قصیده‌ای خروس عُمَیربن جعفر راکه بمناسب مهمانی ذبح شده بود ، رثاگفت :

دعانا ابو عمرو عمیر بن جعفر
علی لحم دیك دعوة بعد موعد[3]

زِرِکْلی علت نامگذاری را چنین آورده است : « به خاطر چشمان آبی رنگی که داشت به دیك‌الجن * مشهور شد»[4] اصلش از سَلَمِیَّه بود ازحِمْص، مولدش درحمص به سال ۱۶۱ هجری اتفاق افتاد . نیایش حبیب بن عبدالله‌بن رَغبان، مولای حبیب‌بن مَسْلَمَهٔ فِهری بود . مرگ شاعر بسال ۲۳۵ ویابقولی ۲۳۶هجری بروزگار متوکل رخ داد.

---

* دیك‌الجن، یعنی : خروس پریان

دیك‌الجن و أبوتمام

عبدالله‌بن محمدبن عبدالملك زُبَیدِی آورده است که روزی با دیك‌الجن در مجلسی بودم، که جوانی وارد شد. سلام کرد و شعری که سروده بود برخواند. دیك‌الجن پس از استماع، اززیر مصلای خود بسته‌ای محتوی اشعارش بیرون آورد و بدو داد و گفت: «جوان با این اشعار کسب روزی کن و در سرودن اشعار از آن کمك بگیر». چون او از آنجا خارج شد، از دیك الجن نام اورا پرسیدم گفت: «جوانی است ازاهل جاسِم که گویندنسب ازطِی می‌برد. کنیه‌اش ابوتَمام ونامش حبیب‌بن اَوْس است. ازادب وذُکاء و قریحه و طبع شعرءنیك برخوردار است»[۵]

این ملاقات بین استاد و شاگرد تا آنجا در **ابوتَمام** تأثیر نهاد که به قول **ابن رَشِیق** در«اَلْعُمدَه»: «ابوتمام در مسائل شعری از دیك‌الجن شاعر شام در نمونه‌ها وامثال، فراوان سودبرده وپیروی کرده و حتی بعضی مضامین را سرقت کرده است»[۶]

داستانی که بیشتر مورخان ذکر کرده‌اند، داستان غلام و کنیزك است که گویند در اثر اختلاط با هم به دست شاعر کشته شدند. اگر چه بیشتر مورخان آنرا از یکدیگر نقل کرده‌اند، با تحقیقی بیشتر و نگاهی ژرف تر به زندگی شاعر، می‌توان آنرا ساختگی دانست، همانگونه که نظر یکی ازمحققان معاصرهم‌چنین است. در «**اعیان‌الشیعه**» می‌خوانیم که: «آنچه در این مورد نقل کرده‌اند ظاهراً برساخته‌اند، چراکه شاعری چون او، با خرد فراوان و سیرت نیکووکناره‌گیری از دربارها، دراوج شهرت

شعری وبهره‌مندی مردم از اشعار او ، بعید مینماید که چنین کار سبک و بی معنائی از او سرزده باشد»[۷].

شیخ ابومحمد جعفربن احمدبن حسین سَرّاج، این داستان را به شخص دیگری از عرب نسبت داده است .

دیك‌الجن و شُعوبیگری

داستان شعوبیگری دیک‌الجن را غالب مورخان بدون ذکر سند کافی نقل کرده‌اند. آنچه در«الاغانی» آمده اینست که: «بسیار به تشیع عشق میورزید وعلیه عرب تعصب داشت» . نیز می‌گفت : «عرب برما هیچگونه برتری ندارد، آنچه موجب تجمع ووحدت ما و ایشان شده ولادت ابراهیم است . همانگونه‌که اسلام آوردند ماهم اسلام آوردیم . هرکس ازآنان که کسی از ماکشت به‌همان علت کشته شد. خدای عزوجل درحالی‌که ما را تحت لوای یک دین جمع کرده، هیچگونه برتری‌ای متوجه‌آنان نکرده‌است»[۸]

باید گفت، آنچه مورخان از درك و تحلیل آن تا اندازه‌ای عاجز بوده‌اند ، اعتراض دیک الجن و اعلام برابری نژادی و برادری دینی بوده است . او چون از شاعران عقیده بود ، و با انقلابیون ازخاندان علی رابطه داشت ، وخواست‌های انقلابهای شکوهمند شیعی را بخوبی می‌دانست، و با خصوصیات اخلاقی انقلابیون آشنائی داشت، چگونه می‌توانست، کسانی چون معاویه ویزیدوعبدالملك وولید ومنصور ومتوکل رابعنوان رهبروسرپرست جامعه اسلامی بپذیرد، ودر مقابلشان تمکین کند مگرهمونیست که

درآن چکامه سوزناك، خطاب به دیدگان اشکبار خود، ازسرزمین قهرمانیها و قربانگاه فضیلت و شرف و حریت کربلا، چنین یاد کرده است :

یا عین فی کربلا مقابر قد
ترکن قلبی مقابرالکرب [۹]

ای دیدگان اشکبار! در زمین کربلا عزیزانی به خاك خفته‌اندکه دلم را گورستان اندوه و درد کرده‌اند .

آیاباآن تکیه فراوانیکه‌امویان وعباسیان به‌ناسیونالیسم وانگیزه‌های قومی ونژادی عرب می‌کردند واهتمامی‌که در زنده کردن مجدد خُلق و خوی قبیله‌ای قدیم به‌کار می‌بردند ، مگرجز تهدیدی جدی برای برادری‌وبرابری اسلامی بود، که کرد و ترك و فارس و عرب را تحت لوای «لااله‌الاالله»گردآورده بود ؟

به همین علت و با تکیه برهمین افکار واعمال بودکه‌شاعر ما را برآن می‌داشت تا در برابر این چنین افکار ارتجاعی و قهقرائی به‌نبردبرخیزد وازنفوذ ورشد آن جلوگیری کند. مورخان پیشین ، جز معدودی از آنان، اغلب در جو اندیشه‌های حاکم‌روز به تحقیق می‌پرداختند، وبا دربارهاودارالخلافه‌ها ودارالاماره‌ها مرتبط بودند . از اینرو کمتر می‌توانستند، شورشگران ومخالفان دستگاه بنی امیه و بنی عباس را به خوبی ارزیابی‌کنند . بیشتر نوشته‌های آنها گرداگرد مسموعات وشایعات پرداخته از طرف امویان‌وعباسیان‌بود. آنها برای به‌زانودرآوردن‌هرانقلابی‌مبارزی که در برابرشان قد برافراشته بود، ابتدا برای ایجاد زمینه روانی

در مردم ، از تبلیغات وشایعات وتهمت و افتراء علیه او استفاده می‌کردند . به قـول امروزیها به جنگ سرد متوسل می‌شدند و به تدریج جو را برای سرکوبی نظامی مخالفان آماده می‌کردند .

رواج اینگونه تهمت‌ها ، چون زندقه ، خارجی و شعوبی ، از برنامه‌های تبلیغی آنهاوساخته‌وپرداخته‌سانسورچیان ومُهره‌های فرهنگی نظام اموی وعباسی (به اصطلاح‌امروز فراماسونها)بود. چون اینگونه مورخین اکثرجیره خوار دستگاههای حاکم‌بودند، هرگز خارج از محدودهٔ‌تعیین‌شده‌از قبل ، به تحقیق نمی‌پرداختند.

اینست‌که با تأسف‌بایدگفت‌امروز برای تحقق باید به سراغ مورخان گمنام وشاعران رانده ونویسندگان مغضوب رفت تااگر چیزی از آنـان برجای مانده ، با دقت هـرچـه بیشتر ، درآنها به تفحص پرداخته وبدان استنادکنیم . چرا که مورخان ونویسندگان معروف و مشهور بیشتر نظریه سیاست‌های روز را به عنوان اصل رایج و معمول می‌پذیرفتند وتَسَری می‌دادند . مع‌الاسف مورخان بعدی به ویژه مستشرقین باتکیه برقدمت این نوشته‌ها ، آنها را به عنوان سند،ذکرکرده‌اند. ازجمله می‌بینم کارل بروکلمان مستشرق آلمانی هم شاعررا درعداد شعوبیان آورده است[۱۰] . حتی مورخان روزگار ما کـه هنوز متأثر از افـکار اموی و عباسی‌اند ، وخط فکری‌شاعروجسارت وقدرت اعتراض او را برعلیه قدرتهای‌زمان با بینش خاص‌خودنمی‌تواننددرك‌وتحلیل‌کنند، به همان‌تهمت‌هائی که دستگاه حاکم آنروز برای از میدان خارج کردن مخالفان به ویـژه شیعیان مبارز و شورشگر به کار می‌برد ، متوسل می‌شوند

و او راشعوبی وهوسران وخوشگذران وبی اعتقادمعرفی می کنند.[۱۱]

قیام‌های شیعی صرفاً به خاطر اجرای کامل اسلام وبرقراری برادری و عدالت اجتماعی و اقتصادی اسلامی در تمام سطوح امت بود.

در «اعیان الشیعه» به‌نقل از ابوالفرج اصفهانی در «الاغانی»، آمده‌است که: «**محمد بن ابراهیم** بن اسماعیل بن حسن مُثَنّیٰ فرزند **امام حسن** «ع» وقتی در کوفه بود، روزی از کوچه‌ای می گذشت، پیرزنی را دید که دنبال بارهای خرما همی رود و هرچه از بارها بروی زمین می‌افتد برداشته و در کهنه جامه‌ای گرد می‌آورد. **محمد بن ابراهیم** از او می پرسد که چرا چنین می کند؟

پیرزن جواب می‌دهد که شوهرش‌مرده و دارای چندین‌دختر است و کارش اینست که هرروز دنبال بارهای خرما حرکت‌میکند وهرچه از آنها بروی زمین می‌افتد جمع‌آوری می کند وبا آن، روزی خود و دختران خود را تأمین می کند. آنگاه محمد بر اثر شنیدن داستان آن پیرزن، سخت می گرید و به او می گوید: «**به خداوندقسم، تو وامثال توفردا مرا وادار می‌کنیدکه علیه حکومت قیام‌کنم و خون خود را بزیرم وعاقبت هم چنین کرد**».[۱۲]

باز در «اعیان الشیعه» می‌خوانیم: «انقلابیون شیعی‌دارای نظرات اصولی‌معین‌بودند؛ به هیچ وجه باکسانیکه مخالف‌هدفهای آنان گام برمی داشتندهمکاری نمی کردند. آنان خواستار برقراری آزادی در میان توده‌های مردم و رفع هرگونه ظلم وجور ازآنان و حفظ حقوق ملت، در سطح زندگی شرافتمندانه می‌بودند و

نمی‌خواستند که بیت‌المال‌مسلمین ، از سویی جیب مشتی‌ازسفیهان ومنافقان را پرکند و حکمرانان امـوال ملت را سخاوتمندانه در راه شهوتراتی وثروتمند ساختن نورچشمیها وچاپلوسان خود بذل و بخشش کنند و از سوی دیگر ، تودهٔ مردم در نومیدی‌بسربرندو زنجیر فقر وبدبختی بدست وپای آنان سخت بسته باشد . »[۱۳]

دیك الجن از شاعران عقیده و از پاسداران اسلام بود، در آن زمان که بنی‌عباس، سانسور واختناق وستم را به اوج رسانده بودند ، وکسی را جرأت آن نبود کـه از انقلابیون و از متعهدان قائم بالسیف نامی ببرد ، این مرد باسرمایه شعر پا به میدان نهادو زیرضربات کوبندهٔ کلمات، وجدان‌خفته مردم را به بیداری‌خواند، و از آن همه تلاشها وکوششها که در راه اعتلای حق و آزادی و عدالت به وسیله خاندان پیامبر و فرزندان وحی انجام یافته بود ، یاد آورد وتذکر داد . اشعار افشاگرانه او ، چه در مـدح و چه در رثا ، پشتوانهٔ انقلابی‌بود که هربار یا در « طَفْ » ، یا در«فَخّ» ، یا در « خراسان » ویا در«دیلم» جرقه می‌زد وپرتومی‌افشاند. هشت چکامه او درفضیلت خاندان پیامبربا مطلع‌های زیرشروع‌می‌شود:

قصیدهٔ ۱ ، در مدح امیرالمؤمنین ، علیه السلام :

یا عین لا للغضا و لا الکثب
بکا الرزایا سوی بکا الطرب

قصیدهٔ ۲ ، در رثای امام حسین ، علیه السلام :

ما انت منی ولا ربعاك لی و طر
الهم املك بی و الشوق و الفكر

قصیدهٔ ۳ ، در مدح خاندان رسالت ، علیهم السلام :

شرفی محبة معشر
شرفوا بسورة «هل أتی؟»

قصیدهٔ ۴ ، در مدح امام علی ، علیه السلام :

أصبحت جم بلابل الصدر
و أبیت منطویاً علی الجمر

قصیدهٔ ۵ ، در مدح امام علی ، علیه السلام :

دعوا أبن أبی طالب للهدی
و نحر العدی کیفما یفعل

قصیدهٔ ۶ ، در مدح فاطمه زهرا ، سلام الله علیها :

یا قبر فاطمة الذی ما مثله
قبر بطیبة طاب فیه مبیتا

قصیدهٔ ۷ ، در مدح خاندان وحی و رسالت :

ان الرسول لم یزل یقول
والخیر ما قال به الرسول

قصیدهٔ ۸ ، در رثای امام حسین ، علیه السلام :

أصبحت ملقی فی الفراش سقیما
أجد النسیم من السقام سموما [۱۴]

در ختام ، فرازهائی چند از اشعار دیک الجن را ترجمه

ـ ای دیدگان اشکبار ، درکربلا عزیزانی به خاك شهادت خفته‌اند
که دلم را گورستان اندوه و درد کرده‌اند .
قبرهائی که در آنها مردان علم وحلم و اعجوبه‌های روزگارجای
گرفته‌اند .
خردمندان جامع فضیلت، ازخاندان فاطمه ، وبزرگان و سروران
نجابتمند همه در این گورها آرمیده‌اند .

در قصیدهٔ دیگر ، در فضایل امام علی ، گوید :

ـ محبت گروهی برای من شرف آفرین است کـه به نزول سـورهٔ
مبارکهٔ « هل أتی » شرافت یافته‌اند ،
به کسی علاقـه می‌ورزم کـه هرگـز سربرآستان بت نسود و در
زندگی و کشاکش نبرد ، لحظـه‌ای شك نکرد و از سنت هستی
گامی فراتر ننهاد .
دستان توانای پروردگار عالم، نهال هدایت را در سرزمین‌وجود
او بنشاند ، تا بروئید و برداد .

منابع :

۱ــ « الاغانی » ، ج ۱۴ ، ص ۵۱ .
۲ــ « اعیان الشیعه » ، سید محسن امین ، ج ۳۸ ، ص ۲۹ .
۳ــ « دیوان دیك الجن » به تحقیق و تصحیح ، دکتر احمد مطلوب و عبدالله الجبوری ، چاپ بیروت .
۴ــ « الاعلام » ، خیرالدین زرکلی ، ج ۴ ، ص ۱۲۸ .
۵ــ « وفیات الاعیان » ، ج ۲ ، ص ۳۵۶ «العمده» ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ و« اعیان‌الشیعه » ، ج ۳۸ ، ص ۲۹ .
۶ــ « العمده » ، ج ۲، ص ۱۱۹ .
۷ــ « اعیان الشیعه » ، ج ۳۸ ، ص ۳۰ .
۸ــ « الاغانی » ، ج ۱۴ ، ص ۵۱ .
۹ــ « دیوان دیك الجن » ، ص ۳۱ .
۱۰ــ « تاریخ الادب العربی » ، کارل بروکلمان ، ترجمه ، دکتر عبدالحلیم النجار ، ج ۲ ، ص ۷۷ .
۱۱ــ رجوع کنید به « تاریخ‌الادب العربی » ، دکتر شوقی ضیف ، ج ۳، ص ۳۲۵ .
۱۲ــ « اعیان الشیعه » ، ج ۱ ، ترجمه دکتر کمال موسوی ، ص ۴۳۲ـ ۴۳۳ .
۱۳ــ همان مدرک ، ج ۱ ، ص ۴۳۱ ــ ۴۳۲ .
۱۴ــ « دیوان دیك الجن » .

دِعْبِلِ خُزاعی

(۲۴۶ هجری)

پنجاه‌سال است که چوبه دارم را بر دوش
می‌کشم و کس نمی‌بینم که مرا بر آن
بدار کشد .

دِعبل خُزاعی

بررسی اجمالی روزگار شاعر

روزگار هـارون رشیـد ، دوران طـلائی نام گرفته است . مضافاً براینکه‌این‌عصر ، همزمان ، هم عوامل ضعف وهم عوامل قـدرت را به همـراه داشت . این عوامل بیشتر ناشـی ازعملکرد هارون رشید بود[1]. در روزگارخلیفه پیش از او (**هادی**) بحران شـدیـد حاصـل از سرکوبی قیام معروف حسین بن علی حسنی : فرمانـدهٔ عملیات و رهبر انقـلاب « **فَخ** » ، به اوج خود رسید و عکس العمل شدید آن خلافت **رشید**را هـم در برگرفت . رشید با شروع خلافت باانقلابیون علوی ازجمله ، **یحیی بن عبدالله** حسنی : که «شورش دیلم» را رهبری‌می‌کرد ، روبرو شد . **امام موسی کاظم** ـ علیه‌السلام ـ را نیز به سبب تأیید واقعهٔ **فخ** و رهبری انقلابها و ارتباط با آنها و ترغیب مردم به‌حمایت از آن انقلاب‌هابه‌زندان افکند ، تا در سال ۱۷۳ هجری، براثر شکنجه وطول زندان، امام به شهادت رسید . گذشته از انقلابهـای علوی ، شورش‌هـائی نیز از جانب **خوارج** در روزگار این خلیفه به‌وقوع پیوست که ازجمله می‌توان شورش **عَبْدُالسَّلام الیَشکُری** رادر**عِراق** به سال ۱۶۰ هجری ،

و **یوسف‌البَرَم** را در خراسان، درهمین سال نام برد . در**موصِل**، **یاسین موصلی** علیه حکومت قیام کرد ، ولی بزودی سرکوب شد . و پس از او **حمزة بن مالك خُزاعی** به سال ۱۶۹ هجری در **جزیره** علم مخالفت برافراشت[۲] .

پس ازکشته شدن **امین**، به‌سال ۱۹۸، **مامون** به خلافت رسید وحکومت خود را به **مَرو** ـ مرکز خراسان آن روزگار ـ منتقل کرد . سه تغییر بنیادی به ترتیب زیر به روزگار مأمون، بدست او رخ داد :

۱ـ انتقال مرکز خلافت .

۲ـ اتخاذ سیاستی که پس از جمعبندی تجربه‌های گذشته در مبارزه‌باانقلابیون علوی پیش گرفت، (وارد کردن آنها درسیاست).

۳ـ انتخاب مذهب **اِعْتِزال** و متد فکری آنها در شناخت و رسمیت دادن بدان ، همان کاری که بیشتر مورخان از آن بنام « **اَلْمِحْنَة** » یاد کرده‌اند .

دیری نپائید که‌شورش **محمد بن ابراهیم** معروف به **ابن طباطباء** شروع شد . **ابوالسرایا سری بن منصور** شیبانی یکی از فرماندهان **هَرْثَمَة بن اَعْیَنْ** بدو پیوست وباعث تقویت او شد . نیز درکوفه شورش دیگری به وسیله **محمد بن محمد علوی** رخ داد .

بیعت مأمون با **امام رضا** هم به قول دکتر**فاروق‌عمر** یك‌مانور سیاسی حساب شده بود برای اجتناب از درگیری مستقیم علویان با خلافت عباسی .

مأمون از جمعبندی تجارب گذشته و عدم موفقیت امویان

و دیگر خلفای عباسی پیش از خود در نبردهای نظامی و سیاسی باعلویان ، دریافته بود که محبوبیت آل علی و انقلابیون علوی ، به‌ویژه ائمه اطهار ، دراینست که اینها باتکیه برتقوی و عدالت ، همیشه با حکومت اموی و عباسی به‌مبارزه برخاسته ، و بااتکاء به‌نیروی مردم ازحمایت کافی برخوردار بوده‌اند . بنابزعم‌مأمون رهبری جناح مخالف حکومت و آلوده نشدن بـه مسائـل ، سبب محبوبیت آنها (ائمه) شده و مردم را به‌آنها گروانده است . پس بهتر است که اینان را به صحنهٔ سیاست آورد و درکشاکش نبرد و مشکلات سیاسی به‌معنی روز قرارداد ، تامردم ازنزدیك باعملکرد آنها آشنا شوند . ضعف‌هائی که بعداً بروز خواهند داد ، مـردم را از حوزهٔ رهبری ایده‌آل آنها خواهد راند . درنتیجه محبوبیت دینی و موقعیت اجتماعی آنها خدشه‌دار خواهد شد .

درواقع مأمون بایك تیر سه‌هدف را نشان گرفته بود :

۱ـ شناخت میزانِ علاقهٔ ائمه به‌حکومت ورهبری .

۲ـ نشاندادن عدم قدرت سیاسی و رهبری علویان !

۳ـ ازبین بردن محبوبیت اجتماعی واسلامی آنهابا آلودن آنها به‌مسائل سیاسی .

بنده به‌درستی نمی‌دانم که **فَضْل بن سَهْل** صادقانـه بـا مسئلهٔ ولایتعهدی امام برخورد داشته یـا نه ؟ ولی از ایرادی که **نُعَیم بن خازِم تَمیمی** یکی از دولتمردان عباسی بـه او می‌گیرد ، بـه خوبی می‌توان به‌توطئهٔ بنی‌عباس دراین قضیه‌پی برد . نعیم به‌فضل می‌گوید :

« اگر منظورتـو گرفتن حکومت از عباسیان و سپردن آن بـه آل

علی است ، چرا زمینه‌را برای حکومت **کسرائی** فراهم‌می‌کنی؟»[۳].

گفتیم ، شورشها و نبردهای علویان درایام اموی و عباسی، هارون رشید و مأمون را برآن داشت تا در مقابل علویان روشی دیگر برگزینند. بنابه گفته مؤلف کتاب «**اَلاِمامَةُ وَالسِیّاسَة**»، **مهدی** به‌فرزندش هارون الرشید وصیت کرد که دربرابر اهل‌بیت پیامبر روش مسالمت‌آمیز برگزینند.[۴]

جعفربن یحیی بَرمَکی هم او را در این کار تشویق و تشجیع می‌کرد. می‌توان گفت رشید دولت «آشتی ملی!» تشکیل داده‌بود. برمبنای همین سیاست، تمام انقلابیون علوی‌راکه دربغداد دربند بودند، جز یك‌تن به‌نام**عباس‌بن حسن بن عبدالله‌بن علی‌بن ابیطالب**، آزادکرد و به‌مدینه فرستاد.[۵]

سیاست آشتی ملی‌هارون، نتوانست‌شعلهٔ فروزان‌انقلابهای علوی را فرونشاند یا خاموش کند. دیری‌نپائید که **یحیی‌بن‌عبدالله** که از نبرد «**فخ**» جان به‌دربرده و متواری بود، با تشکل مجدد، در ناحیه **دیلم** قیام‌کرد.[۶]

امام موسی کاظم «ع» و حکومت عباسی

دوعامل اساسی‌باعث‌شدتاحکومت‌عباسیان امام رازندانی کرده و از فعالیت آزاد او جلوگیری کند:

۱ـ تأیید واقعه فخ وحمایت از آن.

۲ـ ارتباط امام باعلویان وحمایت مادی ومعنوی از آنان وهجوم مردم به سوی امام که می‌رفت تانطفهٔ یک انقلاب تمام

عیار بسته شود.

مورخـان نوشته‌اند: «سخن چینان و خبرگزاران به رشید رساندندکه مردم‌خمس اموالشان رابه‌سوی موسی بن جعفرمی‌برند و به امامت و رهبری او اعتقاد دارند و او هم در تدارك خروج علیه توست. سخن‌های دیگر به رشید گفتند، تا اهمیت مسأله و حساسیت موضوع بیش از پیش او را، ناراحت کرد»[۷].

سرانجام‌امام، در زندان سندی‌بن‌شاهك، به گفتهٔ‌ابوالفرج اصفهانی براثر شکنجه، و به قول مسعودی براثر سم شهید شد.[۸]

سیاست آشتی وفضای باز سیاسی! رشید را سودی‌نبخشید و دوباره دچار انقلاب و شورش شد به ملاحظهٔ همین امر حکومت شروع به‌آماده‌کردن‌زمینهٔ روانی‌شد، تا بتواندباخیزشی و اقدامی جدی‌تر، به سرکوبی تمام شورش ها برخیزد. مأمون به قول خود حجت راتمام‌کرده بود. این بودکه در مجلسی گفت: «می‌شنوم که کسانی، در عقیدهٔ من نسبت به علی بن ابیطالب، سخنانی می‌گویند. سوگند بخدا من هیچکس را چون او دوست ندارم. ولی‌اینان (آل علی)، بیش ازهمهٔ مردم نسبت به ماخشم ونفرت دارند، و بیش از حد سعی در از میان بردن حکومت‌ما می‌کنند. بعد از اینکه ما به خونخواهی آنان برخاستیم وباآنان تشریك مساعی کـردیم، باز چون بنی‌امیه با ما رفتار می‌کنند. حتی آنچه با ما می‌کنند با بنی امیه نمی‌کردند.»[۹]

ابوالفرج اصفهانی آورده است کـه: رشید کمی قبل از زندانی کردن امام موسی‌کاظم بر سر قبر پیامبر چنین می‌گفت:

« ای پیامبر ، من از تو دربارهٔ کاری که می‌خواهم انجام دهم ، عذر می‌خواهم ، برآنم که موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم زیرا او می‌خواهد درمیان امت تواختلاف افکند وخونریزی به‌راه اندازد ! » [۱۰]

قضیهٔ ولایتعهدی امام رضا « ع »

مأمون پس ازاستقرار درخراسان، به‌سراغ گروهی ازفرزندان علی که در مدینه سکونت داشتند ، فرستاد و آنها را از جمله علی بن موسی الرضا « ع » ، به نزد خود خواند . مأمور این کار **عیسی بن یزید جَلودی** از اهل خراسان بود. او امام و بنی‌هاشم را از طَریق بصره به خراسان آورد. [۱۱]

مأمون طرح خود را در مورد ولیعهدی امام با**فضل بن سهل** وبرادرش **حسن بن سهل** ، درمیان نهاد و آندو را برای کسب رضایت امام ، نزد او فرستاد .

حضرت به هیچ وجه نپذیرفت و آندو اصرار ورزیدند . سرانجام یکی از آندو تن کار را به تهدید کشاند وسخنانی تند برزبان راند . وآندیگری آشکارا گفت : « به خدا سوگندمأمون به من دستور داده که اگربا اینکار مخالفت‌کنی گردنت رابزنم » خود مأمون باز حضرت را احضار و موضوع را اظهار کرد . آنحضرت امتناع ورزید . مأمون سخنی تهدید آمیزگفت وادامه داد که : « عمر ـ هنگام مرگ ـ دستور داد شورائی شش نفری تشکیل دهند که‌یکی‌از آنها جد تو بود ، و فرمان داد که هرکدام

آنها مخالفت ورزیدند گردنش بزنید و تو ناچاری که ولیعهدی مرا بپذیری ! »[۱۲].

پس قضیهٔ ولایتعهدی ، با آن همه تبلیغات که دشمن شروع و دوست ناآگاه ترویج کرد ، چیزی جز اجبار و اضطرار نبوده است . و در ادامهٔ همان سیاست هارون رشید ، در جهت به صحنه آوردن ائمه و آل علی و در چنبر مسائل و مشکلات سیاسی قرار دادن آنها، و به قول خودش تقدس و محبوبیت و پایگاه مردمی را از آنان گرفتن، بود . وچون تیرش به خطا رفت و نقشه‌اش به شکست منتهی شد ، امام را مزورانه مسموم کرد .

محمد بن علی بن حمزه و یحیی ، از اَباصَلْت روایت کرده‌اند که گوید : من پس از این جریان (مسمومیت) ، به خدمت امام رضا « ع » شرفیاب شدم حضرت به من فرمود : اینها کار خود را کردند « یعنی مرا مسموم کردند »[۱۳].

دعبل قصیده‌ای در رثای فرزندش دارد که در آن از جریان مسموم شدن امام ذکری به میان آورده است . ترجمهٔ قسمتی از ابیات آن چنین است :

« اگر به خاطر تأسی به پیامبر وخاندان او نبود از دیده سیلاب اشك جاری می کردم .

او جان من است ولی خاندان پیامبر را در برابر جان، در خانه دل جایگاهی دیگر است .

میراث پیامبر به آنان زیان رساند و چنین است که آنان برای شهادت و مرگ قرعه می کشند .

بنی‌عباس در دین فساد کردند ومردم ستمگر ومشکوك را
خودسرانه به حکومت نشاندند .
کسی را رشید نام نهادند که از رشدی برخوردار نبود ،
واین مامون و آندیگر امین آنهاست ! .
ای قبری که در سرزمین طوس جایگاهی غریب داری ،
اشکهای غم پیوسته برتوریزان باد .
در شبهه‌ام که‌تورا زهرخوراندند تا برتوگریه‌کنم ، یا به
مرگ طبیعی‌ازدنیارفته‌ای تا داغ تو برمن آسانتر گردد. »

مقام شعر وشاعری نزد ائمه «ع»

علامهٔ امینی در « الغدیر » گوید :
دعوت روحی‌ویاری‌دین که‌به وسیله شعر انجام‌می گرفت
و از تأیید قرآن وحدیث هم برخوردار بود ، در زمان
ائمه طاهرین نیز چون زمان رسول خدا برقرار بود و
مردم و مجتمع آنروز، ازشعر شعرای اهل بیت، قلوبشان
مسخر می‌شد . وحقایق مکتب ولایت باجانشان آمیخته
می‌گشت . پیوسته شعراء از نقاط دور با قصاید مذهبی‌و
چکامه‌های دینی خود ، به خدمت ائمه « ع » مشرف
می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می‌شدند[۱۴] .
باز به عقیدهٔ این محقق ، نظر به فوایداجتماعی ودینی‌شعرِ
این شاعران ، پیشوایان هیچگونه نظری به شخصیت‌شاعرنداشتند
ونسبت به سایر شؤون و اعمالشان خرده نمی‌گرفتند ، هرچند که

شاعری آلوده وبدمنش بود و از رفتارش ناراضی بودند . ولی همینکه افکار و اشعار چنین شعرائی رامی‌دیدندکه در راه‌هدایت وترویج‌دین‌وبیان‌حقاین مفید است ، از اعمال بدشان‌چشم‌پوشی کرده وبه آنهابدیدۀاسترحام‌می‌نگریستند . وبرایشان طلب آمرزش می‌کردند واحساسات مؤمنین رابه اطرافشان تحریك می‌نمودند.

وصیت **امام باقر** « ع » بـه **امام صادق** « ع » که : از مال من فـلان مقدار وقف کـن برای نوحه سرایان که تا ده سال در **مِنیٰ** موقعیکه حاجیان‌جمع‌اند برمن نوحه سرائی کنند ، ناظر به‌اهمیت شعر واستفاده‌ازآن به عنوان وسیله تبلیغی مؤثری است درخدمت دین و اهداف عالیۀ اسلامی .

نام و نسب شاعر

ابوعلی یا ابوجعفر دعبل خزاعی ، از خاندانی معروف به تقوا و دینداری و فضیلت و شجاعت است به نام **رَزِین**. پدرش **علی بـن رزین** وعمویش **عبـدالله** بن رزین و پسرعمویش **ابو جعفر محمد** وبرادرانش **ابوالحسن علی و رزین** همه‌شاعربودند وسخنور.

گفته‌اندکه اصلش از **کوفه** است، همانطورکه دربیشترکتب تاریخی‌آمده‌است . بعضی نیز او را قریشی دانسته‌اند. دعبل‌بیشتر در**بغداد** می‌زیست و از ترس **مُعتَصِم** کـه به هجوش پرداخته بود ، مدتی از شهر بیرون رفت . به روزگار **مطلب بن عبد الله بن مالك** به **مصر** آمد و از طرف او به ولایت « **اَسْوان** » منصوب شد . ولی بعداً چون دریافت که شاعرهجوش کرده است،اورا از آن مقام

برکنارکرد .

علامهٔ امینی ، زندگی شاعر را به چهار ناحیه تقسیم کرده است :

۱ـ فداکاری او در مهرخاندان عصمت .

۲ـ نبوغ او در شعر و ادب وتاریخ وتالیفهایش .

۳ـ روایت حدیث وراویان حدیث از سوی او وکسانی که دعبل از جانب آنان به نقل حدیث پرداخته است .

۴ـ رفتارش با خلفاء وپس از آن ، شوخ طبعی‌ها و نوادر کارهایش و آنگاه ولادت و وفاتش .[۱۵]

خُزاعَه ، قبیلهٔ شاعر ، بَطنی است از قبیلهٔ « **أَزْد** » که به دوستی آل محمد « ص » چنان شهره بودند که **معاویه** می‌گفت : قبیله‌خزاعه در دوستی **علی بن ابیطالب** « ع » به حدی رسیده‌اندکه اگر برای زنانشان میسر می‌شد ، با ما به نبرد برمی‌خاستند .[۱۶]

دعبل از شیعیان سرشناس کوفه ، متکلم ، ادیب ، خردمند وآشنا به علم ایام وطبقات شاعران بود . گویند از اهل « **قَریسا** » است . دیوان شعرش سیصد برگ بوده است که به وسیلهٔ ادیب معروف ابوبکر **صُولی** گردآوری شده است .[۱۷]

بنا به نقل **ابن نَدیم** در « **اَلفِهرِسْت** » ، وی به سال ۱۴۸ هجری بزاد . در زمان **هارون الرشید** به بغدادرفت وتا مرگ او درآنجا سکنی گزید . بعد از مسافرت **امام رضا** « ع » به خراسان ، دعبل نیز به خراسان آمد وتا سال ۲۰۵ هجری درخدمت امام ماند و قصیدهٔ تائیه (**مدارس آیات خلت من تلاوة . . .**) را انشاء کرد . امام

پیراهنی همراه انگشتری عقیق و درهم‌های مسکوك به نام خود، به او بخشید. دعبل پادشاهان را مدح نمی‌کرد. چون سبب از او پرسیدند گفت، آنکه پادشاهان را مدح کند طمع در جوائز آنان دارد و مرا چنین طمعی نیست [۱۸].

همهٔ پادشان و قدرتمندان از تیغ زبانش می‌ترسیدند. و دشمنان آل علی از قدرت کوبندهٔ بیانش، مدام برخود لرزان بودند. زبانی صریح و بی‌باك وایمانی نیرومند وپاك داشت هرگز نمی‌دیدیش در راه « الله » از سرزنش سرزنشگران برخود هراسی به دل راه دهد، بی‌محابا می‌سرود:

۱ـ ان المذمة للوصی
هی المذمة للرسول
۲ـ أتذم اولاد النبی
وانت من ولد النغول

۱ـ مذمت وصی پیامبر (امام علی)، مذمت پیامبر است.
۲ـ فرزندان پیامبرراسرزنش می‌کنی، حال آنکه خود حرامزاده و فاسدی!

به مأمون می‌گفت:

انی من القوم الذین سیوفهم
قتلت أخاك و شرفتك بمقعد

من از قومی هستم که شمشیرهایشان برادرت را بکشت و ترا برتخت مراد بنشاند.

احمد بن مُدبِر گوید: دعبل را ملاقات کردم، به او گفتم تو

دراینکه به‌مأمون می گوئی «انی من القوم الذین سیوفهم...» بی باك‌ترین مردمانی. گفت : **ای ابواسحاق من چهل سال است که چوبه دارم را بردوش می‌کشم وکس نمی‌بینم که مرا برآن بدار کشد.**

به روزگاری‌که از طرف مأمون مورد تعقیب بود و پیش **ابودُلَف عِجْلی** می‌زیست ، **ابراهیم بن مهدی** عموی مأمون را چنین هجو کرد :

أنی یکون ولایکون ولم یکن
یرث الخلافة فاسق عن فاسق

ـ ازکجا وچگونه می‌تواند و هرگز نمی‌تواند ، خلافت را فاسقی از فاسق دیگر به ارث برد .

در قضیهٔ دفن امام رضا «ع» در طوس ، در جوار رشید ، دعبل چنین گفت :

۱ـ قبران فی طوس خیرالناس کلهم
و قبرشرهم هذا من العبر
۲ـ ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا
علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

۱ـ در طوس دوقبر هست، قبر بهترین مردم و قبر بدترین مردم.
۲ـ نه ناپاك از همسایگی پاك سود می‌برد و نه انسان پاك از مجاورت ناپاك زیان خواهد دید .

همین فریادگر شب دیجور تاریخ بود که همهٔ رنج و اندوه و ستمی که برآل پیامبر رفته‌بود به‌نیروی تمام فریاد می‌کشید . و از روزگار می‌خواست، تابعد از این همه ستم ورنج وحق‌کشی و

مظلومیت ، دیگر نیش‌به‌خنده بازنکند .

۱ـ لاضحك الله سن‌الدهر ان ضحکت
و آل احمد مظلومون قـد قهروا
۲ـ مشردون نفوا عن عقردارهم
کانهم قد جنوا مالیس یغتفر

۱ـ روزگار اگر بخواهد نیش‌به‌خنده بازکند خدانیشش‌را نگشاید،
که‌آل محمد همگی‌قربانی ستمهای تاریخ شدند وازمیان‌رفتند.
۲ـ همگی از خانه‌هایشان آواره و دربدر شدند ، گوئی به‌جرمی
دست‌زده‌اندکه هرگز بخشوده نیاید.[۱۹]

شاعری خوش طبع بود ، با شعری روان و بـرخوردار از بافتی منطقی و مستدل . الفاظی ساده وگویا به‌کارمی‌برد . معانی به‌وضوح دراشعارش موج‌می‌زد . نسبت به‌اهل‌بیت ، چه درمدح و چه در رثاء باعاطفه‌ای صادقانه سخن می‌گفت . درتعبیر وتفکر شعری از تمدن و فرهنگ بنی‌عباس متأثر نبود ، بلکـه بـه‌شیوهٔ شاعران پیشین و به‌سبك بدویان شعر می‌سرود [۲۰] .

به گفتهٔ علامهٔ امینی : « چه‌دلیلی روشن‌تر از شعر مشهور او (تائیه) که در لابلای کتب ثبت است و بـه آن در اثبات معانی الفاظ و موادلغت استشهاد می‌کنند و درمجالس شیعه می‌خوانند! شعری که سهل‌ممتنع است وشنونده اول‌بار می‌پنداردکه‌می‌تواند مانند آن سرود ، اما‌چون به‌عمق آن فرومی‌رود و درآن غور و بررسی می‌کند ، درمی‌یابدکه عاجز و درمانده و ناتوان است ، ازآنکه شعری بسازدکه به‌حریم این قصیده نزدیك باشد . چه‌جای

آنکه با آن برابر گردد» .

محمدبن قاسم‌بن مَهْرَویه می گفت : ازپدرم‌شنیدم که‌می گفت : شعر به‌دعبل خاتمه یافت[۲۱].

بینش عمیق شاعر و ژرف‌نگری او در مسائل ـ برخلاف همگنانش که تنهامسائل سطحی و روزمره‌را می‌توانستند دریابند ـ عمق فاجعه و حادثه را به‌نیکی دریافته بود . دوربودن **آل‌علی** از رهبری مردم و برسرکار آمدن **امویان و عباسیان** از دید شاعر تنها حادثه‌ای نبود که به‌عنوان واقعیتی تاریخی بتوان به‌سادگی از آن گذشت ، یادرسطح کشمکش دوخانواده ونبرد بین دوفکرطرحش کرد . بلکه او تمام مردمی که **حَمَّالَةُالْحَطَبِ** این آتش بوده ویا با سکوت به‌این کار تن‌داده و به‌یاری حق برنخاسته‌اند، وبابی‌اعتنائی به‌اصل موضوع ، جبهه باطل را تقویت کرده‌اند ، سهیم و شریك و مسئول این فاجعه می‌داند :

۱ـ ولیس حی من الاحیاء نعلمه
من ذی یمان و من بکر و من مضر
۲ـ الا وهم شرکاء فی دمائهم
کما تشارك أیسار علی جزر[۲۲]

۱ـ هرقبیله‌ای که ما درعرب می‌شناسیم ، از **یمانی** تا**بکر و مضر** همگی درخون آل علی شرکت دارند .
۲ـ همانگونـه که شرکت‌کنندگان در قمار ، در تقسیم گـوشت گوسفند ذبح شده ، شریك‌اند .

بینش سیاسی شاعر همراه باطنز و نیشخند ، در داستان‌زیر به‌خوبی‌مشهود است . **ابونِجیَّه** آورده است که به‌شاعر خبررسید،

معتصم ارادهٔ فریب دادن و کشتن او را دارد. وی به‌جَبَل گریخت و در هجواو چنین سرود :

دلباختهٔ غمزدهٔ دین از پراکندگی دین گریست و چشمهٔ اشك از چشمش جوشید. پیشوائی به پا خاست که اهل هدایت نیست و دین و خردندارد. اخباری که حکایت از مملکت‌داری مردی چون «**معتصم**» و تسلیم عرب در برابر او کند به‌ما نرسیده است. لیکن آنچنانکه پیشینیان بازگو کرده و گفته‌اند، چون کار خلافت دشوار شد بنابه گفتهٔ کتب مذهبی، شاهان بنی‌عباس هفت‌تن خواهند بود و از حکومت هشتمین آنها نوشته‌ای در دست نیست. **اصحاب کَهْف** نیزچنین‌اند که بگاه برشمردن، هفت‌نیکمرد درغار بودند وهشتمین آنها سگشان بود. من سگ آنهارا برتوای **معتصم**! برتری می‌دهم. چه توگنهکاری و آن نبود حکومت مردم از آنروز به تباهی کشید که «**وَصِیف**» و «**اُشْناس**»(دوغلام ترك که بعداً ازدولتمردان معتصم شدند)، عهده‌دارآن شدند، واین چه‌اندوه بزرگی بود[۲۳].

بهنگامی که معتصم‌مردوواثق بجایش نشست دعبل چنین گفت :

خلیفة مات لم یحزن له أحد
و آخر قام لم یفرح به أحد[۲٤]

درهجو طاهر **ذُوالْیَمِینَیْن** که به‌همدستی **هَرْثَمَة بن‌اَعْیَن** بغداد را به‌آتش کشید، و به‌قولی بااین بهانه که دست‌راستش در بیعت

مأمون است، بادست‌چپ باامام رضا بیعت کرد، چنین گفت :

و ذی یمینین و عین واحده
نقصان عین و یمین زائده

ـ طاهر را ببینید. با دو دست راست و یك چشم ، شگفتا ازفقدان چشم لازم و داشتن دست زیادی !

رابطهٔ دعبل باائمه «ع»

ابن شهرآشوب، درصحفهٔ ۱۳۹ ، از «**اَلمَعالِم**» ، دعبـل را از اصحاب **امام‌کاظم** و **امام رضا** دانسته‌است . **نَجّاشی** در فهرست‌خود از برادرش چنین آورده‌است که دعبل‌به دیدار موسی‌بن‌جعفر«ع» وابوالحسن‌رضا«ع» نایل آمده ومحضر امام**محمدبن‌علی جَوّاد** «ع» را درك و او را دیدارکرده است .[۲۵]

دعبل گوید: به‌محضر امام‌علی بن موسی الرضا ـعلیه‌السلام‌ـ وارد شدم . امام فرمود : چیزی از سروده‌هایت را بخوان ! مـن قصیدهٔ تائیه را خواندم تا به بیت:

اذا وتروا مدوا الی واتریهم
اکفاً عن الاوتار منقبضات

رسیدم ، امام آنقدرگریست تابیهوش شد . خادم امام‌که بربالین امام بود به من اشاره‌کـرد تاساکت شوم . من لحظـه‌ای سکوت کردم . سپس امام به من گفت : « دو باره از آغاز تکرار کن » . شعررا ازسر، بازخواندم تا دوباره به همان بیت رسیدم . بازامام چون بار اول از شدت‌گریه وتـأثـر بیهوش شد . خادم باز به من

اشاره کرد تا ساکت شوم. بازمدتی سکوت کردم. سپس امام اشاره کرد که از آغاز قصیده را تکرار کنم. اینکار را کردم وچون به آخر رسیدم، امام سه بار فرمود: «آفرین». سپس ده هزاردرهم که به ـ نام خود او سکه زده شده بود ـ وبعد از آن به هیچکس نداد ـ به من بخشید. چون به عراق رسیدم، هر درهم از آنرا شیعیان عراق به ده درهم از من خریدند و در مجموع صاحب صدهزار درهم شدم.[۲۶]

تعهد و مسوولیت در شعر دعبل

ابوخالد خزاعی گوید: به دعبل گفتم: وای بر تو، همهٔ خلفا و وزراء و فرماندهان را هجو کردی، در همهٔ عمر فراری وآواره و ترسان زیستی. اگر دست از این کار برداری، خودت را از اینگونه مصائب در امان داشته‌ای. دعبل گفت: وای برتو! من در آنچه که گفتی اندیشیده ام، ولی بیشتر مردم را آزموده ام. آنها جزازطریق بیم دادن نفعی نمی‌رسانند. هیچ باکی نیست برشاعری که خوب شعر بگوید واز شر اشعارش ایمن نباشند. زیرا آنهائی که به ملاحظهٔ ضعف وآبرویشان ازتو می‌ترسند، بیشتراز آنهائی هستند که به ملاحظه احترام وبزرگداشتشان ازجانب تو، به تو روی می‌آورند. چه عیبهای مردم بیشتر از خوبیهای آنهاست.[۲۷]

مأمون از اشعار او در شگفت بود ومی گفت همیشه ابیات عینیهٔ دعبل، چه در سفر و چه در حضر، نصب العین من است[۲۸].

دعبل در مسائل شیعی اشعار فراوان دارد. و در فضایل

آل‌علی، و در رثای امام‌حسین، سروده‌های بسیار برجای نهاده است.

حب اهل بیت او را به‌نشاط می‌آورد و چون از آنان سخن می‌گفت چنان با گریه و سوز و خلوص لب می‌گشاد که از هیچ شاعر عاطفی نظیرش دیده نشده است.[۲۹]

این حب واخلاص و دفاع از حق وطرفداری از حکومت عدل، تا آنجا بود که همهٔ قدرتمندان وزورگویان وقداره‌بندهای زمان، از تیغ زبانش در امان نبودند، وقـدرت منطق و نیروی مجادله‌اش ـ بویژه در زبان شعر ـ همه را به هراس افکنده بود، و مستکبران روزگار بخصوص خلفائی چون‌هارون ومأمون ـ که قـدرت و شوکت ملکشان تا آنجا گسترده بودکـه به خورشید و ابر می‌گفتند هرجا بتابید وهرمکان‌بباریـد، خارج از قلمروقدرت ما نیست ـ از تازیانهٔ شعر دعبل همیشه برخود می‌پیچیدند. مگر همو نبودکه‌چون‌خلیفه‌ای‌می‌مرد و آندیگری براریکهٔ قدرت‌جلوس می‌کرد وشاعران چاپلوس را می‌دیدی‌که دم‌جنبان، بازبون‌ترین زبان ـ که خبیث‌ترین‌جلوهٔ‌خصال‌آدمی را به نمایش می‌گذاشت ـ به تملق و غلـو و اغـراق، بربارگـاه قدرتمندان و زورگویان به ملاحظه‌جیفهٔ‌بی‌مقدارو حطام‌بی‌ارزش‌دنیوی، چهره زردمی‌کردند، او مردِ مردانه باقدرت‌کلام و زبان صراحت‌که حکایت ازحقایق تلخ داشت، به میدان گـام می‌نهاد وبی اعتنا به خیل چاکران و چاپلوسان و هم ممدوحشان، چنین می‌سرود:

خلیفة مات لم یحزن له احد

و آخر قام لم یفرح به احد

خلیفه‌ای مرد که کس از مردنش اندوهگین نشد ،
وآندیگری به جایش نشست که کس را شادمان نکرد .

وسخن حق چه اندازه کوتاه ومجمل و پرمعنی و فصیح است.
قدرتمندان این اندازه پیشش کوچك وضعیف و بی ارزش بودند وهرگز درطول عمراز آنان بیمی به دل راه نداده بود. اومی دانست که این گونه سخن گفتن و به این شیوه شعر سرودن ، او را ازدشمنی ارباب قدرت در امان نخواهد داشت. و اینرا به پرسنده‌ای که از او می‌خواست تا موافق جریان آب شنا کند و کمتر بازرومندان و زراندوزان درآویزد ، گفته بود : من خود می‌دانم که اینگونه شعر گفتن چه دردسرها دارد . ولی قدرتمندان را جز باچنین عمل نتوان به بیم افکند . چه اینان ، عیب‌ها وزشتیها و ضعف‌هایشان بیش از محاسنشان است . باید عیبشان را برشمرد تا از تفرعن و سرکشی دست بردارند که بی‌اندازه ناتوانندوزبون. آری، شاعری چون او نمی‌توانست بر در ارباب قدرت به امید ملاقات خواجه بنشیند و به مدح خوکان پردازد ودُرِ گرانقدرسخن را نثارقدومشان کند ! شاعری که علاقهٔ به شهادت درراه آرمان والای انسانی او را به مرحله‌ای رسانده بود که دارش را بردوش می‌کشید و خائفاً مترقباً ازشهر به‌شهری وازدیاری به‌دیار دیگر، فراری وآواره بود.
ارتباط شاعربا **امام کاظم** و **امام رضا ـ علیهما السلام ـ** آندو رهبر بزرگ و دیگر شورشگران ولرزانندگان کاخهای ستم ، از آل علی ، که پیوسته علم مبارزه را گاه در **حجاز** وگاه در **بصره** وگاه در **کوفه** وگاه‌در **خراسان** وگاه‌در **دیلم** برمی‌افراشتند، چنان اورا به‌انقلاب

و آزادی و عدالت باورمند کرده بودکه در پیکار راه «الله» تمام سرمایه وجود را به رایگان در خدمت عقیده نهاده وآخرین نقطهٔ اوج کمال ، یعنی شهادت را دل بسته وبه طلب نشسته بود .

آری او ، ارزش مبـارزه و جهاد را خوب می‌شناخت و مردان خدا را خوبتر. هنگامی که امام‌رضا لباس خود را به‌عنوان خلعت به او بخشید و او پس از آن وارد قم شد ، مردم قم ازاو خواستند تا پیراهن را به سیصد هزار درهم به آنان بفروشد . او راضی نشد ، مردم پیراهن را از اوگرفتند وبه او گفتند : یاپول را بگیر ویا پیراهن را بتو نخواهیم داد . دعبل گفت من آنرا از روی میل‌به‌شماندادەام‌ولباس غصبی‌هم‌شما را سودی نمی‌رساند. سرانجام باتوافق ، یکی ازدو آستین جامه را باسیصدهزاردرهم به او دادند . به قول **دکتر زکی مبارک**: شاعری جز بر دواساس، استوار نتواند بود ، حب فراوان وبغض فراوان . دعبل هردورا را درخود جمع داشت خشمش متوجـه ارباب قدرت و محبت و دوستی‌اش متوجه آل علی بود .[۳۰]

شاعری انقلابی چون او کـه هیچیک از ارباب قدرت از هجوش درامان نمانده‌اند پاره‌ای ازنویسندگان و مورخان عرب راکه درکی عمیق از بینش وکار او نداشته‌اند، دربعضی موارد، به تناقض‌گوئی کشانده است . از نظر دعبل دستگاه ظلمه مطرود وبا تمام قدرت باید برای سرنگونی آن بپاخاست. هرکس در این دستگاه درتأیید و تقویت‌آن بکوشد از نظراو خیانتکار وازاعوان ظلمه است . اومسئله راریشه‌ای بررسی میکردوبدستگاه بنی‌عباس

به عنوان مجموعه‌ای نگاه می‌کرد که همه اعضا و کادرها، از وزیر و منشی و نویسنده وشاعر و فرمانده تاشخص خلیفه، همگی باهم در بکار انداختن‌وفعال کردن این‌مجموعه همکاروهمگام‌اند. اوحتی خموشان ساکت از قبیله‌هارا که‌با سکوت در تقویت این مجموعه و نظام می‌کوشیده‌اند، مقصر می‌داند و آنها را بمنزلهٔ کسانی می‌شمارد که برگرد قماربازحلقه زده وباامیددادن‌وتقویت بنیهٔ روانی او، سرانجام ازگوشت ذبح شده سهمی خواهندبرد.

براستی چه شجاعتی پرتوان‌تر از آن توان یافت که شاعری در اوج شهرت، روی از ارباب قدرت و مال و مکنت بگرداند و به سراغ آنها رودکه نه قدرتی دارند و نه مالی و نه مکنتی. وچه زهدی گویاتر ازاین‌که دعبل، زندگی پرتنعم‌را رهاکند وکاخهای خلفا را تحریم کند وچون عیاران و آوارگان، آوارهٔ شهرها شود.

قصیدهٔ تائیه

یاقوت حَمَوی، ۴۵ بیت از این قصیده را ثبت کرده و اختلاف نسخه‌هاراتذکرداده است. آنچه از نظر او اصیل و مورد اعتماد است همان ۴۵ بیت است که او در کتاب «معجم‌الادباء» آورده است.[۲۱]

اهمیت این قصیده فراوان است وبرآن شروحی نوشته شده است، مهم تر از همه اشاره‌ای است که در آن ـ آنهم در زمان دعبل به امام عصر(ع)رفته است.

ابوالفرج در«اغانی» جلد ۱۸، صفحهٔ ۲۹گوید: «قصیدهٔ:

مدارس آیات خلت من تلاوة

و منزل وحی مقفرالعرصات

دعبل ، از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین نمونـۀ مدایحی است که در بارۀ خاندان پیامبر سروده‌اند .»

ابواسحاق حَمُوئی از احمدبن زیاد و او ازقول دعبل خزاعی آورده است که گفت : چکامه تائیه را برای اهل بیت سرودم و بر علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع)خواندم ، به‌من فرمود : آیادو بیت به قصیده‌ات نیفزایم؟ گفتم چرا ای فرزند رسول خدا. فرمود :

وقبر بطوس یا لها من مصیبة

الحت بهاالاحشاء بالزفرات

الی الحشرحتی یبعث الله قائماً

یفرج عنا الهم والکربات

دعبل گفت : سپس من بـاقی قصیده را خواندم تا به سرودۀ خود رسیدم که :

خروج امام لامحالة خارج

یقوم علی اسم‌الله والبرکات

امام رضا به سختی گریست و فرمود:

ای دعبل روح‌القدس برزبانت سخن رانده است، آیااین امـام را می‌شناسی ؟ گفتم نه ! ولی شنیده‌ام امـامی از خاندان شما خروج می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند . فرمود: امام بعد ازمن پسرم **محمد** است و پس

از اوفرزندش **علی** وبعد ازوی پسرش **حسن** و پس ازحسن‌فرزندش **حجت قائم** است و اوست (امامی) که در غیبتش مورد انتظار و در ظهورش مورد اطاعت است. او زمین را از عدل و داد پرمی‌کند آنچنانکه از جورو ستم‌پر شده باشد.[۳۲]

در «الغدیر» از قول مؤلفین «**مِشکاةُالأَنوار**» و «**مُؤَجِجُ‌الأَحزان**» آمده‌است که چون دعبل‌قصیدهٔخود رابرای‌علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) خواند و ازحضرت حجت(ع) یادکرد، امام‌رضا دست برسرنهاد و به تواضع ایستاد و برای او دعای فرج‌کرد.

شهادت شاعر

درسال ۲۴۶ هجری‌به دست مأموری ازسوی **مالك بن طوق** در قریهٔ شوش در خوزستان شهید شد. درهمان ده ویا به قولی‌در شهر شوش به خاك سپرده شد. گویند وصیت‌کرد قصیدهٔ تائیه رادر قبرش نهند. **بروکلمان** به نقل‌از **یاقوت** در«**مُعجَم البُلدان**»شهادتش را در **طوس** و به امر **معتصم** ذکرکرده است[۳۳]

درپایان بخش‌هائی ازقصیدهٔتائیه را باترجمهٔ‌آن‌می‌آوریم:

۱ـ مدارس آیات خلت من تلاوة
و منزل و حی مقفرالعرصات
۲ـ لآل رسول‌الله بالخیف من منی
و بالرکن و التعریف والجمرات
۳ـ دیار علی والحسین و جعفر
وحمزة والسجاد ذی‌الثفنات

۴- دیار عفاها کل جون مبادر
ولم تعف للایام والسنوات

۵- قفا نسال الدارالتی خف أهلها
متی عهدها بالصوم والصلوات

۶- واین الاولی شطت بهم غربةالنوی
أفانین فیالآفاق مفترقات

۷- هم اهل میراثالنبی اذاعتزوا
وهم خیر قادات و خیرحماه

۸- و ماالناسالاحاسد و مکذب
و مضطغن ذو احنة و ترات

۹- اذا ذکروا قتلی ببدروخیبر
و یوم حنین اسبلوا العبرات

۱۰- قبور بکوفان و أخری بطیبة
و أخری بفخ نالها صلواتی

۱۱- و قبر ببغداد لنفس زکیة
تضمنهاالرحمن فیالغرفات

....

۱۲- نفوس لدی النهرین من ارض کربلا
معرسهـم فیـها بشـط فـرات

....

۱۳- ملا مك فیاهلالنبی فانهم
احبای ما عاشوا و اهل ثقاتی

۱۴- تخیرتهم رشداً لامری فانهم
علیکل حال خیرةالخیرات

۱۵- فیارب زدنی من یقینی بصیرة
و زدحبهم یاربفی حسناتی

۱۶- بنفسی انتم کهول و فتیة
لفك عناة او لحمل دیات

ترجمه قصیده:

۱- مدرسه‌های کتاب خداوند از تلاوت خالی شد، ومنزلگاههای وحی و نبوت به ویرانی گرایید.

۲- خاندان پیامبرخدا را در **«خَیْفِ‌مِنیٰ»** و**«رُکن»** و **«عَرَفات»** و **«صَفا»** و**«مَرْوَهْ»**، منزلها بود.

۳- خانه‌هائی که به کسانی چون **«علی»** و **«جعفر»** و**«حمزه»** و **«سجاد ستایشگر»**تعلق داشت.

۴- خانه‌هائی که ازتاخت و تاز دشمنان سبکسر ویران است،نه‌از گذشت زمان.

۵- درنگ کنید تا ازخانه‌های بی‌سرپرست بپرسیم، چه مدت است که دیگر نماز و روزه‌ای درآن انجام نمی‌گیرد؟

۶- کجا رفتند آنهائی که غربت و جلای وطن پراکنده شان کرد؟

۷- آن کسانی که درنسبت ، میراث دار پیغمبر وسروران ویاوران مردم بودند.

۸- و دشمنانشان دروغگویان و خونخوارانی، بیش نبودند.

۹- آن خاندانی که چون به یاد شهدای **«بدر»**و**«خیبر»**و**«حنین»** می‌افتادند،به شدت می‌گریستند.

۱۰- مزاربرخی ازآنها در**«کوفه»** ومزار گروهی دیگر در**«مدینه»** ومزار آن دیگـری در سرزمین **«فَخ»** است. درود من نثار همهٔ‌آنان باد.

۱۱- قبری هم‌ازآنان در **بغداد** است ازآن جان وارسته وپیراسته **موسی‌بن‌جعفر**(ع) که درمنزلگاههای بهشت مشمول‌رحمت خدای رحمان است.

۱۲- قبرهای دیگری است از آن جانهای پاکیزه و ارجمند یعنی شهیدانی که‌آرامگاهشان دردشت **کربلا** و در جوارنهر**فرات** است.

۱۳- ای سرزنشگر من! دست از این‌کار بردار ومرا درمحبت خاندان پیامبر ملامت مکن ، چه ایشان پیوسته دوست و تکیه‌گاههای منند .

۱۴- من آنها را بعنوان الگوی هدایت انتخاب کرده‌ام آنها در هرحال بهترین مردمانند.

۱۵- پروردگارا ! بربصیرت و باورم بیفزا، ومحبت این خانواده را در زمرهٔ حسناتم قرارده !

۱۶- جانم فدای پیرو جوان شما بادکه آزادکنندهٔ بندگان و دیه پردازان خلق خدایید .

منابع :

۱ـ «الخلافة العباسية فی عصر الفوضی العسکرية»، دکتر فاروق عمر، ص ۲۲.
۲ـ همان مدرک، ص ۲۲ـ۲۳.
۳ـ همان مدرک، ص ۳۴.
۴ـ «الامامة و السياسة»، ابن قتيبه، ج۲، ص ۱۸۳.
۵ـ «الطبری»، ج۶، ص ۴۴۵ و «الکامل»، ج۵، ص ۸۵.
۶ـ «جهاد الشيعه»، دکتر سميرة مختار الليثی، ص۲۸۱.
۷ـ «الفخری»، ابن طباطبا الطِقْطِقیٰ، ص ۱۷۷ـ۱۷۸.
۸ـ «مقاتل الطالبيين»، ص۵۰۳ـ۵۰۴ و «مروج الذهب»، ج۳، ص ۳۶۵.
۹ـ «تاريخ الخلفاء»، سيوطی، ص۲۹۳.
۱۰ـ «مقاتل الطالبيين»، ص ۵۰۶.
۱۱ـ همان مدرک، ص ۵۲۳.
۱۲ـ همان مدرک، ص ۵۲۴.
۱۳ـ همان مدرک، ص ۵۲۸.
۱۴ـ «الغدير»، ج۳، ترجمه محمدتقی واحدی، ص۳۵.
۱۵ـ الغدير، ج ۴، ترجمه دکتر شيخ الاسلامی، ص۲۷۴.
۱۶ـ «تأسيس الشيعه»، ص۱۹۳.
۱۷ـ همان مدرک، ص۱۹۳.
۱۸ـ همان مدرک ص ۱۹۳ـ۱۹۴.
۱۹ـ همان مدرک، ص ۱۹۵.
۲۰ـ «المجانی الحديثه»، فؤاد افرام البستانی، ج ۳، ص ۶۵.
۲۱ـ «الغدير»، ج۴، ص ۲۷۵.
۲۲ـ «المجانی الحديثه»، ج۳، ص۷۱.

۲۳ـ «الغدیر»،ج۴،ص ۲۸۶.
۲۴ـ «تاریخ‌الادب‌العربی»، دکترشوقی ضیف. ج ۳ ، ص۳۲۲ ـ۳۲۳.
۲۵ـ «الغدیر»،ج۴، ص۲۷۹.
۲۶ـ «الاغانی»، ج۱۸، ص۴۲.
۲۷ـ همان مدرك، ج ۱۸،ص۳۱.
۲۸ـ «المدائح‌النبویة‌فی‌الأدب‌العربی» ، زکی مبارك،۱۲۶.
۲۹ـ همان مدرك،ص۱۲۷.
۳۰ـ همان مدرك ، ص۱۲۸
۳۱ـ «معجم‌الادباء»،ج۴،ص ۱۹۴.
۳۲ـ «الغدیر» ، ج۴،ص۲۵۵ـ۲۵۶.
۳۳ـ «تاریخ‌الادب‌العربی»، بروکلمان. ج۲ ، ص۴۰.

ابن رومی

(۲۸۳ هجری)

شیعه که‌این‌همه کوشید وازپای‌ننشست
و همواره پیکر فداکاران را بر سرراه
ستمها و ستمگریها انباشت و دایم
زندانها و شکنجه‌خانه‌ها از آنان مملو
بود ، براساس یك اصالت تعلیماتی
درك شده بود. **محمدرضاحکیمی**

نام و نسب شاعر

نام او **علی بن عباس بن جِریح**[1]، و کنیه‌اش **ابوالحسن** است.[2] در روز چهارشنبه بعداز طلوع فجر، دوم ماه رجب سال ۲۲۱ در **بغداد**، در محل معروف به **عَقیقه** (و بنابه گفتهٔ مرزبانی **عَتیقه**) و **دُربُ الخُتَلِیَّه**، درخانه‌ای مقابل کاخ **عیسی بن جعفر منصور** به‌دنیا آمد. **ابن رومی** غلام آزاد شدهٔ **عبدالله بن عیسی** بود. جای تردید نیست که او رومی‌الاصل می‌باشد و این مطلب را او خود یاد کرده و درچندجای دیوانش روی آن تأکید می‌کند. نام جدش **جِریج** یا **جِرجیس**، بی‌شك اسمی یونانی است. پس به سخن کسی که گفته است به‌این دلیل اورا ابن‌رومی می‌گویند که درکودکی زیباروی بود، نباید وقعی نهاد.[3]

مادر ابن رومی ایرانی بوده و خودشاعر این مسئله را در اشعارش آورده است، آنجا که می‌گوید: ایرانیها دائی‌ها و رومیها عموهای من‌اند:

کیف اغضی علی الدنیة والفر
س خؤولی والروم هم اعمامی

علامهٔ امینی گوید:

مادرش **حَسَنَه** دختر **عبدالله سَنْجَری** است وسنجر یکی‌ازشهر-های ایران درخراسان است ، پس او فارسی خالص می‌باشد.

برادر تنی‌اش **ابوجعفرمحمد** از ابن رومی بزرگتر بوده و قبل‌ازاو فوت‌کرده است . ابن رومی به‌یاد اواظهاردرد ومصیبت می‌کرد . بعداز مرگ برادر ، ابن‌رومی کسی را نداشت که‌عائله او وبرادرش‌را تعهدکند مگر عده‌ای از دوستدارانش ازبنی‌هاشم و بنی عباس .[۴]

مرگ فرزندان و همسر ابن‌رومی، زندگی را برای او ناگوار می‌کند و ناله‌های دل دردمند او در مرثیه‌هائی که بدین مناسبات سروده ، به‌وضوح به‌گوش می‌رسد .

رابطهٔ او با بنی‌هاشم

ابن‌صَبّاغ مالکی در کتاب **«اَلفُصولُ المُهِمَّة فِی‌مَعرِفَةِاَحوالِ الاَئِمَّة»** **شبلنجی** در **«نورالابصار»** او را از شعرای **امام حسن‌عسکری** ، شمرده‌اند .[۵]

در « الغدیر » آمده است : او را در دوستی خاندان پیامبر هدفهای بلندی منظور است . اصولا ویژگی او بدان خاندان ، و مدیحه‌سرائی‌اش برای آنان ، و دفاع از آنان دربرابرحملات مخالفان ، از حقایق آشکار زندگی اوست .

اخلاص و علاقه‌ای که به‌خاندان پیامبر و انقلابیون علوی داشت ، باعث می‌شد تابی‌محابا و بلکه درحد اقتحام به‌دفاع‌از

آنها گام درمیدان نهد. اشعار جیمیهٔ او در رثای **یحیی‌بن عمربن الحسین**،شهیدعلوی به‌قول **ابوالفرج‌اصفهانی** در «**مقاتل الطالبیین**» بهترین اشعاری است که در رثای او گفته‌اند، و تنها یك ایراد در آن است که از حد تجاوز کرده و در دشنامگوئی به **بنی‌عباس**، زمامداران وقت، جانب میانه‌روی‌را مراعات ننموده و کلماتی ناهنجار دربارهٔ آنها گفته است.[۱]

اگر سخن ابوالفرج را حمل برتقیه کنیم ـ که‌چنین است ـ می‌توان ازبعد دیگر قضیه به‌خوبی، به**جسارت و صراحت** ابن‌رومی، در دفاع از عقیده و آرمانش پی‌برد.

کدام شاعر را به‌روزگار عباسیان ـ وقتی‌که **یحیی‌بن عمر** انقلابی آزاده‌که بر رژیم عباسیان شوریده، و به شهادت رسیده بود ـ جسارت اینگونه سخن گفتن بود.

۱ـ اجنوا بنی‌العباس من شنآنکم
و شدوا علی ما فی‌العیاب و اشرجوا

۲ـ و خلوا ولاة السوء منکم وغیهم
فاحربهم ان یغرقوا حیث لججوا

۳ـ نظار لکم أن یرجع الحق راجع
الی أهله یوماً فتشجوا کما شجوا

۴ـ علی حین لاعذری لمعتذریکم
ولالکم من حجةالله مخرج

۵ـ فلاتلحقوا الآن الضغائن بینکم
و بینهم ان اللواقح تنتج

۶ـ غررتم اذا صدقتم أن حالة
تدوم لکم ، والدهر لونان اخرج

۷- لعل‌لهم فی منطوی الغیث ثائراً
سیسمو لکم و الصبح فی‌اللیل مولج [۷]

۱- ای بنی‌عباس از دشمنی‌های خود دست‌بدارید ومعایب‌خودرا سخت سربسته نگهدارید .
۲- حکام سوءتان را باگمراهیهایشان رهاکنید ، که شایسته‌آنها، غرق‌شدن درامواج فسادشان است .
۳- در انتظار روزی که بازگردانند‌ه‌ای ، حق را به‌اهلش برساند باشید ،آنگاه چنانکه‌آنها افرادی محزون بودند،شمامحزون خواهید شد .
۴- هنگامی فرارسدکه از خطاهای خود ، پوزش نتوانید آورد و حجت خدا برشما تمام شده راه فراری ندارید .
۵- بـذر دشمنی اکنون فیمابین نیفشانید که این بـذرها بـه‌ثمر خواهند رسید .
۶- به‌زیان شما است اگر فکرکنید وضع (موجود) برایتان دوام خواهدیافت بااینکه روزگار به‌یك‌رنگ باقی نماند .
۷- شاید در سویدای نهان نهضتی برپا گـردد و آنان را برشما برتـری دهـد که همیشه بامـداد روشن در دل شب تاریـك است .[۸]

صریح‌تر و برنده‌تر از این نمی‌توان برحکومتی تاخت وآن را از عاقبت سرکوبگری و ستم ، بیم‌داد . ابن‌رومی از یحیی‌بن عمر جز با لقب **شهید** ، در قصیدهٔ جیمیه ، یادنمی‌کند .

به فرمودهٔ محقق بزرگوارعلوی ، مرحوم علامهٔ امینی :

به نظر می‌رسد ، ابن رومی تشیع را از پدر و مادرش به به ارث برده باشد ، زیـرا مادرش ایرانی‌الاصل بود . و تشیع به مذهب ملتش،ایرانیان،یاران آل علی، نزدیك‌تر بود . وهم به این دلیل که پدرش او را **علی** نامید و علی از اسمـاءِ محبوب شیعیان است . بهترین عقیده‌ای کـه

• شایسته‌ای است انسان در راه آن بکوشد ، عقیده‌ای است که انسان را هنگام ترس ، دلیری بخشد وچون از دگرگونیهای حوادث ، به خشم آمد راه تسلی خاطر و پوزش را در برابرش بگشاید،آرزوی رسیدن به آینده‌ای بهتر ازوضع حاضر،راپیش پایش نهد . و از این‌نزدیکتر، تیرگیهای نادانی را بزداید وحق هر کس را بپردازد.همهٔ اینها را ابن رومی به حد کامل **در تشیع علوی طرفدار امام منتظر غایب** بدست می‌آورد،درمقابل عباسیان که طرفدار وضع حاضرندومردم‌همه دشمن آنهایند ، وآرزوی‌زوال ملکشان را دارند . از این‌رو تشیع ابن رومی در دلش و درامیدهایش‌بود،و او برمذهب دیگر شاعران وبرمذهب دیگر مردان ، از طرفداران تشیع بود .[۹]

مقام او در شعر

مقام ابن رومی در شعر و ادب عرب و علوم عربیت برهیچ متتبع صاحب نظری‌که باادب عرب آشنائی داشته باشد، پوشیده نیست . کمتر قصیده‌ای از قصایدش را می‌توان جست که خواننده درخلال خواندن یقین نکند که سراینده آن ، دریائی از علم لغت، و دارای‌احاطهٔ وسیعی به مفردات غریب ، و اوزان ومشتقات آن وتعریفهای لغوی وآشنائی باموقعیت امثال عرب و اسماء مشاهیر آنان است . در ادب عرب بیش از همه دوتن از نام‌آوران ، **ابن رومی و اَبُوالعَلاءِ مَعَرّی** به این خصوصیت ممتاز ومشهورند . او

برنویسندگان و تازه به دوران رسیده‌های کوفه برتری می‌جست و با علمای نحو که برشعرش به‌لحاظ لغوی ودستوری خرده می‌گرفتند، می‌تاخت و آنها را هجو می‌کرد.[۱۰]

ابن رومی در فن شعر بنا را برعینیت ومشاهده می‌نهد و با اشارات و تلمیحاتی تند نقایص و عیوب جسمانی دشمنانش را به بحث می‌کشد و سپس با هجوی‌گزنده وتلخ آنها را لباس شعر می‌پوشد. برهمین شیوه و با چنین نگاهی تصاویر بجهت انگیز و شادی آفرین را ـ به‌ویژه درجشنهای دولتمردان و لذتهای کاخ نشینان ـ درشعر می‌سراید.[۱۱]

به سبب اظهار تشیعش نمی‌توانست دردربارخلفاء باشد، و چون دیگر شعراء، ازخوان نعمت بسته برمردم و گسترده دربارگاه آنان، سود جوید. بلکه ترکان هم ـ که در آن زمان فرماندهی سپاه عباسیان‌رابرعهده‌داشتند و ازقدرت ونفوذ فراوان برخوردار بودند وبه همین لحاظ بسیاری از شاعران آن روزگار درجرگهٔ مداحانشان درآمده بودند، نتوانستند او را جلب کنند.[۱۲]

او به صراحت در قصیده **جیمیه** بر **طاهریان** و **عباسیان** تاخت آورده ومژدهٔ پیروزی **علویان** را داده بود.

رقابت او باشاعر شهره‌ای چون **بُحتُری**، معروف است و حاکی از برخورد دو شاعر فحل با دو شیوه از شعر. یکی از ایندو، رقیبش را به ناآشنائی به علوم عقلی وفلسفه ومنطق متهم می‌کرد، وآن دیگری بررقیبش عیب می‌گرفت که ازفرهنگ مردم وطبیعت شعری عرب پافراتر نهاده والفاظ غریب به کار می‌برد.

ابن رومی ، کار شاعرانی که به ستایش امیران وقدرتمندان نالایق می‌پردازندودُرِگرانبهای سخن را به پای خوکان می‌ریزند، سخت می‌نکوهد وبا اشاره به آیات کریمهٔ :

وَالشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ . أَلَمْ تَرَأَنَّهُمْ فِی کُلِّ وادٍیَهِیمُونَ . وَأَنَّهُمْ یَقُولُونَ مالا یَفْعَلُونَ

چنین می گوید :

۱- یقولون مالایفعلون مسبة
من الله مسبوب بها الشعراء
۲- وما ذاك فیهم وحده بل زیادة
یقولون ما لایفعل الامراء

۱- آنها گذشته از آنکه،آنچه‌خود می‌گویند بدان عمل نمی‌کنند وخداوند آنان را براین خصلت نکوهیده است .
۲- بلکه در مقابل آنچه‌که به ناحق به امراء نسبت می‌دهند نیز مسؤول‌اند.

ابن رومی باتکیه برقدرت تعبیر واحساس ونیروی مشاعر ، در فن هجـاء استاد بود . گذشته از آن ، دراندرون خوداندوهی از گذشته داشت . هرگز به استیـــــفای حقوق مسلم خود دست نیافت ، باآنکه به طور حتـم سرآمد شاعران روزگار خود بود . درکی که از حرمان وفقر داشت احساس او را تیز وعواطف او را رقیق‌کرده بود . زندگی از جهتی برای او اندوه بود و درد و رنج . سه فرزندش را از دست داد . مرگ برادر وشهادت‌یحیی‌ـ بن عمـر علـوی و از چنگ رفتن دوستانش ، همگی او را بسیار

حساس واندوهناک کرده بود. قدرت طبع ونبوغ شعری او که کلمات همانند مـوم در دستانش شکـل می گرفت ومعانی بسان سیـلاب برخاطرش فرومی ریخت، مضافاً براندوهی کـه برشمردیم ، او را در رثاء وهجاء استادکرده بود. بیشتر افکار وآثارش ازمردم مایه می گرفت و او شاعری مردمی بود .

اهتمام شعراءوادباء ومورخان به اشعار ابن رومی، حکایت از مرتبت ادبی ومکانت رفیع شعری او دارد .

همه اشعارش به ترتیب حروف تَهَجّی مرتب نبوده ، «**مُسَیِبی**» **علی بن عبدالله بن مسیب** ، و «**مِثقال**» غلام ابن رومی آنهارا درصد بـرگ روایت کرده‌اند . **احمد بن اَبی قَسْر** کاتب و همچنین **خالد** کاتب ، هرکـدام ، صد بـرگ از شعرش را نوشته‌اند . وآنـگاه ابـوبکر صُـولی در دویست برگ برحسب حروف ، آن را مرتب ساخته است .

ابوطِیب وَرّاقِ بنِ عَبْدَوس ، اشعار ابن رومی را ازنسخه های موجود جمع آوری کرد ، درحدود هزاربیت شد واین رقم بیش ازهرنسخهٔ دیگری است ، چه آنهاکه برطبق حروف تهجی مرتب شده یاآنها که نامرتب بوده است .[۱۳]

ابن‌سینا ، دیوان او را برگزیده و مشکلات اشعارش راشرح کرده است . گویند ابن سینا گفته است ، ازتکالیف درسی استاد ادبیاتم یکی حفظ اشعار **ابن رومی** بود و من آن اشعار را بـاچند کتاب دیگر ظرف شش روزونیم، حفظ کردم .[۱۴]

در « **الغدیر** » به‌نقل از **فهرست ابن نَدیم** و «**مُعجَم‌الاُدَباء**» **یاقوت**

حَمَوی و «**مُعجَمُ الشُّعَراء**» **مرزبانی**، کسانی که در فضایل و اشعار او کتاب پرداخته‌اند ، به‌این نام ذکر شده‌اند : **ابوالعباس احمدبن محمدبن عبدالله‌بن عمار** ، **متوفی ۳۱۹**، وقتی ابن رومی از دنیارفت کتابی درفضایل واشعار ممتاز او ترتیب داده می‌نشست و آن را برمردم املاء می‌کرد تابنویسند .

ابوعثمان ناجِم ، کتابی مخصوص‌درشرح حال ابن‌رومی‌دارد.

ابوالحسن‌علی بن عباس نوبَختی ، متوفی **۳۲۷** اخبار زندگی ابن رومی‌را درکتابی مستقل جمع‌آوری‌کرده است .

همچنین استاد **عباس محمود عَقّاد** کتابی در شرح حال و آثار **ابن رومی** نوشته است در **۳۹۲** صفحه .

استادان و شاعران عصر او

ابن رومی از **ابوالعباس ثَعْلَبْ** روایت کرده است ، **ابورَجاء قُتَیبَة بن سعید بن جَمیل ثَقَفی** محدث ودانشمند معروف، ازکسانی است که‌بر ابن‌رومی‌املای‌حدیث کرده‌وشاعرما از دست اوآموزش گرفته است . دیگر از استادان او **محمد بن حبیب** دانشمندبزرگ علم **روایت وانساب** است وابن‌رومی‌درمفردات لغات به اومراجعه می‌کرده است .

شاعران هم عصر او، **حسین بن ضَحاك** ، **دِعبل خُزاعی**، **بُحتُری**، **علی بن جُهم** ، **ابن مُعْتَز** و **ابوعثمان ناجِم** می‌باشند . وی با شاعر نوپرداز آن عصر ، **ابن حاجب محمد بن احمد** ، رابطهٔ دوستی و ومودت داشته است .

شهادت شاعر

در « **تأسیس الشیعه** » شهـادت او را ، در ایام **مُعتَضِد** ، شب چهارشنبه۲۸جمادی‌الاولی سال۲۷۳ یا۲۷۶ آورده است. **بروکلمان** آورده که ابن رومی به سال ۲۸۳ یا ۲۸۴ یا ۲۷۶ به امر **ابوالحسن قاسم بن عبید الله** وزیر**معتضد** عباسی **مسموم** شد ، زیرا او از هجـا وافشاگری شاعر بیم داشت .

بنابرآنچه در « **الغدیر** » آمده است ، صحیح‌ترین تاریخ وفات او ، روز چهارشنبه ، دوشب به آخر ماه جمادی الاولی از سال ۲۸۳ است .

اکثر مورخیـن در **مسموم شدن** او اتفاق دارنـد **ابن خَلَّکان** گوید: « وزیر **ابوالحسین قاسـم بن عبدالله‌بن سلیمان بن وَهَب** وزیر **معتضد** او را با دسیسهٔ **ابن فَرّاش** مسموم کرد » .

سید مرتضی در**اَمالی** (الغُـرَر والـدُرَر) گوید : **عبید الله بن سلیمان** ، خصوصی بـه پسرش ابوالحسین نوشت : زبـان این مرد (ابن رومی) از عقلش درازتـر است و کسی‌که چنین باشـد باید قبل ازهرچیز از نیش زبانش ترسید و به پایان‌کار نباید اندیشید ، او را از نـزد خود بیرون‌کن . گفت : می‌ترسم چیزی را کـه در حکومت ما پنهان داشته آشکار سازد وتا ما سرکار هستیم آن را بین مردم پخش‌کند . گفت فرزندم مقصودم از بیرون‌کردن ، طرد کردن اونیست بلکه می‌خواهم مضمون شعر« **ابی حَیَّة نُمیری** »رادر باره‌اش بکار بری: « نهانی اوراگفتند قربانت،مگذار اوسالم بدر

رود اگراورانمی‌کشی به‌ما اشاره‌کن‌تاکاراورابسازیم». **ابوالحسین قاسم**، جریان‌رابه **ابن فراش** بازگفت، وچون‌اوازدشمنان سرسخت ابن رومی بود و چند بار باهجـاهای زشت ابن رومی مواجه شده بود گفت : وزیر ـ أَعَزَّهُ اللهُ ـ اشاره‌کرد او باید دفعـةً و بی خبر کشته (ترور) شود ، تا از دست زبان او همه راحت شوند ومن این‌کار را به عهده می‌گیرم ، آنگاه او را در « خُشْکنانج » زهـر داد و مرد .[۱۵]

ابن رومی و شورش یحیی بن عمر

وقتی سریحیی بن عمربن الحسین شهید علوی را بـه بغـداد آوردند ، مردم بغداد چون همـه هـوادار او بودند ، مرگ او را باور نمی‌کردند. یکباره همه دست‌به‌تظاهر زدند وسراسیمه‌به‌کوچه وخیابان ریختند . کودکان در کوچه فریـاد می‌زدند : « **ما قُتِلَ وَ مافَرَّ وَلٰـكِنْ دَخَلَ الْبَرَّ** » ، یحیی نه‌کشته شده ونه‌گریخته ، او سر به بیابان نهاده است .[۱۶]

یحیی‌بن‌عمربن الحسین‌بن زیدبن علی بن الحسین «ع» ، ازشورشیان علوی زمان **متوکل** بود ، در **خراسان** خروج کرد و **عبدالله‌بن‌طاهر** (حاکم خراسان) او را دستگیرکرد ، متوکل او را زندان‌کرد. سپس آزاد شد و به **بغداد** رفت . و پس از مدتی از آنجا به **کوفه** رفت ومردم را به خاندان پیامبر دعوت کرد .

احمد بن عبید الله از **ابیعبد الله بن ابی الحُصَین** روایت‌کرده ، وقتی‌**یحیی** تصمیم‌به‌خروج گرفت نخست‌به‌زیارت **قبرامام حسین(ع)**

آمد و برای زائران امام تصمیم خود را آشکار ساخت. جمعی از حاضران درآنجا دعوتش را پذیرفتند واطراف او راگرفتند. یحیی از آنجا به‌**شاهی** (شهری در نزدیکی **قادِسِیَّه**) آمد و تاشب درآنجا توقف‌کرد. چون شب فرارسید به‌سوی **کوفه** حرکت کرد و شبانه واردشهر کوفه گردید. کسانی‌که همراهش بودند فریاد می‌زدند: **ای‌مردم‌داعی‌حق‌را پاسخ‌گوئید** جمع بسیاری بااو بیعت کردند. او روزدیگر به‌طرف بیت‌المال رفت وهرچه درآنجا بود تصرف‌کرد، آنگاه به‌نزد صرافانی‌که پولهای حکومتی نزدآنان بود فرستاد و آن پولها را نیز از آنها گرفت. وی در نبردی با **حسین‌بن اسماعیل** فرستاده **عبدالله‌بن‌طاهر** به‌شهادت رسید. پس‌از شهادتش مردم **کوفه** و **بغداد** به‌شیون و زاری پرداختند و برضد **عباسیان** تظاهرات‌کردند. پس‌از او یاران و همرزمانش همه‌اسیر وزندانی شدند. سرانجام همۀآنها را به‌دستور**مُستَعین** آزادکردند. جز**اسحاق‌بن‌جناح**، **رئیس عملیات نظامی‌یحیی**. او در زندان ماند تا درگذشت و پس‌از مرگ او را درپارچه‌ای پیچیدند و دیواری برسرش فرودآوردند.

درمیان‌کسانی‌که ازقیام یحیی‌پشتیبانی‌کرده بودند، **فقها** و **محدثین** بسیاری دیده می‌شدندکه ازجمله آنها **ابومحمد عبدالله‌بن زیدان بَجَلی** است‌که بایحیی خروج‌کرد واز سواران بانام ونشان یحیی بود. او محدثی بزرگوار وباتقوی وفضیلت بود.

یحیی مردی شجاع و سواری جنگجو ونیرومند وپردل بود. گفته‌اند: شعرا، در رثـای هیچیك از مقتولین دوران بنی‌عباس، به

اندازهٔ یحیی شعر نگفته‌اند"[۱۷]

جیمیهٔ ابن رومی ، در شهادت یحیی علوی

قصیدهٔ جیمیه ۱۱۰ بیت است ، که در «مَقاتِلُ الطّالبیین» آمده است. ما خوانندگان را برای متن قصیده به آن کتاب ارجاع می‌دهیم ودر اینجا پس از آوردن بیت مطلع ، ترجمهٔ ۷۸ بیت از قصیده را ، با تصرف از کتاب «مقاتل الطالبیین» ترجمهٔ دانشمند بزرگوار ، سید هاشم رسولی محلاتی ، نقل می‌کنیم ، به این بهانه که یادی باشد از زحمات آن بزرگ در ترجمهٔ این کتاب ارزشمند . یادکنیم که در صفحات گذشته ، ۷ بیت از این قصیده ذکر شد .

ترجمهٔ قصیدهٔ جیمیه

امامك فانظر ای نهجیك تنهج
طریقان شتی : مستقیم واعوج

۱ـ درپیش روی تودوراه است،راه راست وراه‌کج،اکنون بنگر تا بکدامین راه می‌روی .
۲ـ هان ای مردم ! به راستی که زیان رساندن شما به خاندان پیامبرافزون‌شد، پس بترسید و بیمناك باشید .
۳ـ آیا درهرزمان باید یکی‌ازفرزندان پیامبرخدامحمد (ص) کشته شود، ودر خون خودآغشته گردد.؟!
۴ـ آیا همواره دین خود را به بدترین زمامـداران (بنی عباس) می‌فروشید، به خداکه نزدیك است دین‌خدابکلی فاسد و تباه گردد .
۵ـ همانا که بنی‌عباس شما رادردامهای فتنه انداخته‌اند، وگرچه خودآنها سخت‌تر از شما به دام افتاده‌اند .

۶ـ ای فرزندان مصطفی ! تاچند مردم‌از گوشت‌بدن شمابخورند، بزودی گرفتاری شما برطرف خواهد شد .
۷ـ آیا یك تن نیست که‌حق پیغمبرخدارا درموردخاندانش‌مراعات کند،آیا کسی نیست‌که از پروردگار خود بترسد؟
۸ـ اینان‌آیاتی‌راکه خداونددرشأن شما خاندان رسول‌نازل‌فرموده نادیده گرفتـه و چنان است که گـویا کتاب خدا برای آنها آشکار نیست .
۹ـ براستی‌که نومید وبی‌بهره است هرکه قرآن را در مورد شما فراموش کند بهرهٔ چنین‌کسی از این دنیا وکسب سعادت در آن ، اندك است .
۱۰ـ آیا پس‌ازآن شهید بزرگوار شما ابوالحسین یحیی ، بازهم ستارگان‌آسمان به مانند چراغ می‌درخشند ؟
۱۱ـ برای ما وبرما،نه براو ونه برای او،سیلاب‌اشك وگریه‌فرو می‌ریزد(یعنی‌گریه ما به خاطر زیانی است‌که پس ازشهادت او به دین و به‌ما می‌رسد) .
۱۲ـ چسان بگرییم بر کسی کـه در نزد پروردگار خود رستگار گشته و در بهشت برین زندگی عالی و فراخی دارد.
۱۳ـ اگر در این جهان و پیش ما زنده نیست، ولی نزد خداوند در بهشت‌زنده و به همسر نیزکامیاب است .
۱۴ـ اودر دنیا با مقامی ارجمند وباآوازه زندگی‌کرد ، نه چون افرادپست وفرومایه . وبه درجه‌ای رسید ومقامی‌داشت‌که زائل شدنی نبود.
۱۵ـ ما برای برطرف کردن تاریکی‌ها بدوچشم امید می‌داشتیم، وتاریکی‌هابه‌امثال او روشن‌گردد .
۱۶ـ خدای بزرگوار عرش ، برای بردن پسر پیغمبر خود گوی سبقت راازما ربود، و خدا همیشه برتر و پیروزمند است .
۱۷ـ هم او و هـم پیشـتازان خاندانش از این جهـان رفتـند ، **مرگ و مردن را باید از ایشان آموخت !**
۱۸ـ هنگامی‌که مردم‌به‌خواب روند من‌هم‌برای‌استراحت‌می‌روم، ولی‌چنان است‌که‌گویا چشمانم پر از خار وخس است .
۱۹ـ ای‌یحیی ـ ای‌بزرگ مرد ـ یادتوچنانم سوزانده‌که‌سوزشش

بدل‌رسیده و دلم را کباب کرده است !

۲۰- جانم فدایت، گرچه ازاین جهان رفتی وهلاك گشتی ، ولی محاسن توپیوسته‌روبفزونی‌می‌باشد وسرمشق‌دیگران است.

۲۱- روزگار هرچه نوشود و زیور یابد ، این چهرهٔ درخشان تو است‌که در تابلو حماسه های تاریخ می‌تابد .

۲۲- سلام وریحان و روح و رحمت بر تو باد و نسیم جانبخش سایهٔ عرش‌خدا پیوسته بر تو بوزاد .

۲۳- ازسرزمینی‌که تو مجاور آن شدی، پیوسته بوی بابونه‌های شکفته می‌وزد .

۲۴- افسوس‌که تحیتی ازتوبه سوی ما بازنگردد، جزهمان‌عطری که ازتربت تو به مشام می‌رسد.

۲۵- از آن ساعتی که تو در قبر مسکن گزیدی ، کبوتران ناله می‌کنند ، حال آنکه پیش ازآن‌آوازطرب انگیز داشتند .

۲۶- من دیده‌ام را نکوهش می‌کنم اگـر پیوسته سرشکش را بر آتش اندوه‌بریزدکه آنرا خاموش سازد .

۲۷- وستایشش می‌کنم اگرجلوی اشك خود رابگیرد ، وبگذاردتا شعله‌های سرکش اندوه،جان مرا به‌آتش‌کشند .

۲۸- زیرا گریه تنهاآن نیست کـه چشم اشك فرو ریزد ، بلکه سوزنده‌ترین گریه‌ها،گریه‌ای است‌که ازآتش دل خیزد .

۲۹- هان ای‌جنایتکارانی‌که به‌کشتن‌اوبه یکدیگر مژده می‌دهید، اندوهی‌بر سرتان سایه‌افکندکه برطرف شدنی‌نیست .

۳۰- آیا شما روزرابه شب‌آرید،وآسوده بیارمید، با اینکه رسول خدا درقبرخویش پریشان و مضطرب است .

۳۱- دراین مصیبت ما را شماتت نکنید،هریك ازشما باید باروبی سیاه ازپیش‌ما دور شود .

۳۲- اگر پدر شما درروز جنگ حاضربود ،آنگاه‌که دولشگر بهم رسیدند و اسبان تاخت می‌آوردند،

۳۳- ناچارتن به ذلت می‌داد، یا به سرعت بسان شترمرغ‌رمیده از معرکه می‌گریخت .

۳۴- ولـی او (یحیی) پیوسته خود را رخ در رخ در تنـور جنگ

می‌انداخت ، وچنان بی‌باك بودکـه مردم نادان می‌گفتند : این مرد بی‌عقل است .

۳۵ـ اما هرگزچنین نبود ، بلکه اوحاضرنبود زیربارظلم‌حکو، برود که چهره‌ای از هرچیز زشت‌تر داشت .

۳۶ـ او همانند (جدش) ابوالحسن علی(ع) بودکه پیش از او در جنگها عمل می‌کرد ، و شاخهٔ هردرخت مانندتنهٔ‌آن است .

۳۷ـ گویا او را می‌نگرم‌که همچون شیرژیان ازلانه وبچه‌هایش حمایت می‌کند، وفریادهای متوالی بازدارنده هرگز اوراز دفاع باز نمی‌دارد.

۳۸ـ گویا او را می‌بینم که نیزه‌های بسیار او را هدف‌گرفته‌اند و مانند ریسمانهای درازبه سوی‌او کشیده شده در تن‌او فرو می‌روند و بیرون می‌آیند .

۳۹ـ گویا او را می‌نگرم که ازاسب در افتاده وپیشانی مجروح و شکسته‌اش به خاك آلوده شده است .

۴۰ـ چه محبوب بدنی‌کـه بر زمین افتاد ، وچه محبوب جانی‌که به سوی خدا بالا رفت !

۴۱ـ آیا یحیی راازبین بردید ، که هرگزاز جنگ روگردان نبود وهیچگاه گردن اسبش به پشت‌کردن به دشمن کج نشد.

۴۲ـ به خوبی راه آرزوهای بد شمادربارهٔ اوهموارگشت، واین برای‌گمراهی شما وسیله‌ای آماده‌تر و نزدیکتر بود .

۴۳ـ شما به سرکشی‌وگمراهی‌خودادامه‌می‌دهید وآنانکه به‌وسیلهٔ شما گول خورده‌اند در گمراهی و ضلال خود آزادانه فرو می‌روند .

۴۴ـ ای بنی عبـاس ! زشتیهـای خشم خود را بپوشانید و سر صندوقهـای(کینه) را ببندید و محکم‌کنید تا چیزی ازآن به‌کسی سرایت نکند .

۴۵ـ جلوی این فرمـانروایان بدکردار خویش را برای گمراهی آزاد بگذارید، که شایسته‌اند تا درهمان منجلابهای بدبختی خود غرق شوند .

۴۶ـ باشد تا روزی‌که حق‌به اهل خود بازگرددوچنانچه‌اهل‌حق به اندوه و غم مبتلاگشتند شمانیز بدان مبتلاگردید .

۴۷- تا آنگاه‌که عذرخواهتان عذری نداشته باشد و خود شما از بازخواست خداوند راه فرارو گریزی نداشته باشید .
۴۸- تخم‌کینه میان خود وآنها (علویان) نیفشانید وشترکینه را حامله مکنید ، که روزی این‌کینه‌ها به ثمر خواهد رسید.
۴۹- اگر به شماگفته‌اند که این سلطنت برای شما دوام داردو شما هم باورکرده‌اید،گول خورده‌اید، زیرا دنیا دو چهره دارد(گاهی بنفع شما وگاهی به زیان شماست).
۵۰- شاید آنها در پایان این‌دوران انقلاب،دولتی داشته باشند و برشما برتری‌گیرند، زیرا شب به صبح‌آبستن است .
۵۱- دولت آنان را سپاهی است بی کران که زمین ازنعره شان تنگی‌گیرد، و هیاهووصدایشان وحوش را فراری دهد .
۵۲- چنانکه بادیدگان درست دیده شوندکلاه‌خودشان چنان برق زند که‌کس را یارای نگاه‌کردن بدانها نباشد .
۵۳- و چون خورشید بدانها بتابد مانند دریائی باشندکه به موج درآیـد .
۵۴- آتش میدان کارزارشان چنان شعله کشد که پرندگان چون بدانجادرآیند ازشدت‌گرما دراقتند .
۵۵- چون‌انسان بخواهدبر گرداگردآن سپاه دیده بگرداندجنگلی بیندکه پس‌ازدیدنش‌دیده راحیرت‌افتد وازادامهٔ نظربازماند؛
۵۶- آن سپاه را دو دسته یاری دهند ، پیادگـان و سوارگان،که به‌گاه یاری چون مورو ملخ مانند .
۵۷- در آنها مردانی‌شجاع چون شیر خشمگین باشندکه شجاعان نیرومند را تحت اراده آورده به زانو درآورند .
۵۸- در هم روند وچون اسبان آنها گـرد و غبار برانگیزد، آن غبار برطرف شدنی نباشد .
۵۹- اگر ابری در فضا برآنها سنگ ببارد ، پیوسته آن سنگها از روی آن سپاه در غلطد .
۶۰- گویا دسته‌های نیزه‌های برندهٔ‌آنها فتیله‌هائی است‌که به‌پای نیزه‌ها روشنی می‌دهد .
۶۱- هرکس آنها را دیدار کنـد ، دوست می‌دارد که چون زنان اسلحه‌اش خلخال و بـازوبندی بر دست و پای او باشد تا

متعرض او نشوند .

* * *

۶۲- آن یاوران دین خداانتقام دین خدارااز دشمنان دین بگیرند و خدا را اَوْس و خَزْرَج * دیگری نیزهست .

۶۳- در آن زمان امام بحق دربارهٔ شما به طور کامل حکم کند، و چنان نیست که هرزنی بچهٔ ناقص‌زاید .

۶۴- براستی که یحیی‌چنان بودکه اگر فرصتی بدست می‌آورد و مرگ بدو مهلت می‌داد، بکار های مشکل و نتیجه بخش بینا بود .

۶۵- در اینجاست که چون گردن‌ها با شمشیر بریده گردد،جوشش نادانی شما فرونشیند.

۶۶- من نصیحت خالصانهٔ خود را با شما گفتم، وپس از این با گامهای باز بسرعت راهی را که خوشایند شما نیست می‌پیمایم .

۶۷- آیا این حق وانصاف است که‌آنها باشکم گرسنه روزرابه‌شام برند، ولی‌کسان شما نزدیك است از سیری بترکند.

۶۸- شما درمیان خانه‌های خود متکبرانه راه بروید، و از شدت فربهی پاها را سنگین برداشته کفلهایتان هنگام راه رفتن بالا وپایین رود .

۶۹- کودکان آنها ازگرسنگی شکمهایشان تهی و بچه های شما از سیری پیکرشان نیرومند و پرگوشت باشد .

۷۰- جانم فدای بزرگانی‌بادکه غم ظلمهای شما دلشان را پراز اندوه‌کرد، و در زندگی ناراحت و اندوهگین بوده ناله از سینه می‌کشیدند .

۷۱- به اینها هم‌اکتفا نشد،بلکه قبرهایشان رانیزسگان‌جیره‌خوار شما «بَهیم ودیزَج» * شخم زدند .

۷۲- شما آنها را به سیاهی چهره سرزنش‌کنید ، با اینکه عرب خالص همان‌گندمگونهای سیاه چشم هستند .

۷۳- شما ازرق چشمانی هستیدکه روهای شماراومیان به‌سفیدی زیور داده‌اند و این سفیدی رنگی‌است‌که از رومیان دارید. (یعنی شما عرب نیستید) .

۷۴ـ اگرچه در فرزندان هاشم عیبی نیست ، امـا شما با اینکه هاشمی هستید شکلتان همچون کسانی است که ازدونژادند .

۷۵ـ یك تن از آل محمد«ع» را به من نشان دهید کـه به عیبی متهم‌باشد،و به دروغ‌سخن نگوئید که حق بس‌آشکار است.

۷۶ـ به جان خودم سوگند که پسر طاهر(محمدبن‌عبدالله طاهر)با کشتن یحیی ، کینه شما را تا آنگاه که باد بوزد، در دل‌ها جای داد .

۷۷ـ من بر اسلام از شما ترسانم ، از همان حوادث وگرفتاریها که امروز درآنها بسته است .

۷۸ـ امید است دلهائی‌که شما آتشش را افزون کرده‌اید، بر شما پیروزگردد و شفا بیابد .

---

* اوس و خزرج دو قبیله از اهل مدینه، که در صدر اسلام،پیـامبر«ص» را یاری‌کردند .

* دیزج کسی است‌که قبرامام حسین را شکافت و در آن آب انداخت.

منابع :

۱ـ درضبط این کلمه مورخان اقوال گوناگون دارند . در «الفهرست» ابن ندیم و « تاریخ خطیب » ، جِریج ، در «مروج‌الذهب» مسعودی ، سِریج، در «معجم الشعراء» مرزبانی ، جورجِس ، و در «تاریخ » ابن خلکان جورجیس و در بعضی فرهنگهاجِرجیس آمده است. به‌عقیدهٔ بروکلمان در «تاریخ‌الادب‌العربی» اصل این کلمه جریجوریوس و یونانی است . ر. ك ، «تاریخ‌الادب العربی» ، ج ۲ ، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار ، ص۴۴ . و «الغدیر» ، ج ۵ ، ترجمه‌دکتر جمال موسوی ، ص ۶۷ .

۲ـ « تاریخ الادب العربی »بروکلمان ، ج ۲، ص ۴۴، و « الغدیر »، ترجمه ، ج۵، ص ۶۷ و « تاریخ‌الادب‌العربی » ، شوقی ضیف ، ج ۴، ص۲۹۶، و « تأسیس الشیعه » ، ص ۲۱۱ .

۳ـ « الغدیر » ، ترجمه ، ج ۵، ص ۷۱ .

۴ـ همان مدرك ،ص ۷۲ .

۵ـ « الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة » ، ابن الصباغ مالکی ، ص۲۸۵. و« الغدیر » ، ترجمه ، ج۵،ص۶۸ . و« تاسیس الشیعه »، ص ۲۱۱.

۶ـ « مقاتل الطالبیین » ، ترجمهٔ سید هاشم رسولی محلاتی، ص۵۹۶.

۷ـ همان مدرك ، ص ۶۰۰ .

۸ـ « الغدیر » ترجمه ، ج۵ ، ۸۴ .

۹ـ همان مدرك ، ص ۸۶ـ۸۷ .

۱۰ـ « تاریخ الادب العربی» ، بروکلمان ، ج ۲، ص ۴۵ .

۱۱ـ همان مدرك ، ص ۴۶ .

۱۲ـ « تاریخ الادب العربی » ، شوقی ضیف ، ج ۴، ص ۳۰۱ .

۱۳ـ «الغدیر»،ترجمه، ج ۵،ص ۶۸ـ۶۹ . و«تأسیس‌الشیعه» ، ص۲۱۱.

۱۴ـ « الغدیر » ، ج۵ ، ص ۶۹ .

۱۵ـ «الغرر والدرر» ، سیدمرتضی،ص۱۰۱و« الغدیر »، ج۵،ص۱۰۸.

۱۶ و۱۷ـ « مقاتل الطالبیین » ، ترجمه ، ص ۵۹۰ ـ ۵۹۶ .

حِمّانی عَلَوی

(۳۰۱ هجری)

قلبی نظیر الجبل الصعب
و همتی اکبر من قلبی

دلم چون کوه استوار است
و همتم بزرگتر از دلم .

نام و نسب شاعر

ابوالحسین علی‌بن محمدبن جعفربن محمدبن زیدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب(ع) از مردم **حِمّان کوفه** است . حمان ـ به‌کسر حاء و تشدید میم ـ نام محلی است درکوفـه .[1] پدرش **محمد** معروف به **دیباجه** ، در اوائل خلافت **مامون** ، علیه دستگاه عباسیان خروج کرد ولی شکست‌خورد . او را دستگیر کردند و به‌**بغداد** آوردند و ازآنجا به **خراسان** تبعید شد .[2]

حمانی از پیشتازان فقهای عترت ومدرسان‌آنها درپایتخت تشیع (عراق)،در قرن اول است . او یکی‌از بزرگ‌ترین خطباء و شعرای نـوآور بنی‌هاشم است کـه نام او ، و شعر او ، معروف خاص وعام‌گشت، وهمه اورا به‌حسن‌سبك وحسن‌تلفیق‌می‌شناسند. گذشته‌ازاینها ، علم‌فراوان ، عظمت خانواده ، بزرگواری‌بارز، و نسب علوی پر برکت او ، تابرسد به‌فضایل بسیار دیگر ، اورا به‌بلندترین قلهٔ عظمت رسانده است .[3]

خانواده **دیباجه** ، بعداز مرگ **محمد** ، پدرشاعر ، ازمدینه به‌کوفه منتقل شد . **حمانی** درکوفه رشدکرد واز فضای علمی‌آن سامان بهره‌گرفت .

مقام‌علمی و شخصیت شاعر

او گذشته ازشعر درعلوم‌ادبی وشرعی استاد بود . به‌ملاحظهٔ همین جامعیت، ازطرف علویان به نِقابت برگزیده شد و به‌مقام مدرسی ارتقاء یافت[4]. بنابه‌گفته **مسعودی** ، جاسوسان به**متوکل**، گزارش کردند که**حمانی** در منزل سلاح تهیه کرده و شیعیان براو گردآمده‌اند . لشکریان متوکل به‌طور ناگهانی و بدون اطلاع ، خانه‌اش‌را به‌محاصره درآوردند . دراین هنگام حمانی را دیدند که‌دراطاقی دربسته ، درحالی‌که لباس ساده‌ای ازپشم برتن‌دارد، بربستری ازسنگریزه و خاك به‌پرستش خدا وبه‌تلاوت قرآن‌مشغول است . درهمان‌حال او را دستگیرکردند وبه‌سوی**متوکل** بردند.[5]

مسعودی گوید : **حسین‌بن اسماعیل** به کوفه وارد شد ، او فرمانده لشکری‌بود که با **یحیی‌بن عمر**[6] (شهیدبه‌سال ۲۵۰) برخورد کرده ، او را کشته بود . به‌عنوان جلوس رسمی نشست ، و همه به‌دیدنش آمدند و کسی از بنی‌هاشم درکوفه نماند مگر اینکه از او دیدن کرد بجز **علی‌بن محمد حمانی** ، که بزرگ و مفتی آنها بود . او از دیدنش خودداری‌کرد . **حسین بن اسماعیل** ازحال اوجویا شد وعلت نیامدنش را پرسید و جمعی را برای‌احضارش فرستاد . وقتی **حمانی** را آوردند پرسید چرا از دیدن ما تخلف کردی ؟ **حمانی** چنان پاسخ قاطعی داد که گویا دست‌از زندگی شسته است. گفت: آیا می‌خواستی دراین فتح وپیروزی که‌نصیبت شده ترا تهنیت و تبریك گویم ؟ !

۱ـ قتلت اعز من رکب المطایا
و جئتك استلینك فی الكلام
۲ـ و عز علی ان القاك الا
و فیما بیننا حد الحسام
۳ـ ولكن الجناح اذا أهیضت
قو ادمه یرف علی الاكام

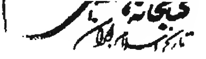
۱ـ تو عزیزترین کسی که برپشت مرکبها سوارمی‌شد، کشته‌ای ، آنگاه من بیایم و باتو شیرین‌زبانی کنم و تبریك‌بگویم .
۲ـ برای من سخت است که ترا ببینم ، مگر وقتی‌که میان ما شمشیرآبدار حاکم باشد .
۳ـ ولی مرغی که شاهبالش شکسته باشد ، فقط بررروی تپه‌ها پرواز می‌کند .

حسین بن اسماعیل گفت : تو حق خونخواهی داری ، من ناراحتی‌ترا منکرنیستم ، او را خلعت بخشید و بااحترام به‌منزلش بازگردانید .[۷]

ابواحمد موفق‌بالله ، خلیفه‌عباسی متوفی به‌سال۲۷۸، **دوبار حمانی** را به‌زندان انداخت . یکبارکفیل یکی‌ازسادات شده‌بود، و بار دیگر از او سعایت کرده بودند ، که می‌خواهد بر خلیفه بشورد .[۸]

آری، او بود که به‌روزگار ستم و حکومت ستمگران‌زبان در کام نکرد ، و یاد شهید علوی **یحیی‌بن عمر** را پیوسته در یادها زنده‌داشت :

۱ـ فان یك یحیی أدرك الحتف یومه
فمامات حتی مات و هو کریم



۲ـ و مامات حتی قال طلاب نفسه :
سقی‌الله یحیی انه لصمیم

۳ـ فتی آنست بالروع والبأس نفسه
ولیس‌کمن لاقاه و هوسنوم

۴ـ فتی غرة للیوم و هو بهیم
و وجه لوجه الجمع و هو عظیم

۵ـ لعمری ابنة الطیار اذنتجت به
له شیم لایجتوی و نسیم

۶ـ لقد بیضت وجه‌الزمان بوجهه
و سرت به الاسلام و هو کظیم

۷ـ فما أنتجت من مثله هاشمیة
ولا قلبته الکف و هو فطیم

۱ـ اگر مرگ‌درآنروز به‌سراغ**یحیی** آمد، او درحال بزرگواری از این جهان رفت .

۲ـ او از این‌جهان نرفت تا وقتی‌که حتی دشمنانش گفتند: خدا یحیی را سیراب‌کند که مردی پاك و بزرگواربود .

۳ـ جوانمردی که جانش به‌سختی و هراس مأنوس گشته بود و مانند مردمان حیله‌زن نبود .

۴ـ جوانمردی که روشنی روزهای تار می‌بود و نیز بزرگ هر انجمن ، آری او مردی بزرگ‌بود .

۵ـ قسم به‌جان خودم که مادرش فرزند **جعفرطیار** هنگامی‌که او را درشکم داشت دارای خصالی بود و بوی خوشی داشت .

۶ـ راستی که چهرهٔ روزگار را مادرش به‌چهرهٔ او روشن کرد و اسلام را به‌وجود او خوشنود نمود و فرزند او انسانی خشم فرو برنده بود .

۷ـ هیچ زن هاشمی مانند او را نزائید ، وهیچ دستی مانند‌او را پرستاری نکرد تا از شیرباز گرفته شد.[۹]

قبر **یحیی** ، این **شورشگر علوی** ، برایش بوی مشك می‌داد و نسیم پاك تربت شهادت ، او را به‌حیات‌امیدوار می‌کرد . ازمیان همه‌گورها ، مزارپاك یحیی را نشان‌می‌رفت وازاو یادمی‌کرد :

۱ـ تضوع مسکاً جانب القبر ان ثوی
و ماکان لولا شلوه یتضوع
۲ـ مصارع اقوام کرام اعزة
ابیح لیحیی الخیر فی القوم مصرع

۱ـ از خاك او بوی مشکی برخاست . این بوی مشك چیزی جز عطر اعضای قطعه قطعه شدهٔ او نبود .
۲ـ اقوام بزرگوار وعزیزهریك‌آرامگاهی دارند ، و از آن میان این آرامگاه نصیب یحیای نیك نفس گردید.[۱۰]

که می‌توانست به روزگار عباسیان ، اینگونه باجسارت‌از دشمن عباسیان‌که باسلاح بررژیمشان شوریده بود ، سخن‌گویدو چنین از او به نیکی دفاع‌کند . مگر نه این بود که **حَکَم بن اَعْوَر** ، دلقك‌بنی‌امیه،پس از شهادت **زید بن علی** با افتخارسروده بودکه:

صلبنا لکم زیداً علی جذع نخلة
و لم نر مهدیا علی الجذع یصلب

۱ـ این ما بودیم‌که زید را برشاخ نخل به دار آویختیم ، و ما هیچگاه ندیده‌ایم‌که هدایت یافته‌ای را برشاخ نخل به دار زنند[۱۱].

ماچنین جسارتی را تنها از**علویان** دیدیم . واین**حمانی علوی** بودکه بادل چون‌کوه‌استوارش‌وهمتی‌بزرگتر ازکوه ازعهدهٔچنین

مهمی برمی‌آمد و خون شهیدان را در مزرعه شهادت شیعه پاس می‌داشت .

قلبی نظیر الجبل الصعب
و همتي اکبر من قلبی

ـ دلم چون کوه استوار است وهمتم بزرگتر از دلم .

ابن شهر آشوب در « مناقب » ، در فصل « حسنین » «ع» ، این اشعار را به او نسبت داده است :

۱ـ انتما سیدا شباب الجناـ
ن یوم الفوزین والروعتین
۲ـ یا عدیل القرآن من بین ذا الخلق
و یا واحداً من الثقلین
۳ـ انتما والقرآن فی الارض مذاـ
زل مثل السماء والفرقدین
۴ـ فهما من خلافة الله فی الارـ
ض بحق مقام مستخلفین
۵ـ قاله الصادق الحدیث ولن
یفترقا دون حوضه واردین

۱ـ شما دو آقای جوانان بهشتید، روزیکه دوپیروزی و دوترس در پیش است .
۲ـ ای همپایهٔ قرآن در میان خلق ، وای‌آنکه یکی از دو یادگار گرانبهای پیامبر هستید (ثقلین) .
۳ـ مثل شما وقرآن‌از روز نخست مثل آسمان و دوستارهٔ فَرقَدان است .
۴ـ پس آن دو (کتاب وعترت) ، به جای مستخلف خود در

روی زمین بحق خلافت الهی دارند .

۵- و این بیان گویندهٔ راست‌گفتار است‌که تانزد حوض‌کوثر که بر او وارد شوند هیچگاه از هم جدا نشوند[۱۲].

مقام ادبی شاعر

می‌گویند : متوکل از ابن جُهم پرسید: از میان‌شعرا ازهمه برترکیست ؟ او شعرای‌دورهٔ جاهلیت و اسلام را یاد کرد، آنگاه همین سؤال را از ابوالحسن ، امام هادی «ع» کرد : او فرمود حمانی است در آنجا که گوید :

۱- لقد فاخرتنا من قریش جماعة
بمد خدود و امتداد الاصابع
۲- فلما تنازعنا المقال قضی لنا
علیهم بما یهوی نداء الصوامع
۳- تراناسکوتا والشهید بفضلنا
علیهم جهیرالصوت فی کل جامع
۴- فان رسول الله احمد جدنا
و نحن بنوه کالنجوم الطوالع

۱- از قریش گروهی به‌چهره‌های گشاده وانگشت‌های کشیده برما افتخار جستند .

۲- وقتی دراین‌گفتار با ما به نزاع پرداختند، **آهنك صومعه‌ها** به نفع ما وعلیه آنان داوری‌کرد .

۳- ما در این نزاع ساکت به نظر می‌رسیم ، ولی بانگ بلند مساجد بزرگ علیه آنها به فضل وبزرگی ما گواهی‌می‌دهد.

۴- مگر نمی‌دانید رسول الله « **احمد** » جد ما است وما فرزندان او چون اختران فروزانیم .

متوکـل گفت : این آهنگ صومعه‌ها چیست ؟ امام فرمود : اشهد ان لااله الاالله و اشهدان محمداً رسول الله آیا او جد من است یا جد تو ؟ متوکل خندید وگفت : جد تو است . ما او را از تـو نمی‌گیریم .[۱۳]

بنا به نقل علامهٔ امینی ، این حدیث را جاحِظ در « المَحـاسِنُ وَالأَضـداد » و بَیهَـقی در « المَحاسِنُ وَالْمَساوِی » ، نقل کرده‌اند[۱۴] .

مسعـودی او را چنین‌می‌ستاید : علی بن محمد حمانی مفتی ، شاعر ، مدرس و زبان‌گویای مردم‌کوفه بود وکسی در کوفهٔ آن زمان براو مقدم نبود .[۱۵]

رِفاعی در « صِحاحُ الأخبار » ، ص ۴۰ ، او را چنیـن معـرفـی می‌کند : او آقائی بزرگوار، نافذ ، ودلیر بود ، وشاعری مبتکر وسخنوری بلیغ .[۱۶]

تولد و وفات

سال ولادت او بدرستی معلوم نیست و در سال وفـات او اوهم مورخین برقول واحد نیستند . نَسّابَه عُمَری ، در « اَلْمَجْدِی » تاریخ وفات او را ســال ۲۷۰ هجری و ابن حبیب در « اَللّوامِع » مرگ او را سال ۳۰۱ و ابن اثیر ، سال ۲۶۰ ذکرکرده‌اند.[۱۷]

دکتر شـوقی ضَیف در « تاریخ الادب العربی » بدون‌ذکرسند ، وفات او را سال ۲۶۰ هجری آورده است .[۱۸]

صحیح‌ترین تاریخ ، از نظر علامهٔ امینی ، در وفات شاعر ، سال ۳۰۱ هجری است .

منابع :

۱ــ « الغدیر » ، ترجمه ، ج ۵، ص ۱۱۱ .
۲ــ « تاریخ الادب العربی » ، شوقی ضیف ، ج ۴، ص ۳۹۲ .
۳ــ « الغدیر » ، ج ۵ ، ص ۱۱۱ .
۴ــ « تاریخ الادب العربی » ، شوقی ضیف ، ج ۴، ص ۱۱۱ .
۵ــ همان مدرک ، ص ۱۱۱ــ۱۱۲ .
۶ــ یحیی بن عمر بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ــ علیهم السلام ــ کنیهٔ او ابوالحسین بود .
۷ــ « الغدیر »، ج ۵، ص ۱۱۳ــ۱۱۴ به نقل از مسعودی در « مروج الذهب » .
۸ــ همان مدرک ، ص ۱۱۴ .
۹ــ « مقاتل الطالبیین » ، ص ۶۱۵ــ۶۱۶ .
۱۰ــ همان مدرک ، ص ۶۱۵.و « الغدیر » ، ج ۵، ص ۱۱۷ .
۱۱ــ « الغدیر » ، ج ۵ ، ص ۱۳۹ .
۱۲ــ همان مدرک ، ص ۱۲۳ .
۱۳ــ همان مدرک ، ص ۱۱۱ــ۱۱۲ .
۱۴ــ « المحاسن والاضداد » ، ص ۱۰۴.و « المحاسن و المساوی » ، ص ۷۴ .
۱۵ــ « مروج الذهب » ، ج۲ ، ص ۳۲۲ .
۱۶ــ « الغدیر » ، ج ۵، ص ۱۱۳ .
۱۷ــ همان مدرک ، ص ۱۲۸ .
۱۸ــ «تاریخ الادب العربی»، شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص۳۹۶.



شیرزنان سخنور

«ای رایت آزادی که دوباره در برابر من
به اهتزاز درآمدی ،
اینك حیات و سعادت واقعی جز در زیرسایهٔ تو
و مبارزه برای برپاداشتن تو، میسر نیست»

از رجزهای نَسیبه دختر کَعْب ، درنبرد یَمامَه زنی که شصت سال‌ازسنش می‌گذشت وردوجنگ بَدر و اُحُد ، شرکت جسته بودو اکنون‌این چنین شگفت انگیز صف اِرتِداد را ازهم می‌درید. [1]

شما ای منادیان سپیده دم، درعصر شب ! شما ای آزادگان کوبنده مشت، وشما ای شیدایان شهادت، کدام پشت برافراشته، وامدار عزم درشتتان نیست ! شما ای تکبیرگویان شب سردفسون و ستم ، خواهران ! رگبار تکبیرتان که بی واسطه از مبدأ قدرت لایـــزال خداوند مایه می‌گرفت و بی‌واهمه تمام طاغوتیان و مستکبران را نشانه می‌رفت ، اکنون قرنها پس ازگذشت آن همه ایثار، غنچه‌های توحید را دربستان انقلاب اسلام عزیزمان گسترده و نسیم شرف را از تربت‌پاك شهیدان در هوا افشانده است .

خواهر ! نَسیبه، تو در سال۱۰ هجـری شمشیر بـرداشتی و با مرتدها و مُسَیلَمَه ها به نبرد پرداختی، **خواهران** توهم پشت درپشت هم، چادر، این سلاح کوبنده را بر سر کـردند و در برابر رگبار گلولهٔ مستکبران قرن به استواری کوه و به توفندگی باد صرصر ، ایستادند . خواهرم ! تو درمقابل مشرکین و برده داران و منافقان و مرتدان ، به نبرد برخاستی ، و این خواهـــــران با **قدرتمندان** و **قداره‌بندان و جهانخواران و جیره‌خواران** نبرد کردند . **تو شرك** را درهـم شکستی و اینان **امپریالیسم** را . درود برشما خواهـران کـه

حماسه‌تان در یاد و عزمتان در این تاریخ چهارده قرنه با افتخار فریاد می‌کشد .

در این چندشماره که شاعران و ادیبان شیعه را می‌نوشتم، بهانه‌ای می‌خواستم تاسهم شماخواهران متعهد را هم برشمارم. و براستی کجا دیگران رفته‌اند که شما نیستید و کدام جبهه‌آنان گام نهاده‌اند که شما خواهران گام ننهاده باشید . تاریخ را که ورق می‌زدم ، شما را در دشوارترین و حماسه آفرین ترین انتخاب ها یافتم، درمیدان کارزار ، آنهم با **پیامبرخدا** و **امام علی**. دیدمتان که رجز می‌خواندید و حماسه می‌آفریدید ، و دیدمتان که خطابه ایراد می‌کردید و شمشیرمی‌زدید . اینك این مقاله را ـ گرچه کاوش مختصر و ناقصی است ـ برای ادای این دین ، به‌شما اختصاص می‌دهم .

زینب «ع»

۱ـ در کوفه

سخن و سرسخن را به خاندان پیامبر می‌سپاریم که درهر میدان و درهر هنرگام زنند وگوی ربا . اکنون سال شصت ویك هجری است ، و خون شهیدان «طَف» حامل پیامی‌سنگین ، و این پیام محتاج پیام‌آوری و پیامداری مسئول وفصیح . این‌پیام‌رسان علاوه برشجاعت ، می‌باید از فصاحت وبلاغتی بی‌نظیر بهره‌برده باشد تا بتواند به‌برندگی شمشیر حسین زبان از کام بیرون کشد .

خطیبی می‌خواهد از تیرهٔ هاشمیان واز سلاله **علی**، آن مردشمشیر و سخن. و بهتر از **زینب** ، دختر علی ، که می‌تواند چنین رسالتی را نیک بانجام رساند ، اکنون زینب بزرگ را در کوفه می‌نگریم وسپس درشام ، که‌چگونه سخن به‌تعهد می‌راند:

بَشیربن‌خَزیم اسدی گوید: به‌سوی دختر امیرالمؤمنین نگریستم ، به‌خدا سوگند زنی سخنورتر از او ندیدم ، گویا کلمات‌علی«ع» بودکه اززبان او فرومی‌ریخت. **وَ قَدْ اَوْمَأَتْ اِلَی‌النّاسِ اَنِ اسْکُتُوا، فَارْتَدَّتِ اْلاَنْفاسُ وَ سَکَنَتِ اْلاَجْراسُ** : به‌مردم اشاره‌کرد که خاموش باشید ، از این اشاره نفسها درسینه مرد و زنگهای شتران ازصدا افتاد ، آنگاه شروع به‌خطبه کرد :

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ وَ الصَّلٰوةُ عَلٰی أَبِی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ اْلاَخْیٰارِ . أَمّٰا بَعْدُ یا أَهْلَ الْکُوفَةِ یا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ أَتبکُونَ فَلارَقَأَتِ الدَّمْعَةُ وَلاهَدَأَتِ الزَّفْرَةُ ، إِنَّما مَثَلُکُمْ کَمَثَلِ الَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً ، تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُم دَخَلاً بَیْنَکُم أَلا وَ هَلْ فِیکُمْ إِلاَّ الصَّلَفُ وَ النَّطَفُ وَ الصَّدْرُ الشَّنَفِ وَ مَلَقُ اْلاِماءِ وَغَمْزُ اْلاَعْداءِ أَوْ کَمَرْعیً عَلٰی دِمْنَةٍ أَوْ کَفِضَّةٍ عَلٰی مَلْحُودَةٍ ، أَلاسآءَ ما قَدَّمَتْ لَکُمْ أَنْفُسَکُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَیْکُمْ وَ فِی الْعَذابِ أَنْتُمْ خالِدُونَ أَتَبْکُونَ وَ تَنْتَحِبُونَ إِی وَاللهِ فَابْکُوا کَثیراً وَاضْحَکُوا قَلیلاً فَلَقَدْ ذَهَبْتُم بِعارِها وَ شَنارِها...

سپاس خدای را و درود برپدرم محمد(ص) وآل او پاکیزگان و برتران . ای کوفیان ! ای مردم خدعه پیشه ، مکار ! آیا بر ما

گریه می‌کنید . اشکهایتان خشک‌مباد وناله‌هایتان خاموش‌نشواد.
مثل شما چون آن زن است که رشته‌های خـود را پس‌از آنکـه
محکم بافت ، از هم باز کرد . شما ایمانتان را در بین خـود ،
دستمایهٔ خیانت ومکر کردید ، آنرا بستید و باز ازهم گشودید.
شما جز خودستائی و فساد و کینه‌توزی و چاپلوسی بسان‌کنیزان
و غمازی بادشمنان ، هنری ندارید . شما گیاههای مزبله‌هستید
که خوردنتان نشاید و به‌نقره‌ای مانیدکه زینت قبور شده است .
چه بدتوشه‌ای درآن جهان برای‌خود ، تهیه دیده‌اید . توشه‌ای
که خشم خدا را برانگیخت و عذاب جاودان را برایتان آمـاده
کرد . آیا پس‌از کشتنمان برما گریه می‌کنید و خود را به‌سرزنش
می‌گیرید . آری به‌خدا ، پس‌از این زیادگریه کنید و کم بخندید
زیراکه شما برای خودلکهٔ ننگ و بدنامی‌خریدید ...[۲]

۲- در شـام

صحنه عوض‌می‌شود و مکان تغییر می‌کند ، آنجاکوفه بود و سالها مقر حکومت پدر بزرگوارش **امام علی** ، و او برسرشان فریاد می‌زد و جبن و نفاق و چاپلوسی و خـودستائیشان را به‌رخ می‌کشید . شهری‌که نزدیك به‌پنج‌سال عدالت علی را دیده و خشم و مهر علی را هردو از نزدیك لمس کرده است .

حال بار دیگر این شیرزن پرخروش‌را درشام می‌بینم ، در شهری و مکانی‌که کمتر عدالت‌دیده وکمتر بانام **علی** انس‌گرفته است ، واینجاست‌که زبان صریح زینب بی‌محابا برسرکسی‌فریاد می‌کشد ، که به‌پندارخودانتقام پدران مشرکش‌را که در بدر کشته شدند گرفته و دشمن سرسخت خـود را از میان برداشته است و سرخوش ومست ترانه‌فتح می‌سراید . اکنون به‌تماشای این‌صحنه می‌رویم تاببینیم که‌زبان‌خداکه پیام‌آور **خون خداست** چه‌می‌کند:

سخنرانی حضرت زینب درشام

اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَآلِهِ اَجْمَعِينَ. صَدَقَ اللّهُ ، سُبْحانَهُ ، كَذلِكَ يَقُولُ : «ثُمَّ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ أَساؤُا السُّوآىٰ اَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُونَ » . اَظَنَنْتَ يا يَزِيدُ ، حَيْثُ اَخَذْتَ عَلَيْنا اَقْطارَ الْاَرْضِ وَ آفاقَ السَّماءِ ، فَاَصْبَحْنا نُساقُ كَما تُساقُ الْأُسارىٰ ، اَنَّ بِنا عَلَى اللّهِ هَواناً وَبِكَ عَلَيْهِ كَرامَةً ، وَ اَنَّ ذلِكَ لِعَظْمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ ، فَشَمَخْتَ بِاَنْفِكَ ، وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ ، جَذْلانَ مَسْرُوراً ، حَيْثُ رَاَيْتَ الدُّنْيالَكَ مُسْتَوْثِقَةً ، وَالْاُمُورَ مُتَّسِقَةً ، وَحِينَ صَفالَكَ مُلْكُنا وَسُلْطانُنا.فَمَهْلاً مَهْلاً ! اَنَسِيتَ قَوْلَ اللّهِ تَعالىٰ : « وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا اِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مَهِينٌ » اَمِنَ الْعَدْلِ يَابْنَ الطُّلَقاء ! تَخْدِيرُكَ حَرائِرَكَ وَ اِمائَكَ ، وَ سَوْقُكَ بَناتِ رَسُولِ اللّهِ سَبايا؟!... وَ لَئِنْ جَرَتْ عَلَيَّ الدَّواهِي مُخاطَبَتَكَ ، اِنِّي لَاَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ ، وَ اَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ ، وَاَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ ، لكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرىٰ وَالصُّدُورَ حَرّىٰ، اَلا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللّهِ النُّجَباءِ ، بِحِزْبِ الشَّيْطانِ الطُّلَقاءِ ... فَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ، الَّذي خَتَمَ لِاَوَّلِنا بِالسَّعادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ ، وَلِآخِرِنا بِالشَّهادَةِ وَالرَّحْمَةِ ... [۲]

خدای جهانیان راسپاس و برپیامبر وآلش درود باد . خدای پاك و منزه راست گفت که : «کسانیکه زشت‌کاریها کردند و به‌جنایت

دست آلودند ، سرانجام‌کارشان بدانجا رسیدکه آیات خداوند را دروغ شمردند وآن را به مسخره گرفتند» ای یزید ! گمان کردی که چون جهان پهناور وفضای گستردهٔ آسمان را برماتنگ گرفتی، و ما را همانند اسیران به هر شهر و دیار کشاندی ، ما در نزد خدا خوار و بی مقدار شدیم ، و بر بزرگواری تو افزود . آیا می‌پنداری این پیشامدها از مقام و عظمت توست؟ که این‌چنین بر خود می‌بالی و می‌نازی ، و بسی خرم و شادمانی‌که دنیایت آبادست وکارت بر مراد و پادشاهی بکام؟! آرام باش!آرام.مگر سخن خدا را فراموش‌کردی: «آنان که کفر ورزیدند، گمان نکنند، این چند روزه راکه به‌آنان مهلت داده‌ایم، به سودشان است!نه، این‌مهلت برای اینست‌که برگناهان خودبیفزایند . آنان راعذابی ذلت بار در پیش است. » ای پسر به منت اسلام آزاد شدگان (طلقاء) ! می‌پنداری این از دادگری توست که زنان وکنیزان خویش را در پس پرده بپوشانی و دختران پیامبر رابه شکل اسیر در شهرهابگردانی ... اگرچه فشارهای روزگارمرا به سخن گفتن با تو وادارکرده است ، ولی من ترا بسیاربی‌ارزشتر وکوچکتر از آن می‌دانم که با تو سخن گویم ، وتورا سرزنش‌کنم ، توکوچکتر و حقیرتر ازاینهایی ، لیکن چکنم‌که دیدگان اشك فرو می‌بارد، و سینه‌ها از آتش اندوه این مصیبت می‌سوزد . آه چه اندازه شگفت انگیز است که بزرگان حزب خدا بدست حزب شیطان و طلقاء ، کشته شوند ... سپاس خداوند را که‌آغاز کار ما را با سعادت و آمرزش، وپایان آنرا به شهادت و رحمت ختم فرمود.

زَرْقاءِ هَمْدانی

و اکنون شیرزنی دیگر بازبانی صریح و بی‌باك مقام‌ارجمند ولایت را در مجلس قاسطین ، پاس می‌دارد . و چه نیکو ومطمئن برکردهٔ خود اقرار دارد و بر ادامهٔ آن اصرار.

گفته‌اند که **معاویه** باگروهی از امویان سخن می‌گفت. ضمن

صحبت نامی‌از زرقاء دختر عَدی بن قَیْس همدانی به میان‌آمد .او همان زنی بودکه به همراه قبیله‌اش در جنگ صِفّین امام علی را یاری داد .

معاویه‌گفت کدامیك ازشما سخن اورا به یاددارید؟ بعضی از حاضران‌گفتند : ماگفته‌های او را از برداریم . معاویه‌گفت با من در مورد کارش مشورت‌کنید . (که با او چه بایدکرد) پاره‌ای گفتند تورا بکشتن او وامی‌داریم . معاویه این نظر را نپذیرفت و به فرماندارش درکوفه نوشت تا زرقاء را به سوی او گسیل دارد . چون او را به شام گسیل داشتند ، و بر معاویه وارد شد . معاویه گفت: آیا تو نبودی‌که برشتر سرخ‌موی سوارمی‌شدی ، ودرمیان دولشگردرنبرد صفین مردم را به نبرد با ماتشویق می‌کردی، وآتش جنگ را شعله‌ور می‌ساختی؟ آیا از سخنان آنروزت به‌یادداری؟ گفت : نه فراموش‌کرده‌ام. معاویه‌گفت: من آنها را از بردارم ، تو چنین می گفتی :

أیهاالناس ! ارعووا وارجعوا ، انکم قداصبحتم فی فتنة غشتکم جلابیب‌الظلم ، و جارت بکم عن قصدالمحجة ، فیالها من‌فتنة عمیاء، صماء، بکماء، لاتسمع‌لناعقها، ولاتنساق لقائدها.ان‌المصباح لایضیء فی‌الشمس، ولاتنیرالکواکب مع‌القمر،ولایقطع‌الحدید الاالحدید ، ألا ! من استرشد ارشدناه و من سألنا أخبرناه . أیها الناس ! ان الحق کان یطلب ضالته‌فأصابها ، فصبراً یامعشر المهاجرین علی الغصص ، فکان قد اندمل شعب الشتات ، و التأمت کلمة الحق ، و دمغ الحق الباطل ، فلا یجهلن احد فیقول : کیف وانی ، لیقضی‌الله امرآکان مفعولا، الاوان‌خضاب

النساء الحناء ، و خضاب الرجال الدماء !...

ای مردم ! از نادانی بازایستید و به‌حق بازگردید ! شماگرفتار فتنه‌ای شده‌ایدکه پرده‌های تاریکی را برشما فروهشته و شما را از راه درست بازداشته است . امان از فتنه کور وکر وگنگ‌که نه به‌فرمان سخنگویش ، گوش می‌دهد و نه‌فرمان فرمانده‌اش را گردن می‌نهد . چراغ را درخورشید ، فروغی نیست و ستارگان را با بودن‌ماه روشنی نباشد وآهن را جزآهن نبرد . آگاه‌باشید! هرکه راه جوید راهش نمائیم و هرآنکس که جویای حق باشد آگاهش‌کنیم .
ای مردم ! حق ، گمکرده‌اش (امام‌علی) را می‌جست ، بدست آورد . ای گروه مهاجرین بر اندوهها شکیبا باشید . امت پراکنده بهم‌پیوست وکلمهٔ حق سامان گرفت وباطل را سرنگون کرد . مباد که کسی از شما نادانی کند و بگوید : چگونه و از کجا ، خداوند کار انجام شده را دوباره بر مرادکند . بدانید که خضاب زنان حناست وخضاب مردان خون!...

پس‌از سخنانی‌که بین‌آندو گذشت معاویه‌گفت :
سوگند بخدا وفای شما به‌علی«ع» پس‌از او شگفت‌تر از محبتی‌است‌که در زندگی به‌او داشتید ![۴]

دارِمیّهٔ حَجُونِیّه

بانوی شجاع دیگری که معاویه پیوسته از تیغ‌زبان وقدرت بیانش درهراس بود **دارمیهٔ حجونیه** است . گویند : معاویه به حج رفت و در آنجا درجستجوی زنی برآمدکه دارمیهٔ حجونیه‌نامیده می‌شد . او از شیعیان و ارادتمندان امام علی بود . زنی بود سیاه چرده وتنومند . پس‌از آنکه به‌نزد معاویه‌آمد ، معاویه به‌اوگفت:

حالت چونست ای دختر حام ؟ گفت حالم خوب‌است ولی من‌از اولاد حام نیستم ، زنی هستم از **بنی‌کنانَة** . معاویه گفت : راست گفتی ، آیا می‌دانی برای چه تو را دعوت و احضار کرده‌ام ؟ گفت : یا سُبْحانَ‌الله ، من عالم به‌غیب نبوده‌ام . معاویه‌گفت : می‌خواستم از تو بپرسم که : چرا علی را دوست‌داری و مرا دشمن ، و از او پیروی می‌کنی و با من دشمنی می‌نمائی ؟ گفت آیا مرازپاسخ به‌این‌سؤال بخشوده می‌داری؟ گفت : نه . گفت: حال که از پذیرش عفو من امتناع داری ، « من علی را دوست می‌دارم چون در میان رعیت عدالت را اجرا می‌کرد . و بهرهٔ هرکس‌را به‌طور یکسان ومساوی می‌داد . وتورا دشمن‌می‌دارم، به‌این‌سبب که‌باکسی که‌به‌امرخلافت‌ازتو سزاوارتربودنبردکردی ، و چیزی را جستی که از آن تو نیست . و از علی پیروی نمودم برای اینکه رسول خدا «ص» در غدیر خم و باحضور تو ، رشتهٔ ولایت او را منعقد فرمود . وبرای اینکه علی مسکینان رادوست می‌داشت و اهل دین را بزرگ می‌شمرد . و با تو دشمنم به‌این علت‌که موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی ، و درقضاوت ستم نمودی ، و به‌دلخواه خود داوری کردی... »

معاویه گفت از همین‌روست‌که شکمت برآمده و پستانت بزرگ شده است ... گفت : معاویه اینگونه سخن‌ها را درباب مادرت **هِنْد** می‌گویند ، و او دراین مسائل زبانزد است ! معاویه گفت : آیا علی را دیده‌ای ؟ گفت: آری به‌خدا . معاویه‌گفت: اورا چگونه یافتی ؟ گفت: «او را درحالی دیدم‌که فرمانروائی

او را چون تو نفریفته، ومال دنیا او را مانند تو به‌خود مشغول نکرده بود.»

معاویه گفت: سخنش را شنیده‌ای؟ گفت: «آری، سوگند بخدا، سخن او با دل به‌گونهٔ روغن بامس عمل می‌کرد، ودل را از کوری جلا می‌داد.°»

هِنْدهٔ انصاری

و اینك فریادگری دیگر، که‌درشب هولناك ستم، صدای مظلومیت وحقپرستی‌را، باتمام نیرو، فریاد می‌کشد. قهرمانی دیگر از تیرهٔ سخنوران.

چون حُجربن عَدی را به‌سوی معاویه می‌بردند، هنده، دختر زیدبن‌مَخْرَبَهٔ انصاری، که زنی شیعی‌مذهب بود، این قطعه را سرود:

۱- ترفع أیها القمر المنیر
ترفع هل تری حجراً یسیر

۲- یسیر الی معاویة بن حرب
لیقتله کما زعم الخبیر

۳- تجبرت الجبابر بعد حجر
وطاب لها الخورنق و السدیر

۴- و اصبحت البلاد له محولا
کان لم یحیها مزن مطیر

۵- ألا یا حجر، حجر بنی عدی!
تلقتك السلامة و السرور

۶- اخاف علیك ما أردی عدیاً
و شیخاً فی دمشق له زئیر
۷- یری قتل‌الخیار علیه حقاً
له من شر أمته وزیر
۸- ألاایالیت حجراً مات موتاً
ولم ینحر کمانحر البعیر
۹- فأن یهلك فکل زعیم قوم
من الدنیا الی هلك یصیر

۱- ای ماه تابان برآسمان بیکرانه بتاب! آیا نمی‌بینی که حجر به سوی کشتگاه می‌رود؟
۲- حجر را به سوی معاویه پسر حرب می‌برند و همانگونه که شخص آگاهی خبر داده است می‌خواهد او را بکشد.
۳- پس از حجر، درهای ستم گشوده شود و ستمکاران سرخوش و سرمست درکاخهای خورنق و سدیر، خوش بیاسایند.
۴- ازاندوه دستگیری حجر، شهرها را خشکی فراگرفته، پنداری که سالهاست که ابری برآنها بارانی نیفشانده است.
۵- ای حجر، ای فرزند عدی! خدا تو را سلامت و شادان نگهدارد.
۶- بر تو از آن بیمناکم که عدی را نابودکرد، و از آن پیر که در دمشق آوازی چون شیر دارد.
۷- چنان‌است که بزرگان ونیکانمان را به جرم راستی‌وحق‌طلبی، ناجوانمردانه می‌کشد. آری معاویه را وزیری است از بدترین مردم.
۸- ای حجر! کاش به مرگ طبیعی می‌مردی وگلوی ترا چون شتر قربانی، چاك نمی‌زدند.
۹- اما بدان‌که تو تنها نیستی که می‌میری، هررهبرقومی سرانجام هلاك خواهد شد.[۶]

دختران عَقیل

ام عقیل وخواهرانش ، یادآوران وپیامداران شهادت‌اند، اکنون ببینم که چگونه خبر شهادت‌امام حسین ویاران بزرگوارش را در مدینه منتشر می‌کنند: سیدمحسن امین دراَعیانُ‌الشیعه گوید: چون خبر شهادت امام حسین به مدینه رسید، اُم لُقمان دخترعقیل با خواهرانش اُم هانی و اسماء و رَمله و زینب، دختران عقیل از منزل خارج شدند وبرشهیدان طَف می‌گریستند و چنین می‌گفتند:

۱- ماذا تقولون ان قال‌النبی‌لکم
ماذا فعلتم و أنتم‌آخرالامم

۲- بعترتی و باهلی بعد مفتقدی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

۳- ماکان هذا جزائی اذ نصحت لکم
أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی[۷]

۱- ای امت‌آخرزمان،درپاسخ پیامبر،اگرسؤالی بکندچه خواهید گفت ؟

۲- اگر بپرسد که با خاندان من چگونه رفتارکردید وچرا بعداز من آنها رااسیرکردید وبه خون غلطاندید،چه خواهیدگفت؟

۳- مگر شما را پندندادم که پس‌ازمن‌با خویشان‌من‌بدرفتاری‌نکنید.

* * *

اینهافرازهائی بودکوتاه، ازمبارزه وحق‌طلبی‌خواهرانمان، در بلندای این تاریخ چهارده‌قرنه. امیدکه خداوند مدد فرماید تا به طور مستوفی، حق این شیرزنان که پیوسته اسلام عزیز رابهین‌یار و نیکوترین یاور بودند ، اداکنیم . برهمهٔ‌آنان درودباد!

منـابـع :

۱ـ «زندگینامهٔ شهیدان صدر اسلام» ، دکتـر علی سامی‌النشار، ترجمهٔ سید باقر ابطحی ، ص ۸۰.
۲ـ «لهوف» سیدبن طاوس ، ترجمهٔ سید محمد صحفی ، ص ۹۹.
۳ـ همان مدرك ، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۶ .
۴ـ «العقدالفرید» ، ج ۱ ، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۱.
۵ـ همان مدرك ، ج ا ، ص ۱۳۲. و«الغدیر» ، ج۲ ، ترجمـهٔ محمد تقی واحدی، ص ۷۹ . و «المدائح‌النبویة» ، زکی مبارك ، ص ۷۴.
۶ـ «الاغانی»،ج۱۸، ص۶۴۱۵ . و«طبری»، ج ۵ ، ص۲۸۰. با تفاوتی در ابیات و روایات.
۷ـ «اعیان‌الشیعه»، ج ۴ ، ص ۳۷۲. و«ادب‌الطف» ، جواد شبر ، ص۶۷.



فهرست اعلام

- کسان
- کتابها
- جایها
- قبایل ، مذاهب ، خاندانها



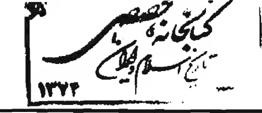
فهرست کسان

آ

آدم ، ۶۸

الف

اباصلت ، ۱۱۷
ابان بن یزید بجلی ، ۶۱
ابن الانباری ، ۱۹
ابن ابی الحق ، ۳۵
ابن اثیر ، ۱۷۰
ابن جنی ، ابوالفتح عثمان ، ۲۱
ابن حاجب ، محمد بن‌احمد ، ۱۴۹
ابن حبیب ، ۱۷۰
ابن حیه نمیری ، ۱۵۱
ابن خلکان ، ۱۵۰
ابن رشیق ، ۱۰۰
ابن رومی، ۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲.
ابن سکیت ، ۶۷
ابن سینا ، ۱۶۸
ابن شهر آشوب ، ۳۸، ۱۲۶، ۱۶۸
ابن صباغ مالکی ، ۱۴۲
ابن فراش ، ۱۵۰ ، ۱۵۱
ابن معتز ، ۱۴۹
ابن ندیم ، ۱۲۰ ، ۱۴۸
ابوالاسود دئلی ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲
ابوالحسن ، امام هادی ، ۱۶۹
ابوالحسن رضا ، ۱۲۶
ابوالحسن ، علی ، ۱۱۲
ابوالحسن ، علی بن عباس نوبختی ، ۱۴۹
أبوالحسن قاسم بن عبیدالله ، ۱۵۰ ، ۱۵۱
ابوالحسین قاسم بن‌عبیدالله بن سلیمان بن وهب ، ۱۵۰
ابوالسرایا ، سری بن منصور ، ۱۱۲
ابوالعباس ، احمدبن محمد بن‌عبید الله بن عمار ، ۱۴۹
ابوالعباس ، ثعلب ، ۱۴۹



ابوالعباس ، مبرد ، ۱۹
ابوالعلای ، معری ، ۱۴۵
ابوالفرج، اصفهانی، ۳۶، ۶۱، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۴۳
ابوالیقظان ، ۹۸
ابواحمد ، موفق بالله ، ۱۶۵
ابواسحاق ، ۱۲۲
ابواسحاق ، حموئی ، ۱۳۲
ابوبکر ، صولی ، ۱۲۰ ، ۱۴۸
ابوتمام ، ۸ ، ۱۰۰
ابوجعفر ، محمد ، ۱۱۹ ، ۱۴۲
ابوحرب بن ابی اسود ، ۲۱
ابودلف ، عجلی ، ۱۲۲
ابوذر ، ۱۸ ، ۷۸
ابورجاء، قتیبة بن سعیدبن جمیل ثقفی، ۱۴۹
ابوسفیان ، ۲۹
ابوطیب ، وراق بن عبدوس ، ۱۴۸
ابوعامر ، ۷۳
ابوعبیده ، ۱۷ ، ۴۴
ابوعثمان ، ناجم ، ۱۴۹
ابوعکرمه ، ضبی ، ۵۹
ابوعمرو ، ۲۰
ابوعمرو سکری ، ۲۱
ابوفراس ، ۴۳
ابومحمد ، جعفر بن احمد بن حسین سراج ، ۱۰۱
ابومحمد ، عبدالله بن زیدان بجلی ، ۱۵۲
ابومسلم ، ۹۰
ابوناجیه ، ۱۲۴
ابراهیم ، ۱۰۱
ابراهیم بن مهدی ، ۱۲۲
ابیعبدالله بن الحصین ، ۱۵۱
احمد بن ابی قسر ، ۱۴۸
احمد بن زیاد ، ۱۳۲
احمد بن عبیدالله ، ۱۵۱
احمد بن مدبر ، ۱۲۱
احمد ، ۷۷ ، ۱۶۹
احمد مختار ، ۵۱
اسحاق بن جناح ، ۱۵۲
اسماء ، ۱۸۵
اسماعیل ، ۷۳
اشناس ، ۱۲۵
اصمعی ، ۲۱ ، ۶۶ ، ۶۷
امام باقر، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۶۲، ۸۱، ۱۱۹
امام حسن ، ۳۱ ، ۱۰۴
امام حسین، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۷۵، ۱۸۵
امام خمینی ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۴۷
امام رضا ، ۱۱، ۱۱۲ ، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳
امام سجاد ، ۸ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۸۱
امام صادق ، ۳۴ ، ۶۲ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۸۱، ۱۱۹
امام علی ، ۹، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ ، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۵۵ ، ۶۱، ۶۵، ۶۹، ۷۲، ۷۸، ۱۷۵،

۱۸۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۷
امام عصر ، ۱۳۱
امام موسی کاظم ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵
۱۲۶ ، ۱۲۹
ام لقمان ، ۱۸۵
ام هانی ، ۱۸۵
امیرالمؤمنین ، علی علیه السلام ،
۱۰۵ ، ۱۷۶
امین ، ۱۱۲ ، ۱۱۸
اوس بن حجر ، ۳۷

ب
بحتری ، ۱۴۶ ، ۱۴۹
بروکلمان ، کارل ، ۳۳ ، ۳۶ ، ۱۰۵
بشیر بن حزیم اسدی ، ۱۷۶
بنی‌اسد ، ۵۹ ، ۶۰
بیهقی ، ۱۷۰
بهیم ، ۱۵۸

ج
جاحظ ، ۸ ، ۲۰ ، ۱۷۰
جرج ، جرداق ، ۱۶ ، ۴۲
جرجیس ، ۱۴۱
جریر ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۶۶
جعده ، ۳۴
جعفر ، ۱۳۵
جعفر بن محمد ، ۷۵ ، ۷۹
جعفر بن یحیی برمکی ، ۱۱۴
جعفر طیار ، ۵۲ ، ۱۶۶
جمیل ، ۳۶ ، ۳۷

ح
حبیب بن عبدالله بن رغبان ، ۹۹
حبیب بن مسلمه فهری ، ۹۹
حبی ، ۶۱
حجاج بن‌یوسف ، ۹ ، ۳۱ ، ۳۲
حجت ، قائم ، ۱۳۳
حجر ، ۴۷ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
حرب ، ۱۹ ، ۱۸۴
حزین کنانی ، ۳۵
حسان بن ثابت ، ۴۶ ، ۶۶
حسن بن سهل ، ۱۱۶
حسن عسکری ، ۱۳۳ ، ۱۴۲
حسنه ، ۱۴۲
حسنین ، ۱۶۸
حسین‌بن اسماعیل ، ۱۵۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵
حسین بن زید ، ۶۵
حسین بن ضحاک ، ۱۴۹
حسین بن علی ، ۸ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۳۲ ،
۳۳ ، ۳۶ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۵ ، ۵۹ ، ۹۳
حسین بن علی حسنی ، ۱۱۱
حصری ، ۹۵
حکم بن اعور ، ۱۶۷
حکیمی ، محمد رضا ، ۱۴ ، ۶۷ ، ۱۴۰
حمانی علوی ، ابوالحسین بن علی-
بن محمد بن جعفر بن محمدبن‌زیدبن-
علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ،
۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰
حمران بن اعین ، ۲۱
حمزه ، ۵۲ ، ۱۳۵
حمزة بن مالک خزاعی ، ۱۱۲
حمی ، ۴۴

حناء الفاخوری ، ۱۳
حوا ، ۶۸

خ

خالد بن عبدالله ، ۶۰ ، ۶۱
خالد قسری ، ۶۴
خالد کاتب ، ۱۴۸
خندق بن مره اسدی ، ۳۲

د

دارمیهٔ حجونیه ، ۱۸۱
داود سلوم ، ۶۲
دعبل ، ۸، ۱۰، ۱۱، ۴۷، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۹
دیباجه ، ۱۶۳
دیزج ، ۱۵۸

ر

راغب ، ۱۸
ربیعه ، ۷۳
رزین ، ۱۱۹
رشید ، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲
رفاعی ، ۱۰۷
رمله ، ۱۸۵

ز

زبرقان ، ۸۷
زبیر ، ۱۷ ، ۲۹
زبیدی ، عبدالله بن محمد بن عبد-الملک ، ۱۰۰
زرقاء همدانی ، ۱۷۹ ، ۱۸۰
زرکلی ، ۹۹
زکی مبارک ، ۴۴ ، ۱۳۰
زهیر بن ابی سلمی ، ۳۷
زیاد بن ابی سفیان ، ۴۴
زید ، ۹۱
زیدبن علی ، ۸، ۴۷، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۶، ۸۱، ۹۰ ، ۱۶۷
زید بن مخربهٔ انصاری ، ۱۸۳
زینب ، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵

س

سعد بن ابی وقاص ، ۲۹
سعد الرابیه ، ۲۱
سعید بن عبدالرحمن بن‌رقیش ، ۲۱
سکینه ، ۳۶
سلمان ، ۷۸
سلمه ، ۸۸
سندی بن شاهک ، ۱۱۴
سید ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۰
سید حمیری ، ۸ ، ۳۴ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۱
سید رضی ، ۸
سید محسن امین ، ۱۸۵
سید مرتضی ، ۳۸، ۴۳، ۹۵، ۱۵۰
سید هاشم رسولی محلاتی ، ۱۵۳
سیوطی ، ۳۵ ، ۴۴

ش

شبلنجی ، ۱۴۲
شوقی ضیف ، ۱۷۰

شیخ صدوق ، ۷۹
شیطان ، ۹۲ ، ۱۷۹

ص

صاعد ، ۶۳
صدر بلاغی ، ۴۸
صعصعه ، ۴۳

ض

ضیاء الدین ، ۱۸

ط

طاهر ذوالیمینین ، ۱۲۵ ، ۱۲۶
طبری ، ۱۷
طلحه ، ۱۷ ، ۲۹
طه حسین ، ۳۶ ، ۸۱

ع

عباس ، ۷۸
عباس بن حسن بن عبدالله بن علی بن ابیطالب ، ۱۱۴
عباس محمود عقاد ، ۱۴۹
عبدالرحمن بن اسود ، ۳۵
عبدالرحمن بن هرمز ، ۲۱
عبدالسلام یشکری ، ۱۱۱
عبد الله بن عباس ، ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۷۸
عبد الله بن رزین ، ۱۱۹
عبد الله بن طاهر ، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹
عبد الله بن علی ، ۹۰، ۱۴۱
عبد الله بن معاویه ، ۶۱
عبد الله بریده ، ۲۱
عبد الله سنجری ، ۱۴۲
عبدالملک مروان ، ۳۲ ، ۳۸
عتابی ، ۸۷
عثمان ، ۲۸
عثمان بن حنیف ، ۱۷ ، ۳۰
عدنان ، ۵۹
عدی ، ۱۸۴
عسقلانی ، ۱۸
عطاء بن ابی الاسود ، ۲۱
عقیل ، ۱۸۵
علامه امینی ، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۰
علی ، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱ ، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۸۲
علی بن جعفر ، منصور ، ۱۴۱
علی بن جهم ، ۱۴۹ ، ۱۶۹
علی بن رزین ، ۱۱۹
علی بن موسی الرضا ، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳
علی ، شریعتی ، ۲۹
عمار یاسر ، ۳۱، ۴۷، ۸۷، ۹۸
عمران، ۹۵
عمر بن خطاب ، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۱۱۶
عمر بن عبدالعزیز ، ۱۷
عمر مولی عفره ، ۲۱
عمرو بن حمق ، ۴۷
عمری ، نسابه ، ۱۷۰
عمیر بن جعفر ، ۹۹
عنبسة بن معدان الفیل ، ۲۱

غ

غالب ، ۴۳

ف

فاروق ، عمر ، ۱۱۲
فاطمه ، ۲۳، ۵۲، ۵۳، ۱۰۵، ۱۰۷
فرعون ، ۸۹
فضل بن سهل ، ۱۱۳ ، ۱۱۶

ق

قاسط ، ۸۷
قاضی نورالله ، شوشتری ، ۱۹

ک

کثیرعزه ، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۷۸
کعب ، ۱۷۳
کمیت، ۸، ۹، ۲۹، ۴۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۹۲

م

مأمون، ۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۶۳
مالک بن طوق ، ۱۳۳
متوکل ، ۹۹، ۱۰۱، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰
محمد، ۵۴، ۷۳، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۷۳
محمد بن ابراهیم بن‌اسماعیل بن حسن بن مثنی ، ۱۰۴
محمد بن ابراهیم بن طباطبا ، ۱۱۲
محمد بن حنفیه ، ۲۸، ۷۹
محمد بن علی بن حمزه ، ۱۱۷
محمد بن علی ، جواد ، ۱۲۶
محمد بن قاسم مهرویه ، ۱۲۴
محمد بن محمد ، علوی ، ۱۱۲
محمد بن نعمان ، مومن طاق ، ۶۹
مدائنی ، ۲۱
مرزبانی ، ۱۸ ، ۱۴۹
مروان بن ابی حفصه ، ۸۷
مزید بن تمیم ، ۹۹
مستهل ، ۶۴
مسعودی ، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۷۰
مسیلمه ، ۱۷۴
مضر ، ۵۹
مطلب بن عبدالله بن مالک ، ۱۱۹
معاویه، ۱۹ ، ۴۳ ، ۱۰۱ ، ۱۲۰ ، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴
معتصم ، ۱۱۹، ۱۲۵ ، ۱۳۳
مفرغ ، ۷۳
مقداد ، ۷۸
منصور ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۱۰۱
منصور بن زبرقان ، ۸۷
موسی بن جعفر، ۱۱۵ ، ۱۱۶، ۱۰۲۶، ۱۳۵
مهدی ، ۸۰ ، ۱۱۴
میثم تمار ، ۴۷
میمون بن اقرن ، ۲۱

ن

نجاشی ، ۱۲۶
نسیبه ، ۱۷۳ ، ۱۷۴

نصر بن عاصم ، ۲۱
نصیب ، ۳۶
نعیم خاذم تمیمی ، ۱۱۳
نفس زکیه ، محمد بن عبدالله ۸۸، ۹۰

و

وصیف ، ۱۲۵
ولید ، ۱۰۱
ولید بن عبدالملک ، ۴۵

ه

هارون ، ۱۱ ، ۷۷ ، ۹۲ ، ۹۴، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸
هامان ، ۸۹
هبیره ، ۹۰
هرثمة بن اعین ، ۱۱۲ ، ۱۲۵
هشام ، ۲۸، ۶۵ ، ۴۶ ، ۶۰
همام ، ۴۳
هنده ، ۶۶ ، ۱۸۲
هندة انصاری ، ۱۸۳

ی

یاسین ، ۱۱۲
یافعی ، ۱۸
یاقوت حموی ، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۹
یحیی ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۱۷
یحیی بن خالد ، ۸۷
یحیی بن عبدالله ، ۱۱۱، ۱۱۴
یحیی بن عمر ، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
یحیی بن عمر بن الحسین ، ۱۴۲ ، ۱۴۴، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸، ۱۵۹ ، ۱۶۴
یحیی بن یعمر ، ۲۱
یزید ، ۷۳ ، ۱۰۱
یزید بن عبدالملک ، ۲۸
یزید بن مهلب ، ۹
یوسف البرم ، ۱۱۲
یوسف بن عمر ، ۶۴
یونس بن حبیب ، ۳۶ ، ۴۴

کتابها

الف

ادبیات وتعهد در اسلام ، ۱۴
اعیان الشیعه ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۴ ، ۱۳۱
اغانی، ۱۸، ۳۵، ۳۶، ۶۱، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۱
امالی (الغرر والدرر) ، ۳۸ ، ۴۳، ۹۵ ، ۱۵۰
الاصابه ، ۱۸
الامامة والسیاسة ، ۱۱۴
الغدیر، ۱۱۸ ، ۱۳۳ ، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱[illegible]
ا[illegible]ول المهمة فی معرفة احوال الائمة ، ۱۴۲
الفهرست ، ۱۲۰، ۱۴۸
الکامل ، ۱۹
اللوامع ، ۱۷۰
المجدی ، ۱۷۰
المحاسن والاضداد ، ۱۷۰
المحاسن والمساوی ، ۱۷۰
المزهر ، ۳۵ ، ۴۴
المعالم ، ۱۲۶
النزهة ، ۱۹
الوسیط ، ۱۴

ت

تاریخ الادب العربی ، ۱۳، ۱۷۰
تاریخ الطبری ، ۲۴
تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ، ۱۵۰

ح

حدیث الاربعاء ، ۳۶

ر

ریاض العلماء ، ۴۳

ز

زهرالآداب ، ۹۵

ص

صحاح الاخبار ، ۱۷۰

صحیفه سجادیه ، ۴۸

ط

طبقات الشعراء ، ۳۶

ف

فهرست نجاشی ، ۱۲۶

ک

کتاب ابی الاسود دئلی ، ۲۱

م

مؤجج الاحزان ، ۱۳۳
مجالس المؤمنین ، ۱۹
محاضرات الادباء ، ۱۸
مرآت الجنان ، ۱۸
مشکاة الانوار ، ۱۳۳
معالم العلماء ، ۱۳۸
معجم الادباء ، ۱۳۱ ، ۱۴۸
معجم البلدان ، ۱۳۲
معجم الشعراء ، ۳۶ ، ۱۴۹
مقاتل الطالبیین ، ۱۴۳ ، ۱۵۳
مناقب ، ۱۶۸

ن

نسمة السحر فی‌ذکر من تشیع وشعر ، ۱۸ ، ۸۷
نورالابصار ، ۱۴۲

با پوزش ، کلمهٔ " غداً " را که در صفحهٔ ۹۸ به‌جای کلمهٔ " نحن " بکار رفته است تصحیح کنید .

جـایهـا

آ

آسوان ، ۱۱۹
آفریقا ، ۸

الف

احد ، ۵۵ ، ۱۷۳
اندلس ، ۸

ب

بدر ، ۱۷ ، ۵۵ ، ۱۳۵ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷
بطحاء ، ۵۱
بغداد ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۳۵ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۳
بیت الحکمه ، ۹

ج

جبل ، ۱۲۵
جزیره ، ۸ ، ۱۱۲

ح

حجاز ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۱۲۹
حره ، ۳۱
حطیم ، ۵۲
حمان ، ۱۶۳
حمص ، ۹۹
حنین ، ۵۵ ، ۱۳۵

خ

خراسان ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۰۵ ، ۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰ ، ۱۲۹ ، ۱۴۲ ، ۱۵۱ ، ۱۶۳
خوزستان ، ۱۳۳
خیبر ، ۵۵ ، ۱۳۵
خیف منی ، ۱۳۵

د

دارالاماره ، ۹ ، ۱۰۲
دارالخلاقة ، ۱۰۲
درب الختلیه ، ۱۴۱
دریای سرخ ، ۳۵
دیلم ، ۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۳۵

ر
رقه ، ۹۵
رکن ، ۱۳۵

س
سلمیه ، ۹۹
سنجر ، ۱۴۲

ش
شام ، ۴۶ ، ۱۷۴ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰
شاهی ، ۱۵۲
شوش ، ۱۳۳

ص
صفا ، ۱۳۵
صفین ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۴۷ ، ۱۸۰
صومعه، ۱۶۹ ، ۱۷۰؛

ط
طف ، ۱۰۵ ، ۱۷۵ ، ۱۸۵
طوس ، ۱۱ ، ۱۱۸ ، ۱۲۲ ، ۱۳۳

ع
عراق، ۳۱ ، ۳۲ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۱۱۱ ، ۱۲۶ ، ۱۶۳
عراقین ، ۹۱
عربستان ، ۶۶
عرفات ، ۱۳۵
عسفان ، ۴۶
عقیقه ، ۱۴۱
عمان ، ۷۳

غ
غدیر خم ، ۱۸۲

ف
فخ ، ۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۳۵
فرات ، ۱۳۵

ق
قادسیه ، ۱۵۲
قریسا ، ۱۲۰
قم ، ۱۳۰

ک
کربلاء ، ۷۶ ، ۸۶ ، ۸۸ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۱۳۵
کعبه ، ۵۱
کلیه ، ۳۵
کوفه ، ۴۴ ، ۶۰ ، ۷۶ ، ۱۰۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۹ ، ۱۳۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰

م
مدینه ، ۳۱ ، ۳۵ ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۶۲ ، ۹۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۳۵ ، ۱۶۳ ، ۱۸۵
مرج العذراء ، ۱۴ ، ۴۷
مرو ، ۱۱۲
مسجد الحرام ، ۴۵
مصر ، ۱۱۹
مکه ، ۳۵ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۵۵
منی ، ۱۱۹
موصل ، ۱۱۲

ی
یمامه ، ۱۷۳

قبایـل، مذاهـب، خانـدانها

الف

اباضیه، ۷۳
ابوتراب، ۳۹، ۶۹
ابوسفیانی، ۸
ازد، ۷۳، ۱۲۰
اسلام، ۱۰، ۱۳، ۳۳، ۳۶، ۴۴، ۴۷، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۵
اصحاب کهف، ۱۲۵
اعتزال، ۱۱۲
آل علی، ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۷۴، ۹۲، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۴
آل محمد، ۲۳، ۴۴، ۶۲، ۶۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۵۹
آل مروان، ۳۸
آل نزار، ۲۳
امامیه، ۷۵
امپریالیسم، ۱۷۴
اموی، ۸، ۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴
امویـان، ۵۹، ۶۴، ۷۶، ۷۷، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۷۹
انصار، ۲۳
اوس، ۱۵۸

ب

بکر، ۱۲۴
بنی امیه، ۲۳، ۴۵، ۴۷، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۸۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۶۷
بنی دارم، ۴۳
بنی‌عباس، ۷۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۳
بنی قریظـه، ۵۵
بنی‌کنانه، ۱۸۲

بنی‌هاشم ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۷، ۹۰، ۹۱ ، ۱۱۶ ، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۶۴

ت

تمیم ، ۴۳
توابین ، ۳۱

ث

ثقلین ، ۱۶۸

ج

جاسم ، ۱۰۰
جاهلیت ، ۱۳ ، ۱۷، ۵۵ ، ۱۶۹

ح

حمیر ، ۷۳

خ

خارجی ، ۱۰۳
خزاعه ، ۱۲۰
خزرج ، ۱۵۸
خوارج ، ۹ ، ۱۷ ۷۳ ، ۱۱۱

ر

رافضی ، ۹۱
رومیان ، ۱۵۸

ز

زبیریان ، ۲۱
زندقه ، ۱۰۳
زیدیان ، ۷۶

س

سنی ، ۷۴

ش

شعوبی ، ۱۰۳ ، ۱۰۴
شعوبیان ، ۱۰۳
شعوبیگری ، ۱۰۱
شیعه ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۷۴ ، ۹۰، ۱۶۸ ، ۱۷۵

ط

طاهریان ، ۱۴۶
طلقاء ، ۲۹ ، ۹۰ ، ۱۷۹
طی ، ۱۰۰

ع

عباسی ، ۸ ، ۹ ، ۶۱ ، ۷۸ ، ۱۰۳، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۵۰ ، ۱۶۵
عباسیان ، ۶۷ ، ۷۷ ، ۸۷ ، ۱۰۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۲۴ ، ۱۴۳، ۱۴۵ ، ۱۵۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷
عبدالقیس ، ۲۰
عذریون ، ۳۷ ، ۳۸
عرب ، ۶۶، ۷۳، ۷۵، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۵ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۴۵، ۱۵۸
علوی ، ۹ ، ۱۸ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۴۷، ۶۵، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷
علویان ، ۷۶ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳، ۱۱۴ ، ۱۵۶، ۱۶۴ ، ۱۶۷

ف

فراماسونها ، ۱۰۳

فرعونیان ، ۹۰

ق

قاسطین ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۱۷۹

قریش ، ۱۶۹

قشیر ، ۲۳

ک

کسرائی ، ۱۱۴

کیسانیه ، ۷۵

م

مارقین ، ۲۸

مروانیان ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۹

مستشرقین ، ۱۰۳

مضر ، ۱۲۴

مکتب زهیر ، ۳۷

مهاجرین ، ۱۸۱

ن

ناکثین ، ۲۸

نمر ، ۸۷

ه

هاشم ، ۲۳ ، ۱۵۹

هاشمی ، ۶۱

ی

یمانی ، ۱۲۴

یمنیان ، ۶۲

